



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

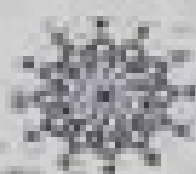
فسر نامہ فوروکاوا

عنویات ابرائی تفسیر شہادت ثانی ایران و دودن کا جہا

۱۳۲۷ھ - ۱۳۲۸ھ

ترجمہ:

دکتر ہاشم جبارہ کینیجی شادوا



المجلد الثانی

۱۳۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفرنامه فوروکاوا

نویسنده:

نوبویوشی فوروکاوا

ناشر چاپی:

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۷	سفرنامه فوروکاوا
۳۷	مشخصات کتاب
۳۷	پیشگفتار انجمن
۳۷	فهرست مطالب
۴۳	پیش‌گفتار
۴۳	مقدمه مترجمان
۴۳	اشاره
۴۳	مقدمات سفر
۴۳	احوال ژاپن در این روزگار
۴۴	زندگی فوروکاوا
۴۴	خاندان او
۴۴	بارآمدن در ژاپن قدیم
۴۴	سال‌های نهضت میجی
۴۴	آغاز تجدد و نظام نو
۴۴	تحصیل در مدرسه نظام
۴۵	زندگی کاری
۴۵	کارهای درخشان و آثار او
۴۵	روانه شدن هیأت سفارت ژاپن
۴۵	همراهان سفر
۴۵	محتوای سفرنامه
۴۶	روش کار ترجمه
۴۶	بهره اول موقع و وضع جغرافیایی

۴۶	ایران، سرزمین پارس
۴۶	خلیج فارس
۴۶	جزایر ایرانی
۴۶	بیابان عربستان
۴۶	بادیه‌نشینان
۴۶	دشت برهنه
۴۶	تپه‌های نمک
۴۶	زاگرس
۴۶	البرز و دماوند
۴۷	فلات ایران
۴۷	کوه‌های خشک
۴۷	آبیاری با قنات
۴۷	جنوب تشنه و شمال سرسبز
۴۷	رودها، دریاچه‌ها
۴۷	نخلستان‌های جنوب
۴۷	انار و توت
۴۷	تاک و چنار
۴۷	توت و گردو
۴۷	چنارهای تهران؛ باغستان‌های قزوین
۴۷	جنگل‌های شمال
۴۷	شهرها
۴۷	جمعیت ایران
۴۷	پراکندگی جمعیت
۴۷	مردم ایران

شمار جمعیت	۴۷
آب و هوای ایران و بیماری‌های بومی	۴۷
تنوع آب و هوا	۴۷
هوای فصل	۴۸
جدول دمای هوا	۴۸
سرزمین سوزان	۴۸
تجربه شخصی	۴۸
سرمای کوهستان	۴۸
سرسبزی شیراز و اصفهان	۴۸
کاشان، شهر کویر	۴۸
سراب	۴۸
هوای تهران	۴۸
سرسبزی گیلان	۴۸
تب نوبه	۴۸
وبا: آفتاب‌زدگی	۴۸
آب‌های آلوده	۴۹
تاریخ مختصر ایران	۴۹
حام و سام	۴۹
کوروش	۴۹
کمبروجیه و داریوش	۴۹
خشایار و جانشینانش	۴۹
یورش اسکندر	۴۹
اسکندر در تخت جمشید	۴۹
سلوکی‌ها	۴۹

۴۹	اشکانیان
۴۹	ساسانیان
۴۹	دنباله جنگ‌های ایران و روم
۴۹	پیروزی‌های شاپور
۵۰	جانشینان شاپور
۵۰	خسرو انوشیروان و جانشینان او
۵۰	خسرو دوم
۵۰	برآمدن اسلام
۵۰	برافتادن ساسانیان
۵۰	طاهریان و صفاریان
۵۰	پادشاهان بویه، سلجوقیان
۵۰	هجوم تاتار
۵۰	ایلخانیان
۵۰	جهانگیری تیمور
۵۰	تیمور و بایزید عثمانی
۵۰	شاه اسمعیل و پادشاهی صفویان
۵۰	شاه عباس و جانشینانش
۵۰	شاه سلطان حسین
۵۱	عروج نادر
۵۱	لشکرکشی به هند
۵۱	جانشینان نادر
۵۱	کریم خان زند
۵۱	افول زندیان
۵۱	جنگ‌های آقا محمد خان

۵۱	نیرنگ‌های حاجی ابراهیم
۵۱	قاجاریان
۵۱	لشکرکشی به گرجستان
۵۱	فتحعلی شاه
۵۲	سیاست‌بازی انگلیس
۵۲	فرجام حاجی ابراهیم
۵۲	مأموریت گاردان
۵۲	رقابت‌جویی انگلیس
۵۲	عهدنامه‌های ارزنة الروم و ترکمانچای
۵۲	قتل گریبایدوف
۵۲	زنان فتحعلی شاه
۵۲	برنشتن محمد شاه و واقعه هرات
۵۲	سیاست‌بازی انگلیس
۵۲	شورش افغانه
۵۲	مقابله با بابی‌ها
۵۲	اصلاحات محمد شاه
۵۲	برنشتن ناصر الدین شاه
۵۲	شورش باب
۵۳	قتل میرزا تقی خان
۵۳	سوءقصد به شاه
۵۳	لشکرکشی به هرات
۵۳	ایران در میانه روس و انگلیس
۵۳	تصرف هرات و تهدید انگلیس
۵۳	نابسامانی قشون

موافقت‌نامه تازه	۵۳
قحطی بزرگ و سفر شاه به فرنگ	۵۳
خاندان سلطنت	۵۳
سلسله نسب شاهان قاجار	۵۳
حاکمان قاجار	۵۳
سلطان کنونی، ناصر الدین شاه	۵۳
حکومت خودکامه	۵۳
وزارتخانه‌های صوری	۵۳
نوکران «درخانه»	۵۴
شاه، فعال ما یشاء	۵۴
بی‌راهی‌ها	۵۴
ممالک محروسه	۵۴
فروش مناصب	۵۴
زیاده‌ستانی حکام	۵۴
حیف‌ومیل اموال عمومی	۵۴
ضوابط و نظامات حکومت	۵۴
دولت و شریعت	۵۴
قدرت روحانیان	۵۵
محاکم عرف و شرع	۵۵
مجازات‌ها	۵۵
انواع کیفرها	۵۵
ادیان و مذهب در ایران	۵۵
آیین زردشت و دین اسلام	۵۵
غلبه تشیع	۵۵

۵۵	اعتقاد شیعیان
۵۵	تعزیه‌داری مذهبی
۵۵	اعیاد
۵۵	روزه‌داری
۵۶	عید قربان
۵۶	اعمال روحانی‌نمایان
۵۶	رسم صدقه دادن
۵۶	عبادت
۵۶	درآمد سالانه مالیات
۵۶	درآمد خزانه
۵۶	نرخ مالیات
۵۶	احوال کشاورزی اراضی شیراز
۵۶	نمونه‌ای از مالیات ارضی
۵۶	گاو و زمین
۵۶	تبعیض مالیاتی
۵۶	مالک و رعیت
۵۷	مالیات سرانه
۵۷	عوامل کشت
۵۷	گندم یک من ۲۵ شاهی
۵۷	ابزار کشت؛ هزینه زندگی
۵۷	محصول اراضی کازرون
۵۷	کشت‌وکار در کازرون
۵۷	بذر و آب و کار و زمین
۵۷	قیمت غله

۵۷	ترباک کاری
۵۷	مالیات‌های غیر کشاورزی
۵۷	مالیات خانوار
۵۷	مالیات کسب
۵۷	حقوق گمرکی
۵۷	پیشکش
۵۸	ادبیات
۵۸	تعلیم و تربیت
۵۸	مدارس شیراز
۵۸	وصف دار الفنون
۵۸	سرزدن به کلاس‌ها
۵۸	کلاس زبان روسی
۵۸	درس جغرافیا و شاگرد نادان
۵۸	کلاس فرانسه
۵۸	معلم اتریشی موسیقی؛ مشق نظامی
۵۸	نام بی‌مستی
۵۸	درس ادبیات در مدرسه نظام
۵۸	سهولت پذیرفته شدن به دار الفنون
۵۸	دادن و گرفتن رشوه
۵۸	بی‌قدری علم و فرهنگ
۵۸	اولویت رشد فرهنگی
۵۹	قشون
۵۹	بررسی وضع لشکری
۵۹	تاریخچه سازمان نظام

۵۹	معلم‌ان اروپایی قشون
۵۹	وضع واحدهای جدید نظام [طرز فرنگی]
۵۹	پیاده‌نظام
۵۹	لباس افراد پیاده
۵۹	اسلحه پیادگان
۵۹	سربازخانه‌ها، مسکن ناسالم
۵۹	بیماری و گرسنگی
۵۹	تفنگداران و رسته توپخانه
۵۹	نارسائی سازوبرگ
۵۹	رسته مهندسی نظام
۵۹	قلعه‌های خشت و گلی
۶۰	کیسه سنگریزه به جای شن
۶۰	سوارنظام
۶۰	لباس قزاقی
۶۰	اسلحه سوارنظام
۶۰	نظم افراد و قرارگاه
۶۰	اصطبل منظم
۶۰	اسب ایران
۶۰	ایرانیان سوارکار
۶۰	مستمزی افسران و اجزای قشون
۶۰	تأملی در کار قشون
۶۰	فرماندهان همه‌کاره
۶۰	کنار ماندن افسران ایرانی
۶۰	شورش شیخ عبید الله

اعزام قشون	۶۱
تشویق فرمانده شکست‌خورده	۶۱
شباهت به وضع چین	۶۱
قورخانه	۶۱
توپ‌ریزی	۶۱
تفنگ‌سازی	۶۱
باروت‌پیچی	۶۱
راهپیمایی سربازان و نقل‌وانتقال ملزومات قشون	۶۱
حرکت فوج	۶۱
نمونه‌ای پیش چشم	۶۱
بنه قشون	۶۱
راهپیمایی نفرات	۶۱
سربازان بی‌برگ و بی‌نظم	۶۱
قشون طرز قدیم	۶۲
واحدهای قشون	۶۲
پیادگان	۶۲
سربازهای پیشه‌ور	۶۲
اسلحه سربازان	۶۲
وصف یک اردو	۶۲
توپچیان	۶۲
شمار نفرات	۶۲
تجهیزات توپخانه	۶۲
سربازان سوار	۶۲
رسته مهندسی	۶۲

۶۲	مواجه
۶۲	زندگی سخت سربازان
۶۲	مجموع افراد قشون
۶۲	سربازان نظام جدید
۶۲	سربازان نظام قدیم:
۶۲	وزیر جنگ به جای سپهسالار
۶۲	اصلاحات میرزا حسین خان
۶۳	بودجه نظام
۶۳	مقررات لشکری
۶۳	مقررات نمونه اتریش
۶۳	نبودن ضابطه
۶۳	نوجوان سرتیپ
۶۳	شیوه کهنه سربازگیری
۶۳	اصلاحات لشکری
۶۳	بحریه
۶۳	تولید، بازرگانی، و کالاهای صادر و وارد
۶۳	سیاست و تجارت
۶۳	اقلام صادرات
۶۳	ارزش صادرات
۶۳	صادرات از شمال
۶۳	تجمل دوستی ایرانی‌ها
۶۳	کاهش صادرات
۶۴	ساخته‌های ایران
۶۴	فرش و قالی

۶۴	پارچه نخی
۶۴	ابریشم و حریر
۶۴	ابریشم گیلان
۶۴	قیمت ابریشم
۶۴	نمد و پتو
۶۴	چای
۶۴	تریاک
۶۴	کاغذ
۶۴	قند
۶۴	خرما
۶۴	انگور و شراب
۶۴	اسب
۶۴	مروارید
۶۵	راه و حمل و نقل
۶۵	کوه و کوره راه‌ها
۶۵	تهران به شمال
۶۵	راه‌های سخت‌گذر
۶۵	سفر در ایران
۶۵	کاروان و چاپار
۶۵	چارپا و چاروادار؛ منزل‌ها
۶۵	کاروانسرا
۶۵	کاروانسرادار
۶۵	لوازم سفر
۶۵	چاپارخانه‌ها

۶۵	سفر چاپاری
۶۵	چاپارخانه‌های شیراز تا تهران
۶۶	منازل راه بوشهر به تهران
۶۶	راه بندرعباس به تهران
۶۶	تهران تا محمّره و بغداد
۶۶	دیگر راه‌های عمده
۶۶	تلگراف
۶۶	طول و مسیر خطوط تلگراف
۶۶	قیمت فرستادن تلگرام
۶۶	تلگراف‌چی‌های انگلیسی
۶۶	پست
۶۶	تأسیس پست
۶۶	نرخ مرسوله
۶۶	پست خارجه:
۶۷	پول رایج
۶۷	ضرابخانه؛ ارزش مسکوک
۶۷	اوزان و مقادیر
۶۷	واحدهای وزن
۶۷	من شاه و من ری
۶۷	واحدهای طول
۶۷	مختصری درباره تقویم ایران
۶۷	بهره دوم روزنامه
۶۷	آسمان آبی: نیک‌آمد سفر
۶۷	ناو هیه‌ی

همراهان سفر	۶۷
لنگر برداشتن کشتی	۶۷
به گل نشستن ناو	۶۷
برافراشتن بادبان‌ها	۶۷
باران پی‌گیر	۶۸
طنز و طیب	۶۸
فرمز یا تایوان	۶۸
هنگ‌کنگ	۶۸
حال و هوای شهر	۶۸
جدا شدن همراهان	۶۸
در راه سنگاپور	۶۸
ترفند چینیان	۶۹
منظره شگفت در دریا	۶۹
ورود به سنگاپور	۶۹
طواف‌های کرجی‌ران	۶۹
حاکم تازه سنگاپور	۶۹
کالسکه‌چی‌های بدزبان	۶۹
درختان و خانه‌های حازه‌ای	۶۹
پنج سعادت	۶۹
باز پیوستن به همراهان	۶۹
تندیس بودا	۶۹
عزیمت از سنگاپور	۶۹
جزایر نیکوبار	۷۰
شب تاریک و بیم موج	۷۰

۷۰	به سوی سیلان
۷۰	ترینکو مالی
۷۰	استقبال زاغ‌ها و زنبورها
۷۰	لوح علفی
۷۰	میگوی سرخ
۷۰	درخت نان
۷۰	مهمانی حاکم انگلیسی
۷۰	روانه شدن از سیلان
۷۱	باز امواج خروشان
۷۱	بمبئی
۷۱	تعیین مسیر سفر
۷۱	ادامه سفر با کشتی پستی
۷۱	استعمار هند
۷۱	حکومت انگلیسی هند
۷۱	وصف بمبئی
۷۱	ترکیب شهر
۷۱	ساخلوی بمبئی
۷۱	باغ عمومی
۷۲	شاه وحوش
۷۲	اقوام گوناگون هند
۷۲	خال و خلخال
۷۲	سکه‌های جیب سوراخ‌کن
۷۲	هوای ناپایدار
۷۲	نجیب‌زاده دروغین

نشستن به کشتی پستی	۷۲
کراچی	۷۲
رؤیت خسوف در دریا	۷۲
به سوی مسقط	۷۲
خریزه ایران	۷۳
لقمه برداشتن با دست	۷۳
مسقط و سلطان آن	۷۳
زنان حرم	۷۳
برج و قلعه مسقط	۷۳
شهر خشت و گلی	۷۳
قلعه ویران	۷۳
جاسک؛ نخستین چشم‌انداز خاک ایران	۷۳
بندرعباس	۷۳
بندر لنگه	۷۳
بوشهر	۷۴
دیدار همسفران	۷۴
پیاده شدن به خشکی	۷۴
منازل سفر دریا	۷۴
وصف بوشهر	۷۴
بارو، برج و خیابان	۷۴
حکومت بوشهر	۷۴
پادگان و توپخانه	۷۴
گرمای سوزان	۷۴
چاه و چرخ	۷۴

چاه بهمنی	۷۵
نمک‌سنگ	۷۵
ملک التجار بوشهر	۷۵
هوای شرجی	۷۵
تنبیه در سربازخانه	۷۵
بازار شهر	۷۵
انگور، میوه بهشتی	۷۵
بردن عروس	۷۵
از راه رسیدن ناو ژاپنی	۷۵
دیدن همسفران	۷۵
آفتاب سوزان بوشهر	۷۵
دیدار با حاکم	۷۵
نمایش امتعه	۷۶
گرمای آزارنده	۷۶
ماجرا در میان رودان	۷۶
گرمای جهنمی	۷۶
مهمانی و آتش‌بازی بر عرشه ناو	۷۶
درهای پستی پادگان	۷۶
مهمانی کارگزار	۷۶
رسم چندهمسری	۷۶
تدارک سفر زمینی	۷۶
همراهان سفر	۷۶
کاروان در مهتاب	۷۷
جالیز و نخلستان	۷۷

۷۷	کاروانسرای برازجان
۷۷	آسمان آتشبار
۷۷	گم شدن در تندباد کویر
۷۷	تفنگچی بدرقه
۷۷	چشمه‌های گوگردی
۷۷	دالکی
۷۷	راه پرسنگ و صخره کوهستان
۷۷	شوراب رود
۷۷	راه سنگفرش
۷۷	چشم‌اندازی در مهتاب
۷۷	دشنام‌های چارواداران
۷۸	پهنه بیابان؛ منزل کنار تخته
۷۸	سختی راه و رنج سفر
۷۸	آب خوردن با کف دست
۷۸	راه پیمودن در خواب و بیداری
۷۸	کازرون
۷۸	ماست
۷۸	پلکان سنگی
۷۸	بیشه بلوط
۷۸	گرمسیر و سردسیر
۷۸	منزل میان کتل
۷۸	دشت ارژن
۷۸	خیالات بریتانیا
۷۸	باتلاق بیماری‌زا

۷۸	خان زینان
۷۹	چنار دالکی
۷۹	چشمه آبگرم
۷۹	طعم انگور
۷۹	اسب سپید
۷۹	شاهزاده در شکار
۷۹	استقبال از هیأت سفارت
۷۹	گلستان قوام الملک
۷۹	آب‌تنی در چشمه
۷۹	پذیرایی والی؛ غذاهای ایرانی
۷۹	شیراز جنت‌طراز
۷۹	دار الحکومه
۷۹	معتد الدوله، والی فارس
۷۹	دعوت والی از چایکاران ژاپنی
۸۰	آب و جارو کردن کوی و گذر
۸۰	هدایای والی؛ انعام خواستن نوکرها
۸۰	یک اسب ۳۰۰ قران
۸۰	غره رمضان
۸۰	بازار شیراز و راسته‌های آن
۸۰	سربازهای صراف
۸۰	پسر قوام الملک
۸۰	اندریاس آلمانی
۸۰	عزیمت از شیراز و انعام خواستن نوکرها
۸۰	انبوه خفاش‌ها

۸۰	نقش‌رستم
۸۰	زرقان
۸۰	پل سنگی
۸۰	چاپارخانه تخت طاووس
۸۰	تخت جمشید
۸۰	نقش‌رستم
۸۰	مقبره اردشیر اول
۸۱	ایوان و کاخ آپادانا
۸۱	نقش و نمای تخت‌جمشید
۸۱	شکوه هخامنشیان
۸۱	کاخ صدستون
۸۱	ویرانگری اسکندر
۸۱	نقش‌رستم، کعبه زرتشت، آرامگاه صخره‌ای
۸۱	گورهای تاریخی
۸۱	روزگار سپری شده
۸۱	سیوند و قوام‌آباد
۸۱	پاسارگاد؛ آرامگاه کورش
۸۱	چاپارخانه مرغاب
۸۲	خان‌گرجان
۸۲	ده‌بید
۸۲	خان‌خوره
۸۲	سورمق
۸۲	آباد
۸۲	زیر نور ماه

۸۲	قلعه آباده: قاشق تراشی
۸۲	شورگستان
۸۲	اسب ناراهوار
۸۲	ایزدخواست
۸۲	امین آباد
۸۲	برگشتن تفنگچی‌ها
۸۲	قمشه
۸۲	مهیار
۸۲	مرق
۸۳	چشم‌انداز اصفهان
۸۳	زاینده‌رود و پل‌های آن
۸۳	چهارباغ
۸۳	جلفا
۸۳	حکومت اصفهان
۸۳	کاخ‌های صفوی
۸۳	نقش جهان
۸۳	بازار
۸۳	چهل‌ستون، آئینه‌خانه
۸۳	اصفهان، نصف جهان
۸۳	گزر
۸۳	مورچه‌خورت
۸۳	خوراک ماهی
۸۳	منزل سه
۸۳	قهرود

زالزالک	۸۴
سدّ خاکی	۸۴
کاشان، بر کناره کویر	۸۴
نصرآباد	۸۴
سن‌سن، شوراب، پاسنگان	۸۴
قم	۸۴
دورنمای دماوند	۸۴
پل دلاک و بی‌آبی	۸۴
نوروز میرزا	۸۴
راه ریگزار	۸۴
حوض سلطان	۸۴
بیابان و تندباد	۸۴
بیم از راهزنان	۸۴
کنارگرد	۸۵
کوه سپید پای دربند	۸۵
برف و باد	۸۵
کاروانسرای کهریزک	۸۵
فوج استقبال	۸۵
ورود با کبکبه به پایتخت	۸۵
چابک‌سواران	۸۵
بوشهر تا تهران	۸۵
منازل راه	۸۵
بهره سوم در دار الخلافه	۸۵
اشاره	۸۵

۸۵	تهران، بارو و خندق آن
۸۵	ارک و عمارت آن
۸۶	گلستان و شمس العماره
۸۶	باغ ایلخانی
۸۶	ارک و بازار
۸۶	میدان توپخانه
۸۶	سفارتخانه‌های اروپایی
۸۶	بازارچه و تیمچه
۸۶	حکومت تهران
۸۶	عزل سپهسالار
۸۶	دیدار با نایب وزیر خارجه
۸۶	باریابی نزد ناصر الدین شاه
۸۶	تشریفات باریابی
۸۶	سخنان یوشیدا
۸۷	پاسخ شاه
۸۷	پرسش‌های ناصر الدین شاه
۸۷	راه‌آهن ژاپن
۸۷	امپراتور میجی
۸۷	حکومت ژاپن
۸۷	مسیر و مدت سفر به ایران
۸۷	قشون چین و ژاپن
۸۷	مأموریت هیأت ژاپنی
۸۷	دو کشور دو سوی آسیا
۸۸	لباس شاه و سیمای او؛ شکوه شاهانه

۸۸	فرنگی‌مآبی ناصر الدین شاه
۸۸	ناسازی‌ها
۸۸	بدی راه‌ها
۸۸	افکار کهنه
۸۸	بزرگان دولت
۸۸	شاهزاده افغان
۸۸	آداب‌ورسوم در تهران
۸۸	تجمل‌دوستی رجال
۸۸	پذیرایی از میهمان با چای و قلیان
۸۹	لقمه برداشتن با دست
۸۹	جشن‌ها و اعیاد
۸۹	سازهای موسیقی
۸۹	گل و گیاه
۸۹	قلم و دوات
۸۹	حمام
۸۹	نمایش امتعه ژاپن
۸۹	عزم بازگشتن
۸۹	نشان و مدال
۸۹	بهره چهارم روزنامه سفر بازگشت
۸۹	بازگشتن از راه اروپا
۸۹	سختی‌های غربت
۸۹	عزیمت از تهران
۸۹	چاپارخانه شاه‌آباد
۸۹	حصارک وینگی امام

۹۰	قشلاق؛ کونده
۹۰	قزوین و مهمانخانه آن
۹۰	سلام نوروزی رو به قبله وطن
۹۰	حسین آباد؛ آق بابا
۹۰	بدقلقی کالسکه‌چی
۹۰	خرزان
۹۰	دهکده چادر نشین
۹۰	پاچنار
۹۰	منجیل و درختان زیتون
۹۰	در راه کوهستان
۹۰	رحمت آباد؛ رستم آباد
۹۰	سرزمین سرسبز گیلان
۹۰	فندق و توت و شمشاد
۹۱	چاپارخانه کدوم
۹۱	علی خان، کارگزار امور خارجه
۹۱	رشت
۹۱	دیدار با والی
۹۱	کنسول روس
۹۱	راه‌های سفر به تفلیس
۹۱	سازوآواز ایرانی برای مهمانان ژاپنی
۹۱	عید میلاد شاه
۹۱	آتش‌بازی
۹۱	سرگرم کردن مهمانان با ساز و نقاره
۹۱	مهمان‌داری علی خان

۹۱	پیربازار
۹۱	مرداب انزلی
۹۲	بندر انزلی
۹۲	خاویار ایران
۹۲	کشتیرانی در خزر
۹۲	سیاست روسیه
۹۲	نشستن به کشتی تانمارا
۹۲	در راه باکو
۹۲	نفت باکو
۹۲	سفر با درشکه
۹۲	سرای: نظم چاپارخانه‌های روسیه
۹۲	کوه‌های قفقاز
۹۲	بیتونه در درشکه
۹۲	راندن در راه پربرف
۹۲	گیوکچای
۹۳	کوه‌های سر به فلک کشیده قفقاز
۹۳	سرکوب خان‌های آسیای میانه
۹۳	الیزابت پول
۹۳	قریه نادر شاه
۹۳	کشیدن راه‌آهن؛ فوج پیاده
۹۳	قازان شهر؛ مردم غارنشین
۹۳	تفلیس
۹۳	ایران و روسیه
۹۳	برافتادن خانخانی در قفقاز

۹۳	عمران قفقاز
۹۳	حکومت قفقاز
۹۳	جنب‌وجوش شهر
۹۴	پذیرایی والی قفقاز
۹۴	راه‌آهن قفقاز
۹۴	پیشروی روس‌ها در آسیای میانه
۹۴	نقشه قفقاز
۹۴	پذیرایی نایب‌الایاله
۹۴	موزه قفقاز
۹۴	سفر با قطار راه‌آهن
۹۴	ترن کوهستانی
۹۴	پوتی
۹۴	با کشتی به باتومی
۹۴	پرچم ژاپن بر فراز کشتی روس
۹۴	بندر باتومی
۹۴	آوارگان ترک
۹۵	خان گرجی
۹۵	کارخانه اسلحه‌سازی
۹۵	قرارگاه و بیمارستان نظامی
۹۵	مهمانی شهردار
۹۵	ترابوزان؛ خاک عثمانی
۹۵	اردو، سامسون
۹۵	آسیای آبی
۹۵	اینسهبرون

تنگه بسفر	۹۵
استانبول	۹۵
محل‌های استانبول	۹۵
پراکنده شدن همسفران	۹۵
شمه‌ای از احوال کنونی مملکت عثمانی	۹۶
احوال عثمانی	۹۶
عهدنامه برلین	۹۶
امپراتوری از توان افتاده	۹۶
سلاطین آل عثمان	۹۶
سلطان عبد الحمید دوم	۹۶
نظام وراثت	۹۶
حرم سلطان	۹۶
حکومت استبدادی؛ وزارت کم‌دوام	۹۶
مالیه	۹۶
دخل و خرج مملکت	۹۶
جنگ و مالیه	۹۶
قشون [عثمانی]	۹۶
نظام، احتیاط، و ذخیره	۹۶
واحدهای قشون و سازوبرگ و آن	۹۶
اسلحه	۹۷
مدرسه نظام	۹۷
قوّه بحری	۹۷
ناو «مسعودیه»	۹۷
سفارت ایران و حسام السلطنه	۹۷

دیوانخانه ترک	۹۷
مهمانی سفیر انگلیس	۹۷
باریابی نزد سلطان عثمانی	۹۷
سخنان یوشیدا	۹۷
تحسین تجدد ژاپن	۹۷
علاقه به ایجاد مناسبات با ژاپن	۹۸
خطهای تلگراف	۹۸
درخواست گزارش مکتوب	۹۸
دیدارهای تشریفاتی	۹۸
کشته شدن تزار	۹۸
مدیر انگلیسی و فرزندخوانده ژاپنی او	۹۸
قصر متروک	۹۸
خطآهن تا قصر سلطان	۹۸
توپقای سرای	۹۸
تخت سلطان عثمانی	۹۸
نفایس موزه	۹۸
تاج و لباس سلاطین	۹۸
قصر جدید	۹۹
صدای آب و خدمتگزاران لال	۹۹
رسم بد انعام خواستن	۹۹
مسجد ایاصوفیه	۹۹
مدرسه نظام	۹۹
کاخ تابستانی	۹۹
تأمل در حال و کار انسان	۹۹

آبنما و باغ نباتات و وحوش	۹۹
سلطان در نماز جماعت	۹۹
اعطای نشان	۹۹
قصر سلطان	۹۹
دیدار با صدراعظم	۹۹
عثمان پاشا در جنگ با روس	۱۰۰
باریابی	۱۰۰
گزارش سفر	۱۰۰
وزیر مختار رومانی	۱۰۰
آرایش میز شام	۱۰۰
موسیقی ترکی	۱۰۰
بالاخانه قصر	۱۰۰
سازهای موسیقی	۱۰۰
شاهزادگان عثمانی	۱۰۰
خدا حافظی	۱۰۰
بررسی ظروف چینی خزانه	۱۰۰
مسیر دنباله سفر	۱۰۰
عزیمت از استانبول	۱۰۰
اشاره	۱۰۰
بندر وارنه	۱۰۱
با قطار تا بخارست	۱۰۱
سیاحت در بخارست	۱۰۱
مردم سرزنده	۱۰۱
صربستان و مجارستان	۱۰۱

بوداپست	۱۰۱
وین	۱۰۱
گردش در پایتخت اتریش	۱۰۱
کارخانه توپ‌سازی	۱۰۱
کیفیت توپ اتریشی	۱۰۱
تمدید اقامت در وین	۱۰۱
اصطبل سلطنتی؛ اسب‌ها و کالسکه‌ها	۱۰۱
کارخانه تفنگ‌سازی	۱۰۲
شهرک اشتایر	۱۰۲
تفنگ ورندل	۱۰۲
سفارش‌های ساخت اسلحه	۱۰۲
بازگشتن به وین	۱۰۲
در راه ایتالیا	۱۰۲
کوه‌های آلپ	۱۰۲
مناظر راه	۱۰۲
فیرنسه و رم	۱۰۲
خان ژاپنی در رم	۱۰۲
مهمانان دیرگاه	۱۰۲
ویرانه‌های پمپی	۱۰۳
سفر دریا؛ همسفران هم‌زبان	۱۰۳
پورت‌سعید؛ نشانه‌های بهار	۱۰۳
آبراه سوئز	۱۰۳
شهر سوئز و دریای سرخ	۱۰۳
بندر عدن	۱۰۳

جزیره سوکوترا	۱۰۳
پوان دوگاله	۱۰۳
سوماترا	۱۰۳
سنگاپور	۱۰۳
کوچین چین و سایگون	۱۰۳
هنگ کنگ	۱۰۴
نشستن به کشتی ولگا	۱۰۴
تعمیر کشتی در میان دریا	۱۰۴
مناظر آشنا؛ دورنمای جزایر ژاپن	۱۰۴
بندر یوکوهاما؛ پایان سفر دریا	۱۰۴
منابع	۱۰۴
نام کسان	۱۰۴
نام جایها	۱۰۷
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان	۱۱۱

سفرنامه فوروکاوا

مشخصات کتاب

سرشناسه : فوروکاوا، نوبویوشی

Furukawa, Nobuyoshi

عنوان : نام پدیدآور : سفرنامه فوروکاوا (انوبویوشی فوروکاوا) ترجمه هاشم وجیهزاده کیخسبی، تهران

مشخصات نشر : تهران : انجمن آثار و منافع فرهنگی، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ۲۳۵ ص؛ مغزور.

فروست : انجمن آثار و منافع فرهنگی، ۲۳۱.

شابک : ۹۶۴-۷۸۷۲-۷-۸۲

یادداشت : عنوان به انگلیسی: **Travels of Nobuyoshi Furukawa member of the general staff the deputy of and first embassy of Japan to Persian**

یادداشت : کتابخانه، ص ۱۳۷-۳۸.

یادداشت : نمایه

موضوع : فوروکاوا، نوبویوشی، — Furukawa, Nobuyoshi، سفرگردشنامه.

موضوع : سفرنامه‌ها.

موضوع : ایران — سیر و سیاحت — قرن ۱۳ق.

موضوع : ایران — تاریخ — تاخیزیان، ق ۱۳۲۲-۱۳۲۳.

شماره افزود : وجیهزاده، هاشم، ۱۳۲۰-، مترجم

شماره افزود : انور، کینجی، Eura, Kinji، مترجم

شماره افزود : انجمن آثار و منافع فرهنگی

رده بندی کنگره : ۹۷۹-DSR، ص ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۹۵۵-۹۲۵-۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۸۲-۲۷۲

پیشگفتار انجمن

به نام خداوند جان و خرد

سفرنامه نوبویوشی فوروکاوا (**Nobuyoshi Furukawa**)، مؤسسن ۹۰ سفرنامه ژاپنی است که به فارسی شده و اکنون در دسترس علاقمندان قرار گرفته است. فوروکاوا از زمر افرادی بود که جزو هیأت هفت نفره مامهانوارو وجیهزاده (**Masaharu Yoshida**)، به دستور شوشیه نامی، وزیر دارایی ژاپن که علاقمند به گسترش روابط بازرگانی ژاپن با ممالک آسیایی از جمله ایران بود، به این مأموریت فرستاده شد. فوروکاوا در آن زمان (۱۸۸۰) بیش از سی و یک سال داشت. سیاهی و سرزنده و روزی‌به‌روز با روحیه نظامی که خود را برای سفری پریشکفت و دورودر از در ممالک آسیا آماده کرده بود. فوروکاوا قبل از این سفر، به مطالعه تاریخ ایران پرداخت و اطلاعات خود را راجع به این سرزمین تکمیل کرد. هیأت ژاپنی به سرکردگی وجیهزاده در سال ۱۸۸۰ میلادی با ناو جنگی **هیهی** (**Hiei**) از ژاپن حرکت کرده پس از شش روز، خود را به سواحل ایران رسانید و از طریق خلیج فارس قلمی به خاک ایران گذاشت. فوروکاوا در کتاب خود ضمن وصف جزایر خلیج فارس، به این نکته نیز اشاره می‌کند که خلیج فارس به عنوان نام عام و براساسی، به اینها بیان نگه حسان تا دهانه اروندرود، جایی که دهخ و فرات به هم وصل می‌شوند، اغلاقی می‌گردد. هیأت افراسی با گذار از دشت‌های برمه ایران، و از طریق شهرهای شیراز و کتاش به تهران رسانده و پس از ملاقات با

(۱) سفرنامه ماسهانوارو یوشیدا در سال ۱۳۳۲، توسط انتشارات آستان قدس رضوی و سفرنامه کارناما در سال ۱۳۹۰، توسط انجمن آثار و منافع فرهنگی چاپ و منتشر گردیده است. هر دو اثر را آقای دکتر هاشم وجیهزاده به فارسی ترجمه کرده‌اند.

سفرنامه فوروکاوا ص ۱

ناصرالدین شاه از طریق ارفی زانی زانی شد. فوروکاوا خود را در سفر حسد و ده‌روزه خود به همه چیز نظر داشته و در حقیقت سفرنامه وی نوعی گزارش‌هایی است که از سبانی مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، کشاورزی، ادبیات، فرهنگ و هنر سخن به میان آورده است. این سفرنامه نشان‌دهنده دانش وینا و حقائق و اطلاعات وسیع او نسبت به سرزمین ایران است. فوروکاوا که تنها به عنوان فردی نظامی بلکه سیاستمداری برجسته از آگاهی‌های ارزشمندی درباره تاریخ و جغیه ایران برخوردار بوده است، او علاوه بر بررسی‌های حاصل نظامی ایران، به هنر و تزیینات و آداب و رسوم این مردم نیز پرداخته و نکته‌های ظریف و آشوبی را در آنالای مطالب خود آورده که سفرنامه را جذاب و خواندنی کرده است. آنچه می‌ماند آنست، سفرنامه‌هایی از این دست نشان می‌دهد که گویی سرزمین ایران از چه نظری مورد توجه سیاست‌های ژاپنی بوده، آن‌اکن چگونه سبایی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی ایران را از زبانی می‌گردانده. مابهین است عدم شناخت محیط و فرهنگ و زبان و ناآگاهی نسبت به باورهای دینی هر سرزمین، می‌تواند در قضاوت‌ها و قضاوت‌های خارجاتی که با آن سرزمین بنگانه یا آشنای می‌گردد، مؤثر باشد. لذا هرچه باشد، این فیصل سفرنامه‌ها نقی‌الذات برای پیش‌رواننده‌های باز می‌کشد تا یاداند و تفهید که دیگران درباره او و سرزمین و چگونگی می‌اندیشیدند. در این میان موضوعی که فوروکاوا را به خبیب وامی‌دارد، این است که چگونگی ملی که روزگاری دارای فرهنگ و تمدن ظنی بوده امروز چنین نهی شده و علوم و فرهنگ در جامعه آشنای بی‌ارج گردیده است. هرچند فوروکاوا آشوب‌های بی‌دینی را یکی از علل عقب‌نشینی‌گی ایران می‌دانده‌اند اما در عدم رشد فرهنگی آن‌اکن در دوره قاجار که به مدت هشتاد سال آرایش نسبی را در سراسر ایران حاکم کرده بود، تعجب می‌کنند و سؤالی مطرح می‌کنند که شاید امروز نیز مصداق داشته باشد که چرا مردم ایران به ارزش واقعی علوم و فرهنگ خود پی نرنداده و تلاشی در این زمینه نمی‌کنند. فوروکاوا در شرح مبسوطی که از دیدار هیأت ژاپنی با ناصرالدین شاه می‌دهد، از آرزوهای دورودر از ناصرالدین شاه سخن می‌راند. سؤال و جواب‌های دودیدل شده بین ناصرالدین شاه و هیأت ژاپنی که بخشی از کتاب را به خود اختصاص داده در نوع خود جلب توجه و در میان هواکنگار است. اعتراف ناصرالدین شاه به خرابی وضع جاده‌ها و معنای آن پرسش‌هایی شده درباره، راه‌آهن، وضع حکومت و طرز اداره دولت از یوشیدان نشان از خنده خاطر و اعراف وی به عقب‌نشینی‌گی ایران دارد.

سفرنامه فوروکاوا ص ۳

که به وضوح در این کتاب آمده است. سفرنامه فوروکاوا در عین‌حال که ما را با حال و هوای عصر قاجار آشنا می‌کند، هشدار می‌دهد که هنوز هم در مقایسه با پیشرفت علم و صنعت در جهان امروز، ما راهی دراز در پیش داریم. سخن آخر اینکه، در این میان سعی و تلاش مترجمان نیز سببونی است که با نای خیرین و دلشیدن، این اثر را به فارسی برگردانده و یکی دیگر از آثار ارزشمند ژاپنی‌ها را به فارسی زبانان معرفی کرده‌اند. معینان مشکور باد.

انجمن آثار و منافع فرهنگی امیدوار است اثری دیگر از این دست به فارسی ترجمه و در اختیار محققان و پژوهشگران قرار گیرد.

مهندس رضا نصیری قائم مقام و عضو شورای علمی انجمن آثار و منافع فرهنگی

سفرنامه فوروکاوا ص ۵

فهرست مطالب

پیش‌گفتار ۱۹

مقدمه مترجمان ۲۱

مقدمهات متر ۲۱

احوال ژاپن در دین روزگار ۲۲

زندگی فوروکاوا ۲۶

بار آمدن در ژاپن قدیم ۲۶

سال‌های تعلیمت جسمی ۲۷

آغاز تجدد و نظام تر ۲۸

تحصیل در مدرسه نظام ۲۸

زندگی کاری ۳۰

کارهای درخشان و آثار او ۳۱

روحه داشت هیأت سفارت ژاپن ۳۱

همراهان سفر ۳۳

محتوی سفرنامه ۳۴

روش کار ترجمه ۳۵

بهره اول ۳۹

موقع و وضع جغرافیایی ۳۹

ایران، سرزمین پارس ۳۹

خلیج فارس ۴۰

جزایر ایرانی ۴۰

پایان عربستان ۴۰

پاکستانیان ۴۱

دشت برمه ۴۱

راه‌گرس ۴۱

طریق و مسافت ۴۲

لغات ایران ۴۲

کوه‌های خشک ۴۲

آبشاری با قنات ۴۲

جنوب نشته و شمال سرسبز ۴۳

رودها، دریاچه‌ها ۴۴

مختصات‌های جنوب ۴۴

اثر و ثروت ۴۴

ناگه و چنار ۴۴

توت و گردو ۴۵

چهارهای تهران، باغستان‌های قزوین ۴۵

جنگ‌های ششاد ۴۵

شهرها ۴۶

جنبش ایران ۴۶

پراکنده‌گی جنبش ۴۶

مردم ایران ۴۶

سفرنامه فوروکاوا ص ۶

شمار جنبش ۴۷

آب و هوای ایران و بیماری‌های بومی ۴۷

تنوع آب و هوا ۴۷

هوای فصل ۴۸

جدول دمای هوا ۴۹

سرزمین سوران ۴۹

تجربه شخصی ۵۰

برمای کوهستان ۵۱

سرسوی شیراز و اصفهان ۵۱

کاشان، شهر گویو ۵۱

سراب ۵۲

هوای تهران ۵۲

سرسوی گیلان ۵۳

تب بویه ۵۳

وفا آفتاب‌زده‌گی ۵۳

آب‌دهای آلوده ۵۴

تاریخ مختصر ایران ۵۴

حام و سام ۵۴

کوش ۵۴
کمیجیه و داریوش ۵۵
خشار و جانشینانش ۵۵
پورش اسکندر ۵۶
اسکندر در تخت‌چشمید ۵۶
سفری‌ها ۵۷
اشکانیان ۵۷
ساسانیان ۵۷
دیناک جنگ‌های ایران و روم ۵۸
پیروزی‌های شاپور ۵۸
جانشینان شاپور ۵۸
خسرو انوشیروان و جانشینان او ۵۹
خسرو دوم ۵۹
برآمدن اسلام ۶۰
برافتادن ساسانیان ۶۰
طاهریان و صفاریان ۶۰
پادشاهان بنی‌مطهریان ۶۱
جعفر طایر ۶۱
ایلیچیان ۶۱
جهانگیری تیمور ۶۱
تیمور و بازید عثمانی ۶۲
شاه اسمعیل و پادشاهی صفویان ۶۲
شاه عباس و جانشینانش ۶۲
شاه سلطان حسین ۶۲
مروج بشر ۶۲
لشکر کشی به هند ۶۲
جانشینان تاجر ۶۵
کریم خان زند ۶۵
افول زندیان ۶۶
جنگ‌های آقا محمد خان ۶۶
ترنگ‌های حامی ابراهیم ۶۷
قاجاریان ۶۷
لشکر کشی به گرجستان ۶۸
فصلی شاه ۶۹
سیاست‌بازی انگلیس ۶۹
فرجام حامی ابراهیم ۶۹
ملوvert گوردان ۷۰
رفت‌جوری انگلیس ۷۰
مهندسانه ارنست ترنر و تر کشاجی ۷۱
قلل گریت‌یونوف ۷۱
زنان فصلی شاه ۷۲
رنشستن محمد شاه و واقعه هرات ۷۲
سیاست‌بازی انگلیس ۷۲
شورش افغانه ۷۳
سفرنامه فرورو کوار ص: ۷
مقلقه یا یاسی‌ها ۷۳
اصلاحات محمد شاه ۷۳
رنشستن ناصر الدین شاه ۷۳
شورش باب ۷۴
قل میرزا علی خان ۷۴
سومعه‌د به شاه ۷۵
لشکر کشی به هرات ۷۵
ایران در سیاه روس و انگلیس ۷۵
نصرف هرات و تهدید انگلیس ۷۵
نابینایی قشون ۷۶
موفقت‌نامه تاجر ۷۷
فصلی وزیر گد و سفر شاه به فرنگ ۷۷
خاندان سلطنت ۷۷
سلسله نسب شاهان قاجار ۷۷
حاکمان قاجار ۷۸
سلطان کنونی: ناصر الدین شاه ۷۹
حکومت خودکامه ۷۹
وزارتخانه‌های صوری ۸۰
توکران در خانه ۸۱
شاه فعال یا پشاد ۸۱
ی‌دامی‌ها ۸۲
مالک‌نصرت ۸۲
فروغی صاحب ۸۲
زبان‌دست‌های جنگ ۸۲
حاج و سبل ابراهیم صوری ۸۲
امیر طبر و عدالت‌نحکوت ۸۵
دولت و شریعت ۸۵
قدرت روحانیان ۸۵
ملاک‌م‌عرف و شرع ۸۶
مجازرات‌ها ۸۷
الزاع کفر‌ها ۸۷
ادیان و مذاهب در ایران ۸۸
آیین زردشت و دین اسلام ۸۸
طبقه تبلیغ ۸۸
اعتقاد شیعیان ۸۹
تعبیه‌داری مذهبی ۸۹
امپاد ۹۰
روزنه‌داری ۹۰
عید قربان ۹۱
اصول روحانی شیعیان ۹۱
رسم صدقه دادن ۹۲
عیادت ۹۲
در آمد سالیانه مالیات ۹۳
در آمد عزانه ۹۳
تربخ مالیات ۹۳
احوال کشاورزی اراضی شیاز ۹۴
نوسه‌های از مالیات اراضی ۹۴
گاز و زمین ۹۴
تعیین مالیاتی ۹۵
مالک و رعیت ۹۶
مالیات سره ۹۶
موانع کشت ۹۶
گدم پگم من ۹۷
اقرار کشت‌ها هزینه زندگی ۹۷
محصول اراضی کازرون ۹۸
کشت و کار در کازرون ۹۸
بلر و آب و کار و زمین ۹۹
فست طقه ۹۹
ترباک‌کازی ۱۰۰
مالیات‌های غیر کشاورزی ۱۰۰
مالیات خوار ۱۰۰
مالیات کسب ۱۰۰
سفرنامه فرورو کوار ص: ۸
حقول گمرکی ۱۰۱
پیشگفتی ۱۰۱
ادبیات ۱۰۱
تعلیم و تربیت ۱۰۱
مدارس شیاز ۱۰۲
وصف دار الفنون ۱۰۲
سرزدن به کلاس‌ها ۱۰۳
کلاس زبان روسی ۱۰۳
درس جغرافیه و شاگردان ۱۰۳
کلاس قرآنی ۱۰۴
نظم قرآنی و مذهبی مشق نظامی ۱۰۴
نام بی‌مصلحتی ۱۰۵
درس ابتدای در مدرسه نظام ۱۰۵
محوالت باقره‌ها شدن به دار الفنون ۱۰۵
دادن و گرفتن رشوه ۱۰۶
بی‌قدری علوم و فرهنگ ۱۰۶
اولویت رشد فرهنگی ۱۰۶
قشون ۱۰۷
روسی و فتح لشکری ۱۰۷
تاریخچه سازمان نظام ۱۰۷
مشکل ارزیابی قشون ۱۰۸
وضع واحدهای جدید نظام [طرز رنگی] ۱۰۸
پایه‌نظام ۱۰۸

لیاس افراد پیاده ۱۰۹
اشلحه پیاده‌گان ۱۰۹
سربازخانه‌ها، مسکن، تاسلیم ۱۱۰
پیماری و گرمسگی ۱۱۰
تنگناگردان و رسته توپخانه ۱۱۱
تارماتی سارور گد ۱۱۱
رسته مهندسی نظام ۱۱۲
قلعه‌های حشت و گلی ۱۱۲
کینه سنگپزده به جای شن ۱۱۲
سوار نظام ۱۱۲
لیاس قزاقی ۱۱۳
اشلحه سوار نظام ۱۱۳
نظم افراد و قرارگاه ۱۱۳
اصطبل مستظم ۱۱۳
اسب ایران ۱۱۵
ایرانیان سوار کار ۱۱۵
مستوری اسیران و اجزای قشون ۱۱۵
بشمی در کار قشون ۱۱۶
فرماندهان همه کتور ۱۱۶
کتاب مادیان اسیران ایرانی ۱۱۷
شورش شیخ عبد الله ۱۱۷
اعوام قشون ۱۱۸
تشریح فرمانده، شکست خورد ۱۱۸
اشاعت، به وضع چین ۱۱۸
گور خانه ۱۱۸
توسعه‌وری ۱۱۹
تنگناگردی ۱۲۰
باروت‌چینی ۱۲۱
راحمیایی سربازان و غلظت‌انقل طرومات قشون ۱۲۱
حرکت توج ۱۲۱
نوبه‌های پیش چشم ۱۲۱
به قشون ۱۲۲
راه‌پیمایی لغات ۱۲۲
سربازان بی‌رنگ و بی‌نظم ۱۲۳
قشون طراز قدیم ۱۲۳
واحدی قشون ۱۲۳
پیاده‌گان ۱۲۳
سفرنامه فورو کارگاه ص: ۹
سربازهای پیشاور ۱۲۳
اشلحه سربازان ۱۲۳
وصف یک اثر ۱۲۳
توپچان ۱۲۵
شمار لغات ۱۲۵
تجهیزات توپخانه ۱۲۵
سربازان سوار ۱۲۵
رسته مهندسی ۱۲۶
مواجب ۱۲۶
زندگی سخت سربازان ۱۲۷
مجموع افراد قشون ۱۲۷
سربازان نظام جدید: ۱۲۷
سربازان نظام قدیم: ۱۲۷
دور جنگ به جای سیاه‌لار ۱۲۸
اصلاحات میرزا حسین خان ۱۲۸
بوده نظام ۱۲۸
مقررات لشکری ۱۲۸
مقررات نمونه ارتش ۱۲۸
نیون ضابطه ۱۲۸
توجان سرپت ۱۲۹
شبه کهنه سرباز گری ۱۲۹
اصلاحات لشکری ۱۳۰
بحر: ۱۳۰
تولید، بازار گاهی، و کالاهای صادر و وارد ۱۳۰
سیاست و تجارت ۱۳۰
قلام صادرات ۱۳۱
ارزش صادرات ۱۳۱
صادرات از شمال ۱۳۱
اجتلی دوستی ایرانی‌ها ۱۳۱
کاشی صادرات ۱۳۲
ساخته‌های ایران ۱۳۲
قرش و قالی ۱۳۲
بارجه نام ۱۳۲
آریشتو و غیره ۱۳۳
آریشتو گیلان ۱۳۳
قیمت ابریشم ۱۳۳
نقد از بانک ۱۳۵
جای ۱۳۵
نریاک ۱۳۵
کافه ۱۳۵
نقد ۱۳۵
عربا ۱۳۶
الگو و شراب ۱۳۶
اسب ۱۳۷
مروارید ۱۳۷
راه و حمل‌ونقل ۱۳۸
کوه و کوه‌راه ۱۳۸
تهران به شمال ۱۳۹
راه‌های سخت‌گذر ۱۳۹
سفر در ایران ۱۴۰
کازوان و چایز ۱۴۰
چایز و چادرها، سزها ۱۴۰
کازوسرا ۱۴۰
کازوسرا‌دار ۱۴۱
لوازم سفر ۱۴۲
چایزخانه‌ها ۱۴۲
سفر چایزری ۱۴۲
چایزخانه‌های شیراز تا تهران ۱۴۲
منازل راه و شهر به تهران ۱۴۲
راه بندرعباس به تهران ۱۴۵
تهران تا محضره و بغداد ۱۴۵
سفرنامه فورو کارگاه ص: ۱۰
دیگر راه‌های عبود ۱۴۵
تنگران ۱۴۵
طول و مسیر خطوط تلگراف ۱۴۵
قیمت فرستادن تلگرام ۱۴۶
تلگراف‌چی‌های انگلیسی ۱۴۶
پست ۱۴۷
تأسیس پست ۱۴۷
روح برسود ۱۴۷
پست خارجد ۱۴۷
پول رایج ۱۴۸
ضربانجه ارزش مسکو گد ۱۴۸
ارزان و مقایره ۱۴۹
واحدی وزن ۱۴۹
من نهاد و من ری ۱۵۰
واحدی طول ۱۵۰
مختصری دربار، تعلیم ایران ۱۵۰
توزیع ۱۵۳
روزانه ۱۵۳
آستان آبی، رنگ آمد سفر ۱۵۳
نارهای ۱۵۳
همه‌ان سفر ۱۵۴
لنگر برداشتن ناز ۱۵۵
به گل نشستن ناز ۱۵۵
مراقبتن، بابایزها ۱۵۵
باران بی‌گ ۱۵۶
مطر و طیب ۱۵۶
فرم یا تانوان ۱۵۷
هنگ گنگ ۱۵۸
حال و هوای شهر ۱۵۹
جدا شدن همه‌ان ۱۶۰
در راه سنگپز ۱۶۰

توقفه چینان ۱۶۱	۱۶۱
منظره شکفت در دریا ۱۶۲	۱۶۲
ورود به سنگاپور ۱۶۲	۱۶۲
طواف‌های کرخی‌ران ۱۶۳	۱۶۳
حاکم تازه سنگاپور ۱۶۳	۱۶۳
کالکته‌چی‌های بنزبان ۱۶۴	۱۶۴
درختان و خانه‌های خارابی ۱۶۴	۱۶۴
بج سعادت ۱۶۴	۱۶۴
بازیپوست به هم‌امان ۱۶۵	۱۶۵
تندیس پروا ۱۶۵	۱۶۵
خریبت از سنگاپور ۱۶۶	۱۶۶
جوار نیکوکار ۱۶۷	۱۶۷
شب تاریک و نیم بوج ۱۶۷	۱۶۷
به سوی سیلان ۱۶۸	۱۶۸
تریتکوماتی ۱۶۸	۱۶۸
استقبال زان‌ها و زبورها ۱۶۹	۱۶۹
لوح عقی ۱۷۰	۱۷۰
میگری سرخ ۱۷۱	۱۷۱
درخت نان ۱۷۱	۱۷۱
مهمانی حاکم انگلیسی ۱۷۱	۱۷۱
روانه شدن از سیلان ۱۷۲	۱۷۲
بازار حاج خورشان ۱۷۲	۱۷۲
بنی ۱۷۲	۱۷۲
تجین اسم سفر ۱۷۳	۱۷۳
افاده سفر با کشتی-پستی ۱۷۳	۱۷۳
استادار هند ۱۷۳	۱۷۳
حکومت انگلیسی هند ۱۷۳	۱۷۳
وصف بهی ۱۷۵	۱۷۵
ترکیب شعر ۱۷۶	۱۷۶
ساختاری بهی ۱۷۶	۱۷۶
سفرنامه فورز کنار مر: ۱۱ ۱۷۶	۱۷۶
باج موسمی ۱۷۷	۱۷۷
شاه ووش ۱۷۷	۱۷۷
قوام یگو باگون هند ۱۷۸	۱۷۸
خل و حقلان ۱۷۸	۱۷۸
سکه‌های جیب موزاج کن ۱۷۹	۱۷۹
هوای ناپایدار ۱۷۹	۱۷۹
تجیب‌زاده درویش ۱۸۰	۱۸۰
نشتن به کشتی-پستی ۱۸۱	۱۸۱
کرچی ۱۸۲	۱۸۲
رویت خسوف در دریا ۱۸۲	۱۸۲
به سوی منقط ۱۸۲	۱۸۲
خبره ایران ۱۸۳	۱۸۳
لقه برداشتن با دست ۱۸۳	۱۸۳
منقط و سلطان آن ۱۸۳	۱۸۳
زبان حرم ۱۸۳	۱۸۳
برج و قلعه منقط ۱۸۵	۱۸۵
شهر خلعت و گلی ۱۸۵	۱۸۵
قلعه ووان ۱۸۶	۱۸۶
جاسکده لمشتین چشم‌انداز خاک ایران ۱۸۶	۱۸۶
پندرخاص ۱۸۷	۱۸۷
بندر لنگ ۱۸۸	۱۸۸
پوشه ۱۸۸	۱۸۸
دیدار همسفران ۱۸۸	۱۸۸
پناه شدن به خلنگی ۱۸۸	۱۸۸
منازل سفر دریا ۱۸۸	۱۸۸
وصف پوشه ۱۹۰	۱۹۰
بارو، برج و خیابان ۱۹۰	۱۹۰
حکومت پوشه ۱۹۱	۱۹۱
بادگان و ترحانه ۱۹۱	۱۹۱
گردای سوزان ۱۹۲	۱۹۲
چاه و برج ۱۹۲	۱۹۲
چاه بهیسی ۱۹۳	۱۹۳
سکک‌سنگ ۱۹۳	۱۹۳
سکک التجار پوشه ۱۹۳	۱۹۳
هوای ترشی ۱۹۳	۱۹۳
تیه در سرراخانه ۱۹۴	۱۹۴
بازار شهر ۱۹۵	۱۹۵
انگور، میوه بهیسی ۱۹۵	۱۹۵
۱۹۶	۱۹۶
از راه درسدان تا ژاپن ۱۹۶	۱۹۶
دشاه همسفران ۱۹۷	۱۹۷
آفتاب سوزان برشم ۱۹۷	۱۹۷
دیدار با حاکم ۱۹۸	۱۹۸
شایش امده ۱۹۹	۱۹۹
گردای آزارنده ۱۹۹	۱۹۹
ماجرای در میان رودان ۱۹۹	۱۹۹
گردای بهیسی ۲۰۰	۲۰۰
مهمانی و آتش‌باری بر مرز، تار ۲۰۰	۲۰۰
درهای پستی بادگان ۲۰۱	۲۰۱
رسم چندهمسری ۲۰۲	۲۰۲
تارک، سفر زمینی ۲۰۳	۲۰۳
هم‌امان سفر ۲۰۳	۲۰۳
کاروان در مهماب ۲۰۴	۲۰۴
چاقو و خطشان ۲۰۴	۲۰۴
کارواسرای برازان ۲۰۵	۲۰۵
آسمان آتش‌بار ۲۰۵	۲۰۵
گم شدن در تشار کور ۲۰۵	۲۰۵
غذاهای بدقه ۲۰۶	۲۰۶
چشمه‌های گورگدی ۲۰۶	۲۰۶
دانشی ۲۰۷	۲۰۷
شوراب رود ۲۰۷	۲۰۷
سفرنامه فورز کنار مر: ۱۲ ۲۰۷	۲۰۷
راه سنگفرش ۲۰۸	۲۰۸
چشم‌اندازی در مهماب ۲۰۸	۲۰۸
دشاه‌های چارواداران ۲۰۸	۲۰۸
پهنه پایانه، مزل کنار خطه ۲۰۸	۲۰۸
سختی راه و رنج سفر ۲۰۹	۲۰۹
آب خوردن با کف دست ۲۱۰	۲۱۰
راه پیوند در خواب و بیداری ۲۱۰	۲۱۰
کاروان ۲۱۰	۲۱۰
ماست ۲۱۱	۲۱۱
پلکان سنگی ۲۱۱	۲۱۱
پشه بلوط ۲۱۱	۲۱۱
گرسیر و سردسیر ۲۱۱	۲۱۱
مزل میان کتل ۲۱۲	۲۱۲
دشت آرز ۲۱۲	۲۱۲
خیالات بریتانیا ۲۱۳	۲۱۳
بالای پیریوز ۲۱۳	۲۱۳
خان زیان ۲۱۴	۲۱۴
چتر دانشی ۲۱۴	۲۱۴
چشمه آبگرم ۲۱۴	۲۱۴
نعم انگور ۲۱۵	۲۱۵
اسب سید ۲۱۵	۲۱۵
شاهزاده در سنگر ۲۱۵	۲۱۵
استادان از هیأت سعادت ۲۱۵	۲۱۵
گفتار فورز شکک ۲۱۶	۲۱۶
آب‌سختی در چشمه ۲۱۶	۲۱۶
بایدی والی، طاعانی ایرانی ۲۱۷	۲۱۷
شر از خلت طار ۲۱۷	۲۱۷
دار الحکومه ۲۱۸	۲۱۸
معدن القوه، والی فارس ۲۱۹	۲۱۹
معرفت والی از پیکاران ژاپن ۲۱۹	۲۱۹
آب-چهارو کردن کوری و گلار ۲۱۹	۲۱۹
مذای والی، انعام عوایشان تو کرها ۲۱۹	۲۱۹
یکه اسب ۳۰۰-فران ۲۲۰	۲۲۰
فره ورفشان ۲۲۰	۲۲۰
بازار شهر از ورانه‌های آن ۲۲۰	۲۲۰
سربازهای ضابط ۲۲۱	۲۲۱
پسر قوام الملک ۲۲۱	۲۲۱
اندیشی آلمانی ۲۲۱	۲۲۱

عزیمت از شیراز و تمام خراسان تو کره ها ۲۱۱
ایوه غفلت‌ها ۲۱۲
نقش‌رستم ۲۱۲
زرقان ۲۱۲
بلی سنگی ۲۱۳
چاپارخانه تخت‌تاوروس ۲۱۳
تخت‌چشمید ۲۱۳
نقش رستم ۲۱۴
مقبره اردشیر اول ۲۱۴
ایوان و کاخ آپادانا ۲۱۴
نقش و نمایی تخت‌چشمید ۲۱۵
شکوه هخامنشیان ۲۱۵
کاخ صدستون ۲۱۵
ورونگری اسکندر ۲۱۶
نقش‌رستم، کلمه زرتشت، آرادنگاه، صخره‌ای ۲۱۶
گورهای تاریخی ۲۱۷
روزگار سیری شده ۲۱۸
سوند و توام‌آباد ۲۱۸
پاسارگاد: آرادنگاه، گورش ۲۱۸
چاپارخانه مرعاب ۲۱۹
خان کرگان ۲۲۰
ده بند ۲۲۰
سفرنامه فورو کاوا، ص: ۱۳
خان فورو ۲۲۱
سومیل ۲۲۱
آباد ۲۲۱
زیر نور ماه ۲۲۲
نقشه آبادیه قاضی‌زادسی ۲۲۲
شورگستان ۲۲۲
اسب زرافه‌وار ۲۲۳
اژده عوامت ۲۲۳
امن‌آباد ۲۲۴
برگشتن ننگی‌ها ۲۲۴
نقشه ۲۲۴
مهمان ۲۲۴
مرق ۲۲۵
چشم‌انداز اصفهان ۲۲۵
زاینده‌رود و بلی‌های آن ۲۲۵
چهارباغ ۲۲۶
حلقا ۲۲۶
حکومت اصفهان ۲۲۷
کاخ‌های صفوی ۲۲۷
نقش‌مهمان ۲۲۷
بازار ۲۲۸
سفرنامه فورو کاوا ۱۳ فهرست مطالب
لستون، آینه‌خانه ۲۲۸
اصفهان، نصف جهان ۲۲۸
گر ۲۲۹
موزه‌فورت ۲۲۹
خوراک داهی ۲۲۹
مزل به ۲۳۰
فهرده ۲۳۰
زائرانک ۲۳۰
سَلّ خاکی ۲۳۱
کاشان، بر کناره کوبر ۲۳۱
نصر آباد ۲۳۱
سن، سن، خورابه، پاستگان ۲۳۱
قم ۲۳۲
دورنمای دمناد ۲۳۳
بلی دلاک و بی‌ای ۲۳۳
نوروز میرزا ۲۳۳
راه و رنگار ۲۳۴
جوش سلطان ۲۳۴
بیابان و تندباد ۲۳۴
سیم از زرافران ۲۳۵
کنارگرد ۲۳۵
کوه سیه‌بایی درخت ۲۳۶
برف و باد ۲۳۶
کروکراسری کهریزک ۲۳۶
فرج سلطان ۲۳۷
روح با کلبه به پایتخت ۲۳۸
چهارکسردان ۲۳۸
دشمن تا تهران ۲۳۹
سازار راه ۲۳۹
بهره سوم ۲۴۱
در بار المانیه ۲۴۱
تهران، بار و حدائق آن ۲۴۱
ارک و حدائق آن ۲۴۲
گنبدان و شمس‌العدا ۲۴۲
باغ لطفانی ۲۴۳
ارک و بازار ۲۴۳
میدان تریبته ۲۴۴
سفرنامه‌های اروپایی ۲۴۴
بازارچه و نیمه‌ها ۲۴۵
حکومت تهران ۲۴۵
سفرنامه فورو کاوا، ص: ۱۲
مزل سیه‌سار ۲۴۵
دینارباغ تاب و زیر خارجه ۲۴۵
باری‌می زده ناصر الدین شاه ۲۴۵
تشریفات باری‌می ۲۴۵
سخنان پوشیدا ۲۴۵
پایخ شاه ۲۴۵
پرستی‌های ناصر الدین شاه ۲۴۵
راه‌آهن زاین ۲۴۹
امیرالزور میخی ۲۴۹
حکومت زاین ۲۴۹
مسیر و مذات سفر به ایران ۲۴۹
قنول چین و زاین ۲۴۹
مأموریت حیات زاینی ۲۴۹
دو کشور دو سوی آسیا ۲۴۹
لانی شاه و سیه‌بایی اوا شکوه شاهانه ۲۴۹
فرنگی‌بایی ناصر الدین شاه ۲۴۹
ناسازی‌ها ۲۴۹
بندی راه‌ها ۲۴۹
هکتر کهنه ۲۴۹
زورگان دولت ۲۴۹
شاهزاده‌نقل ۲۴۹
آداب و رسوم در تهران ۲۴۹
نقش دولتی رجال ۲۴۹
بازیاری از میهنان چای و طیان ۲۴۷
نقشه برداشتن با دست ۲۴۷
چش‌ها و ابرام ۲۴۸
سازهای موسیقی ۲۴۸
گل و گیاه ۲۴۸
شم و دولت ۲۴۸
سایر ۲۴۸
سایر رشته زاین ۲۴۹
مرد بارگشتن ۲۴۹
نشان و مدال ۲۴۹
بهره چهارم ۲۴۹
روزنامه سفر بارگشت ۲۴۹
بارگشتن از راه اروپا ۲۴۹
سفرهای غربت ۲۴۹
عزیمت از تهران ۲۴۹
چاپارخانه شاه‌آباد ۲۴۹
حصارک و رنگی‌نام ۲۴۹
نقل‌انگیزه ۲۴۹
قرون و میهنخانه آن ۲۴۹
سلام فوروژی رو به قله وشن ۲۴۹
حسین‌آباد آینه ۲۴۹
بافتنی کالکسکچی ۲۴۹
عزرا ۲۴۵

دعگده چادر نشین	۲۷۵
پاچهار	۲۷۶
منجیل و درخان زینون	۲۷۶
در راه کوهستان	۲۷۶
رحمت آباد رستم آباد	۲۷۷
سرمین سرسبز گیلان	۲۷۷
قدق و نوت و ششاد	۲۷۸
چاپارخانه کدوم	۲۷۸
طی خان، کارگر امور خارجه	۲۷۹
رشت	۲۷۹
دیدار با والی	۲۷۹
کنسول روس	۲۸۰
راهنمای سفر به قفقاس	۲۸۰
سازو آواز ایرانی برای مهمانان ژاپنی	۲۸۱
سفرنامه فورو کواوا می: ۱۵	
عید میلاد شاه	۲۸۱
آتش بازی	۲۸۲
سرگرم کردن مهمانان با ساز و نقاره	۲۸۲
مهمان‌داری طی خان	۲۸۲
بیر بازار	۲۸۳
مرداب اثری	۲۸۳
نادر اثری	۲۸۳
خارابر ایران	۲۸۳
کشکوفی در خور	۲۸۴
سیاحت دومیه	۲۸۴
نشدنی به کشنی تانان	۲۸۴
در راه یاکو	۲۸۵
نفت یاکو	۲۸۵
سفر با درشکه	۲۸۵
سرای نظم چاپارخانه‌های روسیه	۲۸۶
کوه‌های قفقاز	۲۸۶
پیوت له در درشکه	۲۸۷
والدن در راه پیرف	۲۸۸
گیو کهای	۲۸۸
کوه‌های سر به فلک کشیده قفقاز	۲۸۹
سرکوب خان‌های آسیای میانه	۲۸۹
الیزابت پول	۲۹۰
قریه نادر شاه	۲۹۰
کشیدن ران‌ها، فرج پیاده	۲۹۰
قزاقان شهر مردم خارشین	۲۹۱
قفقاس	۲۹۱
ایران و روسیه	۲۹۲
برافقاند خانمانی در قفقاز	۲۹۲
عمران قفقاز	۲۹۲
حکومت قفقاز	۲۹۳
جندیجوش شهر	۲۹۳
بایرامی والی قفقاز	۲۹۴
رمان‌ها قفقاز	۲۹۴
پیشروی روس‌ها در آسیای میانه	۲۹۴
قلعه قفقاز	۲۹۵
بایرامی تاپ الایله	۲۹۵
موزه قفقاز	۲۹۶
سفر با قطار رمان‌ها	۲۹۶
ترن گرهنسانی	۲۹۷
پرینی	۲۹۷
با کشنی به باتومی	۲۹۸
برچم ژاپن و فراز کشنی روس	۲۹۸
بندر باتومی	۲۹۸
آوازگان ترک	۲۹۹
خان گرچی	۲۹۹
کارخانه اسلحه‌سازی	۲۹۹
قراگه و سیارستان نظامی	۳۰۰
مهمانی شهرنادر	۳۰۰
ترویزان: خاک گداز	۳۰۰
اروق، ماسون	۳۰۱
آسیای آبی	۳۰۱
ایسه برون	۳۰۲
نگه سفر	۳۰۲
استانبول	۳۰۲
مستطی‌های استانبول	۳۰۳
راگنده شدن مسافران	۳۰۴
شبه‌ای از احوال کثیری مسکنت عثمانی	۳۰۴
احوال عثمانی	۳۰۴
مهندانه برلی	۳۰۵
امور اداری از تون افقاده	۳۰۵
سلاطین آل عثمان	۳۰۶
سفرنامه فورو کواوا می: ۱۶	
سلطان عبد الحمید دوم	۳۰۶
نظام وراثت	۳۰۶
حرم سلطان	۳۰۷
حکومت استبدادی وزارت کهدوم	۳۰۷
ماله	۳۰۸
دعای خرج مسکنت	۳۰۸
جنگ و ماله	۳۰۸
فتون	۳۰۹
نظام احتیاط و ذخیره	۳۰۹
واحدهای فتون و سازوگ و آن	۳۰۹
اسلحه	۳۰۹
مدرسه نظام	۳۱۰
قوه بحری	۳۱۰
تار سمعویه	۳۱۱
سفارت ایران و حسام السلطه	۳۱۲
دیوانخانه ترک	۳۱۲
مهمانی سفر انگلیس	۳۱۳
برابری نزد سلطان عثمانی	۳۱۳
سخنان پرنسپا	۳۱۴
تخصیص تجد ژاپن	۳۱۴
ملاقات با ایچانه مناسبات با ژاپن	۳۱۵
خطبه‌های تنگ‌کون	۳۱۵
درخواست گزارش مکتوب	۳۱۵
دیدارهای تشریفاتی	۳۱۶
کننه شدن تراز	۳۱۷
مدیر انگلیسی و فرزندخوانده ژاپنی او	۳۱۷
قصر بروک	۳۱۷
عظما من تا قصر سلطان	۳۱۸
توبتانی سرای	۳۱۸
نخست سلطان عثمانی	۳۱۸
نایس موزه	۳۱۹
تاج و لباس سلاطین	۳۱۹
قصر جدید	۳۲۰
صدای آب و خدمتگزاران لال	۳۲۰
رسم بد انعام جوشتن	۳۲۰
مسجد ایاصوفیه	۳۲۰
مدرسه نظام	۳۲۱
کنج آبدستی	۳۲۱
نقش در سالن و کار نشان	۳۲۲
آیندا و باغ و باغ و معروش	۳۲۲
سلطان در نماز صامت	۳۲۳
امضای نشان	۳۲۴
قصر سلطان	۳۲۴
دیدار با صدراعظم	۳۲۴
مندان پادشا در جنگ با روس	۳۲۵
باربانی	۳۲۵
گزارش سفر	۳۲۶
وزیر مختار رومانی	۳۲۶
آرایش میز شام	۳۲۶
موسیقی ترکی	۳۲۷
بالاخانه قصر	۳۲۷
سازهای موسیقی	۳۲۸
شاهزادگان عثمانی	۳۲۸
خدا حافظی	۳۲۸

۱. سید شرف‌پور، «در بیان سوره الفجر» ۲۳۸
۲. سید محمد باقر ۲۳۹
۳. زیست از استخوان ۲۴۱
۴. سوره زلزال ۲۴۲
۵. افکار از بی‌خماریت ۲۴۳
۶. خیانت در خیانت ۲۴۴
۷. سوره قیام ۲۴۵
۸. سوره زلزله ۲۴۶
۹. در بیان و جبرائیل ۲۴۷
۱۰. بی‌بابت ۲۴۸
۱۱. غرضی در بی‌بابت آتش ۲۴۹
۱۲. غرضی در غرضی ۲۵۰
۱۳. غرضی در غرضی ۲۵۱
۱۴. غرضی در غرضی ۲۵۲
۱۵. غرضی در غرضی ۲۵۳
۱۶. غرضی در غرضی ۲۵۴
۱۷. غرضی در غرضی ۲۵۵
۱۸. غرضی در غرضی ۲۵۶
۱۹. غرضی در غرضی ۲۵۷
۲۰. غرضی در غرضی ۲۵۸
۲۱. غرضی در غرضی ۲۵۹
۲۲. غرضی در غرضی ۲۶۰
۲۳. غرضی در غرضی ۲۶۱
۲۴. غرضی در غرضی ۲۶۲
۲۵. غرضی در غرضی ۲۶۳
۲۶. غرضی در غرضی ۲۶۴
۲۷. غرضی در غرضی ۲۶۵
۲۸. غرضی در غرضی ۲۶۶
۲۹. غرضی در غرضی ۲۶۷
۳۰. غرضی در غرضی ۲۶۸
۳۱. غرضی در غرضی ۲۶۹
۳۲. غرضی در غرضی ۲۷۰
۳۳. غرضی در غرضی ۲۷۱
۳۴. غرضی در غرضی ۲۷۲
۳۵. غرضی در غرضی ۲۷۳
۳۶. غرضی در غرضی ۲۷۴
۳۷. غرضی در غرضی ۲۷۵
۳۸. غرضی در غرضی ۲۷۶
۳۹. غرضی در غرضی ۲۷۷
۴۰. غرضی در غرضی ۲۷۸
۴۱. غرضی در غرضی ۲۷۹
۴۲. غرضی در غرضی ۲۸۰
۴۳. غرضی در غرضی ۲۸۱
۴۴. غرضی در غرضی ۲۸۲
۴۵. غرضی در غرضی ۲۸۳
۴۶. غرضی در غرضی ۲۸۴
۴۷. غرضی در غرضی ۲۸۵
۴۸. غرضی در غرضی ۲۸۶
۴۹. غرضی در غرضی ۲۸۷
۵۰. غرضی در غرضی ۲۸۸
۵۱. غرضی در غرضی ۲۸۹
۵۲. غرضی در غرضی ۲۹۰
۵۳. غرضی در غرضی ۲۹۱
۵۴. غرضی در غرضی ۲۹۲
۵۵. غرضی در غرضی ۲۹۳
۵۶. غرضی در غرضی ۲۹۴
۵۷. غرضی در غرضی ۲۹۵
۵۸. غرضی در غرضی ۲۹۶
۵۹. غرضی در غرضی ۲۹۷
۶۰. غرضی در غرضی ۲۹۸
۶۱. غرضی در غرضی ۲۹۹
۶۲. غرضی در غرضی ۳۰۰
۶۳. غرضی در غرضی ۳۰۱
۶۴. غرضی در غرضی ۳۰۲
۶۵. غرضی در غرضی ۳۰۳
۶۶. غرضی در غرضی ۳۰۴
۶۷. غرضی در غرضی ۳۰۵
۶۸. غرضی در غرضی ۳۰۶
۶۹. غرضی در غرضی ۳۰۷
۷۰. غرضی در غرضی ۳۰۸
۷۱. غرضی در غرضی ۳۰۹
۷۲. غرضی در غرضی ۳۱۰
۷۳. غرضی در غرضی ۳۱۱
۷۴. غرضی در غرضی ۳۱۲
۷۵. غرضی در غرضی ۳۱۳
۷۶. غرضی در غرضی ۳۱۴
۷۷. غرضی در غرضی ۳۱۵
۷۸. غرضی در غرضی ۳۱۶
۷۹. غرضی در غرضی ۳۱۷
۸۰. غرضی در غرضی ۳۱۸
۸۱. غرضی در غرضی ۳۱۹
۸۲. غرضی در غرضی ۳۲۰
۸۳. غرضی در غرضی ۳۲۱
۸۴. غرضی در غرضی ۳۲۲
۸۵. غرضی در غرضی ۳۲۳
۸۶. غرضی در غرضی ۳۲۴
۸۷. غرضی در غرضی ۳۲۵
۸۸. غرضی در غرضی ۳۲۶
۸۹. غرضی در غرضی ۳۲۷
۹۰. غرضی در غرضی ۳۲۸
۹۱. غرضی در غرضی ۳۲۹
۹۲. غرضی در غرضی ۳۳۰
۹۳. غرضی در غرضی ۳۳۱
۹۴. غرضی در غرضی ۳۳۲
۹۵. غرضی در غرضی ۳۳۳
۹۶. غرضی در غرضی ۳۳۴
۹۷. غرضی در غرضی ۳۳۵
۹۸. غرضی در غرضی ۳۳۶
۹۹. غرضی در غرضی ۳۳۷
۱۰۰. غرضی در غرضی ۳۳۸
۱۰۱. غرضی در غرضی ۳۳۹
۱۰۲. غرضی در غرضی ۳۴۰
۱۰۳. غرضی در غرضی ۳۴۱
۱۰۴. غرضی در غرضی ۳۴۲
۱۰۵. غرضی در غرضی ۳۴۳
۱۰۶. غرضی در غرضی ۳۴۴
۱۰۷. غرضی در غرضی ۳۴۵
۱۰۸. غرضی در غرضی ۳۴۶
۱۰۹. غرضی در غرضی ۳۴۷
۱۱۰. غرضی در غرضی ۳۴۸
۱۱۱. غرضی در غرضی ۳۴۹
۱۱۲. غرضی در غرضی ۳۵۰
۱۱۳. غرضی در غرضی ۳۵۱
۱۱۴. غرضی در غرضی ۳۵۲
۱۱۵. غرضی در غرضی ۳۵۳
۱۱۶. غرضی در غرضی ۳۵۴
۱۱۷. غرضی در غرضی ۳۵۵
۱۱۸. غرضی در غرضی ۳۵۶
۱۱۹. غرضی در غرضی ۳۵۷
۱۲۰. غرضی در غرضی ۳۵۸
۱۲۱. غرضی در غرضی ۳۵۹
۱۲۲. غرضی در غرضی ۳۶۰
۱۲۳. غرضی در غرضی ۳۶۱
۱۲۴. غرضی در غرضی ۳۶۲
۱۲۵. غرضی در غرضی ۳۶۳
۱۲۶. غرضی در غرضی ۳۶۴
۱۲۷. غرضی در غرضی ۳۶۵
۱۲۸. غرضی در غرضی ۳۶۶
۱۲۹. غرضی در غرضی ۳۶۷
۱۳۰. غرضی در غرضی ۳۶۸
۱۳۱. غرضی در غرضی ۳۶۹
۱۳۲. غرضی در غرضی ۳۷۰
۱۳۳. غرضی در غرضی ۳۷۱
۱۳۴. غرضی در غرضی ۳۷۲
۱۳۵. غرضی در غرضی ۳۷۳
۱۳۶. غرضی در غرضی ۳۷۴
۱۳۷. غرضی در غرضی ۳۷۵
۱۳۸. غرضی در غرضی ۳۷۶
۱۳۹. غرضی در غرضی ۳۷۷
۱۴۰. غرضی در غرضی ۳۷۸
۱۴۱. غرضی در غرضی ۳۷۹
۱۴۲. غرضی در غرضی ۳۸۰
۱۴۳. غرضی در غرضی ۳۸۱
۱۴۴. غرضی در غرضی ۳۸۲
۱۴۵. غرضی در غرضی ۳۸۳
۱۴۶. غرضی در غرضی ۳۸۴
۱۴۷. غرضی در غرضی ۳۸۵
۱۴۸. غرضی در غرضی ۳۸۶
۱۴۹. غرضی در غرضی ۳۸۷
۱۵۰. غرضی در غرضی ۳۸۸
۱۵۱. غرضی در غرضی ۳۸۹
۱۵۲. غرضی در غرضی ۳۹۰
۱۵۳. غرضی در غرضی ۳۹۱
۱۵۴. غرضی در غرضی ۳۹۲
۱۵۵. غرضی در غرضی ۳۹۳
۱۵۶. غرضی در غرضی ۳۹۴
۱۵۷. غرضی در غرضی ۳۹۵
۱۵۸. غرضی در غرضی ۳۹۶
۱۵۹. غرضی در غرضی ۳۹۷
۱۶۰. غرضی در غرضی ۳۹۸
۱۶۱. غرضی در غرضی ۳۹۹
۱۶۲. غرضی در غرضی ۴۰۰
۱۶۳. غرضی در غرضی ۴۰۱
۱۶۴. غرضی در غرضی ۴۰۲
۱۶۵. غرضی در غرضی ۴۰۳
۱۶۶. غرضی در غرضی ۴۰۴
۱۶۷. غرضی در غرضی ۴۰۵
۱۶۸. غرضی در غرضی ۴۰۶
۱۶۹. غرضی در غرضی ۴۰۷
۱۷۰. غرضی در غرضی ۴۰۸
۱۷۱. غرضی در غرضی ۴۰۹
۱۷۲. غرضی در غرضی ۴۱۰
۱۷۳. غرضی در غرضی ۴۱۱
۱۷۴. غرضی در غرضی ۴۱۲
۱۷۵. غرضی در غرضی ۴۱۳
۱۷۶. غرضی در غرضی ۴۱۴
۱۷۷. غرضی در غرضی ۴۱۵
۱۷۸. غرضی در غرضی ۴۱۶
۱۷۹. غرضی در غرضی ۴۱۷
۱۸۰. غرضی در غرضی ۴۱۸
۱۸۱. غرضی در غرضی ۴۱۹
۱۸۲. غرضی در غرضی ۴۲۰
۱۸۳. غرضی در غرضی ۴۲۱
۱۸۴. غرضی در غرضی ۴۲۲
۱۸۵. غرضی در غرضی ۴۲۳
۱۸۶. غرضی در غرضی ۴۲۴
۱۸۷. غرضی در غرضی ۴۲۵
۱۸۸. غرضی در

پیش گفتار

[illegible]

تاریخ ایران در سدهای غرب آسیا جای دارد، و حدود ۸۰۰۰ ر. (۳۰۰۰ کیلومتر) از مملکت ما، ایران، دور است، از آغاز تاریخ، حیات فراوانی در آن مملکت رفته اند نهشته بود، و نهشته شده است که کسی از این سرزمین [أحوال ایران را] دور پیوسته باشد. برای ایران آن کسی بود که این مملکت را می‌دید. وی داده شد ... با عنوان این کتاب با احوال مملکت ایران، و همچنین با گوشه‌هایی از وضع دیگر ممالک آسیا و اروپا نیز آشنا خواهیم شد.

فرمانده هورو کارل: ص ۲۱

مقدمه مترجمان

نتیجه

نخستین ژاپنی‌هایی که در آغاز عصر جدید به ایران سفر کردند و سفرنامه از خود به یادگار گذاشتند، نویسنده‌ی *Nobuyoshi Furukawa* (اسم کوچک او سن‌یو *Sen'yo* هم خوانده می‌شود) است. او قسری از کان حرب یا ستاد جنگ ژاپن بود، و در سال‌های ۸۱ - ۱۸۸۰ م. (۹۸ - ۱۲۹۷ ق.م) در روزگار ناصرالدین شاه، همراه ماساهارو *Masaharu Yoshida*، نخستین فرستاده ژاپن به دربار قاجار، به ایران آمد.

مقدمان سفر

نوته رپورسور او کاکای، در سال ۱۸۹۶ تاثير ديدان در باره گشتش از سفر اروپا، در پيژونگ کنگ، بيو نوموتو **Bu Enomoto** که نام کنگ بيو نو تاکه تاکه **Takeaki** بيو عواضه نمود) سفير ايران در روسيه را به حضور سفيرت و در مقام مدير حلاله خود را به گيتوندا مناسب بازيگي بازي ايران فرستاد. در پي پيشنهاده نوموتو، وي در گيري نو در مقام پيشنيزي- ريز در ياداري ايران، در دولت مصمم به فرستادن بازي ايران گران. در روسيه به مذاكرات مانع و سفيرت حلاله و نياينه سياسي ايران طرح موافقتنامه را تسليم نياينه ايران گر تا ازا يضا يي ايران بعهده موافقتنامه ايران نشاند و همچنين يي بيوه که راي در باره سفير صافد کنگلا به ايران هموار گند و پي امتياز توليد کنگله فولاد را در ايران بيادشان آن که ايران خويستانه عواضه موافقت گيند.

بیات هفت نفره مسافرت زاین در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۸۸۰، پس از سفر دشوار ۴۲ روزه‌ای از بوشهر به تهران رسیدند، و پس از حدود ۱۱۰ روز توقف در پایتخت ایران از طریق ترکی و اروپا روانه بازرگانش به کشور خود شدند. یوشیدا و قوروکاوا که به ترتیب عضو وزارت خارجه و افسر ستاد جنگ زاین بودند، سواهی گمرانی که از دیدگاه و شنیده‌ها و

سفرنامہ فیروز کاوا، ص: ۲۲

[illegible]

سوال زاین در این روزگار

مهری کوتاهی از رویدادهای زاین در نیمه سده نوزده که به نهضت تجدد الحامید و زمینه‌ساز این سفر بود به نقل کوتاه شده از کتاب تاریخ زاین، تألیف هاشم و حسن اده (ت‌ا ۱۳۵۵) در این سفر آمده است:

[illegible]

سفر نامہ فیروز کاوا، ص: ۲۳

[illegible][illegible]

شهره ضد باکوفو، به رهبری مبین پرستان (چوزشو، Choshu) ایالت «یاماگوتچی» (Yamaguchi کنونی) سرسختانه می‌خواست به یگانگان والاز کشور برانند و قدرت حکومت را به امپراتور بازدهند.

در میانه کشاکش‌ها، رویدادی حومه یوگوسلاوی به‌پیش آمد. پیکت ساموئیل همراه امیر ایالت ساتومو در راه سفر، پیکت مرد در جنگلی را که احترام بایسته به موکب امیر نگذاشته بود به شمشیر درید. سفیر انگلیس خواستار غرامت و تحویل قاتل شد و بریتانیا در رسم معمول ناهان خود را به خلیج ادو آورد. اما امیر ساتومو تسلیم را پذیرفت و آماده جنگ شد.

مردت توخانه دریا ای انگلیس خلی پیش بود، و در نتیجه بمباران سنگین بخشی از شهر کاکوشیما Kagoshima در آتش سوخت، اما زمندان سامواری دلیران جنگیدن و فرمانده انگلیسی کشته شد. با این پیامد جناح فد باکوفه در بیرون راندن جنگان باقتضاری

سفرنامه فیروزگارا دارای فصول و مباحث زیر است:

[illegible]

- بهر دوام: روزنامه سفر از روز ۵ آوریل سال ۱۸۸۰ تا روز ۲۸ مه ۱۸۸۱ که گزارش روز به روز سفر و دیدم‌های او در ایران و

عسائی و نیز مختصری در شرح سفرش در اروپا به مقصد وین در تشریح برای دیدن کارخانه اسلحه‌سازی در آن‌جا است. شرح دیدارهای حیات زانی از ناصر الدین شاه در تهران و سلطان عثمانی در اسلامبول، هریک در باره، و گفت‌وگوهای انجام شده در این ملاقات‌ها جذاب و خواندنی و از منابع ارزنده تاریخ آن روزگار است. نیز در شرح سفر و دیدگاه و شنیده‌هایش در مسیر شرق آسیا تا غرب اروپا و در سرزمین‌های گوناگون مطالب شیرین و دلنشین بسیار دارد.

روشن کار ترجمہ

از نظر محتوایی، در ترجمه کتاب کوشش شد تا مطالب به همان حجم و ترتیب و ترکیب که به

سفرنامہ فیروز کاوا، ص: ۳۶

تقریر فوق‌الذکر آمده و در نشر زانی مدون شده است به قلمی در آید، و فقط در جاهایی که مطلب تاریخی ندارد و برگرفته از منابع دیگر است (مانند شرح تاریخ ایران از روزگار باستان تا سده نوزدهم) یا مطالبی نزدیک یا سفر ایران ندارد (مانند جغرافیای سفر نویسنده در اروپا در راه بازگشتش به زاین) مطلب به تناسب کوتاه شود.

[illegible]

فصل‌بندی و ترتیب مطالب کتاب و عنوان فصل‌ها و بخش‌ها و مباحث، به همان صورت که در متن ژاپنی آمده است نگاه داشته شد. ولی فقط در جاهایی که مطلب یک بحث پیش از استذراء باشد، یا موضوع مستقل یا چشمگیری میان بحث دیگر آمده بود، عنوان فرعی تازه افزوده شد. نیز، برای خسته شدن خواننده از طول مطلب، و تکیه به موضوع‌های گیرا در سخن نویسنده، در هر چند بحث، فاصله یا حدود هر نیم‌صفحه عنوان فرعی اضافه شد.

[illegible]

تصویرهای چاپ شده در میان کتاب اصلی، که بی‌شرح و نوشته، اما برای خواننده ایرانی شناخته و گویا است، جز دو تا که نقش فنی و تالاندار نامفهوم بود (یکی از آن، نمای مقطعی بخشی از باروی ارکت تهران) برای افزودن به پایان ترجمه فارسی آماده شد، هر چند

سفرنامہ فیروز کاواک، ص: ۳۷

که باقرموده شدن نسخه‌های بازمانده از چاپ اصلی و رنگ باختن تصویرها و تیره شدن کاغذ آن، کیفیت عکس‌ها تا اندازه‌ای بی‌ارز است.

فہرست متابعی کہ

بر روی هم، کوشش مترجمان بر این بوده که تا آنجا که ممکن است ترجمه‌های درست و نزدیک به متن اصلی با زبانی روان و آسان‌فهم، به دست خواننده فارسی‌زبان برسد.

[illegible]

گینجیٹہ اورا و ہاشم رجب زائدہ ۱ فروردین ۱۳۸۲ / ۲۱ مارس ۲۰۰۳، لوساکا

سفرنامہ غورو گاوا، ص: ۳۹

[illegible]

1100

می‌تواند، امتداد دارد. درازای آن حدود ۴۵۰ میل انگلیسی و پهنایش کم‌ویش ۱۸۰ میل است. عرض باریک‌ترین جای آن ۴۹ میل و مساحت کلّی اش ۷۰۰۰۰ میل مربع است.

Abstract

عليه السلام

[illegible]

یہاں عربستان

سراسر این آب‌ها خلیج فارس نام دارد، هرچند که هرستان در کناره جنوبی آن ساحل افتاده و شمالی آن خلک ایران است. نیزه در سواحل جنوبی این دریا که خلک هرستان است و از خط العرب تا رأس الجبال نزدیک مسقط کرسی مملکت عمان، همه بیابان و رنگراز داغ است و هیچ آب و آبادانی نیست، جز واحه‌های کوچک یا شمار اندکی نخل. جز این، درخت و سیزه نیست. از این‌رو درخت برای هضم ساختن کم است و آب هم کمیاب و آنچه هست خوب و گوارا نیست.

(۱). فوروکالوا به همین لفظ ضبط کرده، به احتمال «بتر ریگت» مراد است!

سفرنامہ فیروز کاوا، ص: ۴۱

یادِ یہ نشیمن

[illegible]

داشت پرفهه

کرانه سوی ایران نیز بارهنگ خاک زرد رنگ و پیاپی به رنگ زرد است که تا چشم کار می کند دشت هموار برهنه است. به افق که نگاه کنیم فقط دانه خاوه های بنادر، مانند بندر عباس، لنگه، یوشهر و چند آبادی دیگر است که به هوا می رود (و جز آن همه بهت می کند دشت هموار است).

در این نواحی همه رودها کم آب خشک است، و آب را باید از چاه برداشت، اما این آب بسیار شور است و قابل آشامیدن نیست. از این رو آب را از چند فرسنگی می آورند از درختان در آبادی‌ها نکت نکت چاه دریده می شود. کنار روستاها نیز پالیزی کوچکی ساخته اند که در آن هندوانه، خربزه، میوه و سبزی های دیگر بار می آورند. این کشت‌ها با آب چاه آبیاری می شود، که می توان تصور کرد که چه اندازه دشواری دارد.

تپه‌های نمک

در زمین‌های ساحلی طبعی طوفان توده شده که مانند تپه‌های برفی به چشم می‌آید این نمک را اهالی به مصرف غذایی می‌رسانند. نمک سخت و دیر رسیده مانند سنگ است. خیل می‌گویند که به وجود آمدن این تپه‌های نمک برفی گرمای فوق العاده ایجاد است. ایرانیان این نوعی را «گرسیم» می‌گویند که به معنی جای گرم است. به واسطه به در این نوعی آب نیست که با آن آگشت و آبیاری شود و بارانی نیست که از گزرها می‌بارد؛ اینجا (ساحل خلیج فارس در خاک ایران) و هورستان گرم‌ترین ناحیه گرسیم جهان است.

زنگنه

شمال اینجا که به داخل ایران می‌رود همه جا کوه‌سار تند و پرشیب است و موازی ساحل، کوه

سفرنامہ فیروز کاوا، ص: ۴۲

پشت کوه افقاده و بالای شیب و سطح‌ها رفته‌رفته بیشتر می‌شود. بر این سنگ و صخره‌ها هیچ درختی نیست و همه‌جا ساق سرخ است و دره‌های بسیار عمیق و تودرتو، بیشتر کوه‌های ایران از سرحد شمال غرب به جنوب شرق گنبد است؛ و از مسیر جنوب غرب در طول ساحل خلیج فارس امتداد دارد، و در شمال، بالاتر از یوشهر و بندر جاسی، سر به آسمان می‌کشد. ارتفاع یکی از این بلندیا به ۱۴ هزار پا می‌رسد.

البرز و دعاوند

در سال ۱۹۹۰ که به سال ایلانی می‌رسد، در طول کره جوی دبیان تفرقه‌بندی و تالان نهانی می‌گذرد و به تفرقه‌بندی می‌رسد. در سال ۱۹۹۰ که به سال ایلانی می‌رسد، در طول کره جوی دبیان تفرقه‌بندی و تالان نهانی می‌گذرد و به تفرقه‌بندی می‌رسد. در سال ۱۹۹۰ که به سال ایلانی می‌رسد، در طول کره جوی دبیان تفرقه‌بندی و تالان نهانی می‌گذرد و به تفرقه‌بندی می‌رسد.

و یزد است.

فلات ایران

بخش غرب و شمال ایران اگرچه جنگلهای پهناور دارد، اما همه فلات یشد با ۲ یا ۳ هزار یا ارتفاع از سطح دریاست، و دشت‌هایی که مسطه کویر را از هم جدا می‌کند. از این نمونه، از میان جاهایی که دیدیم شهر شیراز، کریمین شهر فارس، با ۲۵۰۰ یا ارتفاع از سطح دریا و اصفهان (پایتخت قدیم) با ۲۷۰۰ پاد تهران (پایتخت فعلایان، با ۲۲۰۰ یا ارتفاع است. این اراضی با این‌که جنگلی و هموار است، اما مانند کشور دیگر [ژاپن یا اروپا چنان‌که ژاپانیان می‌باشند] پست نیست (و مرتفع است) از این‌رو است که این سرزمین بیشتر بار و باده و یخ‌دشت است و در دشت خشک رنگ و سنگی آن فقط غار پیاپان که به تهِ آن همجون می‌ریز و رنگ به پشتی بنگا یا در می‌نماید می‌روی.

کوهانی شنگ

کویرها در این سرزمین بیشتر از سنگ و صخرهٔ تپه‌های رنگ و رنگ و خاک آهکی تشکیل شده که مرتفع و شیبدار است و بر صخره‌های تند آن هیچ درخت و سبزی نمی‌روید، با

سفرنامه فوروکاوا می. ۲۳

منطقه‌هایی است که تند و بلند باشند،دریشت یا بر روی هم توده شده و همچون شادیس آهنگان و دیوان مقلری عجیب و شگفتی‌برانگیز دارد و آن جویانی دشتی نمی‌رود و پرندهای نمی‌نشیند. پس، چندسده‌ساری هم از میان این سنگ‌ها سر برمی‌آند. اگر آب آذکی هم از دل سنگ‌ها بیرون آید یا شورت است یا چنان آند که رود به پسر بیابان می‌نشیند و جوی‌ری از آن سر نمی‌گیرد. پس آب دشواریاب است، از این‌رو است که آثار و نشانه زندگی و آبادانی کباب است، چنان‌که بنگا ده تا دویستی دیگر ده میل و تا آبادی دیگر پنج میل فاصله دارد.

در فاصله این رودستا و آبادی‌ها جای‌های گروه‌های کوچک چادرشین می‌بینیم که با دام خود در پی آب و سبزه در گنج‌آند.

آب‌ری‌ها یا فلات

در ساحتین دو و مرزده، بافتن و آوردن آب صده کار است. شیوه آب‌رسانی چنین است که در کویرپاد، چله‌های آذایی می‌کنند و چون چاهی به آب برسد و نشانه آدهی داشته باشد از آنجا تا ده یا آبادی به فاصله‌های معین چاه می‌زنند و به این چاه‌ها را یا کشند اراضی به هم متصل می‌کنند تا این آب‌رانه به زمین (منطقه فلات) برسد، و بدین‌گونه آب را به سوی روسا و کشت خود هدایت می‌کنند. اما اگر از بحث بد آب خشک بماند، دیگر این آب‌رانه بسنه و عروک می‌شود و آبادی دیورو به صورت ورنده‌ای در دشت باز می‌ماند. چنین است که در این سرزمین اگر گلزارمان به جایی باشد که چله‌های ورن و عروک زده دارد، به باین در آن دژیکی دارد و روسای ورن بسیار می‌بینیم.

جودب نشنه و شمال سریز

از پوشش در تهران حدود ۲۴۰ روز، (میل ژاپنی) ۲۲۰۰ کیلومتر است. در سراسر این راه که از آن گذشتیم، آب روانی که بتوان آن رودخانه تأیید فقط در پنج یا شش جا بود (چیز جوی‌های کوهستانی و میان دره‌ها) دیگر رودخانه‌های سیه و رنگ به سه یا چهار تا است. اما این‌ها برای آبیاری کردن دشت‌های وسیع کافی نیست. اراضی کمپوش خوب برای زراعت فقط در شیراز و اصفهان هست. نیز، در مرکز ایران آب‌رسانی و آبادی کار سختی است، و از این‌رو، کشت و زرع کمتر دیده می‌شود. اما از کوهستان طبرز در دشت تهران که گذشتیم و به دو ولایت گیلان و مازندران رسیدیم، دیدیم که آب از قزو رود است و رود و جوی‌ها در سر سوز جاری است. اینجا درختان فراوان شده و برج و سبزی فراوان است و به راستی صبح نعمت است.

سفرنامه فوروکاوا می. ۲۴

رودخانه‌ها

دیگر از رودخانه‌های بزرگ که در سرحدات روان است رودی است نزدیک بغداد در خاک ترک [عصای] که به دجله می‌رود و رود کرچه که به محل محلی [آذانی] دجله و فرات می‌رسد. رود کارون هم تا نزدیک محصر می‌رود و به خلیج فارس می‌رود. در این رود گریه تا ناحیه کوشه که بالا رود است می‌توان بر کشتی کوچک رفت.

در شمال ایران رود دجل و فرات و فرات و از آذربایجان به گیلان روان است و به دریای خزر می‌رود. رود فرس سرحد ایران و روسیه است و رود آچی [عصای] رودی دیگر به دریاچه اوردیه می‌ریزد. این دریاچه ۸۰ میل کیلوسی طول و ۳۵ میل عرض دارد و هر چند که بزرگترین دریاچه داخلی ایران است آئین شورو است و آذانی‌های نیست. نیز، گشتند که در این دریاچه دریاچه شنگ هست.

نقش‌های خوب

از درختان و رویش‌های جاهایی که در ایران گذاریم فلات، در ساحل خلیج فارس چنان‌که گفته شد کمی درخت است. کشت می‌کنند، اما در فاصله اینجا میان گیل و در و طوق و نزدیک نهرود یا کوهسار و بیابان دیورو شهرها و آبادی‌های دیگر هیچ درخت عریا دیده نمی‌شود. این به‌خدا فقط کوهستان است و تا چشم کار می‌کند بیابان گسترده که گاهی جز بوته‌های پرخار، و نع یا رگ‌ده روئیده میان سنگ و رنگ ندارد.

اقل و فو

میان پوشش و گذارون درختان اندر می‌بینیم و گویای درخت دیگر بشدیل‌ها که نشان به رنگ سفید خاکسری به درخت پنداشند و شامه‌ها را ست به بالا رفته، و رنگ‌هایی کوچک مانند توت دارد. از دور که به آلوده این درخت‌ها بنگرم همچون پشه عروان به چشم می‌آید.

این درخت در شیراز و اصفهان و تهران فراوان است و جویی که برود مصروف می‌کند بیشتر از این درخت است. نیز، نزدیک میان اقل درختی مانند دریاچه گاهی، یا باطن ژاپنی می‌روید که گزده‌است و چنان‌قد نمی‌گشت.

ناگ و چار

به شیراز که می‌رسیم ناگ بیشتر از درختان دیگر می‌بینیم و نیز بنگه گونه، هبی، نو، کی، یا درخت سرو فراوان است که راست‌قد می‌کنند و از دور خوش‌نظر است. در این فاصله،

سفرنامه فوروکاوا می. ۲۵

گه‌گاه درخت کج هم می‌بینیم. به اصفهان که می‌رسیم، درخت شده و قد برافشته زیاد است، که مانند کاه به ده تا نوقی ژاپنی راست رنده می‌شود و سر به آسمان می‌سازد. در روزگار دشت خالی که حیوان و گاو باین در اصفهان ساخت، بر دو تنگ آن از همین درخت کشته که اکنون لایله و تنار شده و فقر شکاری از این درخت‌ها به پنج- شش پا رسیده اما نه تان‌ها بیشتر پر که و از دیون پوسیده و عاری شده‌است. در تهران هم این درخت را در شکاری می‌بینیم، اما در اینجا به آن پشندی و ناگ‌گی که در اصفهان دیده بودم نیست.

توت و گریو

در دره‌ها و میان کوه‌های نهرود از درختان بشدیل‌لا توت و گریو فراوان است، و نیز سبب، گو می Silverberry – به گویای [نگار]، گل‌ابی، زرد آ و مانند این‌ها، که درهم کشند. شاخ و برگ توت‌ری آنها چشم‌شور است اما همه این درخت‌ها را نشانداده و عودو نیست. از این‌رو در هم‌جا نمی‌توان درخت سبز دید، به خصوص نزدیک محلی سفطان ازاد از اصفهان به تهران [که جز، گریو است و علف هراز هم اینجا نمی‌روید.

چاری‌های ایران، باغش‌های اوردیه

در تهر درخت کمی درخت هست، اما [چوب و تان] همه آنجا مناسب برای به کار بودن در ساختمان نیست. درخت بقند در اینجا فقط گونه‌های فرا است که در اصفهان هم دیدیم. دیگر، درخت نارون که شاخ و برگ آن [در بالا] مانند توب گره است و در باغ و گذار سایه‌گنجی است. دربار، درختان توت گشتی است که پخته، شست سال پیشاز، در دوره محمد شاه برای تزئین عروانداری و صنعت آرایشش مردم را به کشش این درخت تشویق کردند. در شیر و روسستا معمولا این درخت یافت می‌شود. درخت بید هم به‌طور پرآکنده، در اینجا و آن‌جا می‌بینیم.

از تهران که روانه می‌شویم و به قزوین می‌رسیم، در این شهر درخت سیب فراوان است و باغش‌ان سیب بسیار، و قزوین اثر این درخت نده معانی برای کشاورزان و باغداران است.

جنگ‌های شمال

هراز را که پشت سر بگذاریم و به ایالت گیلان برسیم برای نخستین‌بار جنگل آلوده می‌بینیم. در این کوهستان و دره‌ها، درخت، کاهیکی zelkova tree – و مایکی black pine – و شش‌ده و درخت فندق و درخت دیگر که چوب ممتاز دارد، می‌بینیم. در این ولایت درخت و سوز

سفرنامه فوروکاوا می. ۲۶

همجا می‌روید و پیداست که اینجا عاکی حاصل‌خیز دارد.

کرانه‌ای که در جنوب کوه‌های هراز زمین برده است و کشتار و باغ و درخت کباب، و در شمال ایران جنگل آلوده و مرزده، آب فراوان است.

نهرود

در مسکنات ایران نواحی و مراکز جمعیت که آن را شهر بزرگ و مرکزی بدان گفت در تهران که پایتخت است، اصفهان، شیراز، تبر، همدان، کرمانشاهان، اسرآباد، مشهد، یزد، کرمان، آبادی‌های بزرگ به‌طور، بنابر معیار، بنابر بلند و منجره علامت می‌شود.

درباره شکاری از این شهرها که یاد شد و از آنجا گذشت و آن را دیدنام در پادشاهت‌های روزانه به تغصیل نوشام، و وضع رانعا و وسایل سفر و حمل‌ونقل را در بخش مستقلی شرح عوامه‌داد. از این‌رو در اینجا به آن نمی‌پردازم.

جمعیت ایران

روانگی، جمعیت

جمعیت ایران به نسبت وساعت آن بسیار کم است، زیرا که آب و شیکه [آب‌اری پس کباب است، و ای آب این اراضی وسیع را] کشت و زرع نمی‌توان کرد. جدا از این، دشت شنگ گسترده بخش روسی از این سرزمین را پرورشده و از این‌رو فقط نسبی از خاک ایران برای انسان و حیوان قابل زیست است. گویا به جمعیت‌ترین ناحیه ایران بخش شمال غربی می‌[آنگدان] بازمردان است. شش طبق جمعیت ایران هستند و در سراسر نیست، اما برای برآورد، جمعیت‌ترین شهر مرکزی ایران [سراسر] پایتخت، تبر است که ۱۲۰ هزار سگه دارد. جمعیت تهران تقریبا ۱۵۰ هزاروار است. شهرها، حدود ۷۰۰ هزار، اصفهان حدود ۴۰۰ هزار، شیراز و ده مرگ‌دام حدود ۴۰ هزار و پوشش حدود ۱۰ هزار جمعیت دارد. دربار، جمعیت شهرها و نواحی دیگر بر آوردی انسان یافت.

مردم ایران

مردم و شهر [آنچه از چند قریانه که اراده و اعواب هم در آن میان هستند، جمعیت این شهر [در طول سال] ثابت نیست. جمعیت شهرها و مراکز آبادی‌ها و روی هم بنگه میلیون نفر

سفرنامه فوروکاوا می. ۲۷

برآورد می‌شود، و مردم دیگر داسل [مغفلان [آسانی در روسستا]] و قوام ترکمان و از ۱۰ و نیز ایلات و عشایر است که کوچ‌نشین‌اند، و مسکن معین ندارند و شمار جمعیت آنها هم به دقت دانسته نیست.

شمار جمعیت

جمعیت ایران را ۴ میلیون نفر برآورد می‌کنند. در مقایسه، [این که جمعیت آن به ۳۵ میلیون نفر می‌رسد حدود ۸/۸ برابر ایران جمعیت دارد. ایران که حدود ۱۲۰ هزار دری، مرج مساحت دارد، در هر دری، از خاک آن حدود ۳۷ نفر ساکن‌اند، حال آن‌که در ژاپن، با مساحت ۳۲،۸۳۸ دری، مرج، در هر دری، حدود ۱۵۰ نفر زندگی می‌کند. به این امارت، تراکم جمعیت در ژاپن بیش از چهار برابر ایران است، و وسعت خاک ایران در برابر جمعیت کم آن از اینجا پیداست. این وضع به علت [کم‌آبی و بار بار بیرون اراضی است.

آب و جوی ایران و بنداری‌های اوبی

نوع آب و هوا

از آب و هوای واقعی ایران در روزنامه سفر سخن نخواهد آمد. باز در اینجا به شرح آن نمی‌پردازم. کشور ایران در نیمکره شمالی

پاپیروس برپایهٔ روم، یکپارچه به جنگ برآمد و به ایران لشکر کشید. اما تاکم شد و رو به گریز نهاده و در این

میان زخمی شد و از آن درگذشت. پاپیروس سرداری لشکر روم را در دست گرفت و به ایران به صلح گزید که درزمین‌های فراموشی دجله و مسلکت ارمنستان و شهرهای مرکزی پس و سیبگلا را به ایران واگذارند. پس شاپور پادشاه به ارمنستان نداشت و سلطان ارمن را کشت و حکومت او را مغربی ساخت.

جانشینان شاپور

شاپور در ۷۰سالگی درگذشت. در سال ۲۰۱، پدیده‌گرد اول پادشاه شد. ۸۰۷ او خواست که در

۱۱) پادشاهی یزدگرد اول در سال‌های ۲۹۹ تا ۲۹۱ میلادی بوده است.

سقرافه فرور کزاد می: ۵۹

ایران آیین مسیح را رواج دهد؛ پس با شورش گران و پرمایه نیرویو شد. یزد گرد در سال ۲۹۱ درگذشت، و پسرش بهرام پنجم بر تخت نشست. این پادشاه مجوسینی صلحه ترکشان را قطع کرد و دعوی و برتری و مغربی داشت. چون شاد به ۵۰۲ رسید، قباد پسر بهرام باز به جنگ با روم پرداخت. اما دیری نکشید که درگذشت.

خسرو انوشیروان و جانشینان او

خسرو انوشیروان] پسر سوم قباد بر تخت نشست (۳۷۱ تا ۵۷۹ م) و در ۴۸ سالگی که پادشاهی داشت ایران چنان دیرینه شد که روم با او برمی‌آمد. پس روم معادل ۱۱ هزار لیره طلا به او پیشکش داد و درخواست صلح کرد. اما این قرار نپایید و باز جنگ درگرفت که ایران در آنگاه سبب شد و گاه ناگهانی پشت، تا که سرانجام روم پذیرفت که سالانه مبلغ ۳۰ هزار دانه [طلا] به ایران ارجاع دهد و بر این قرار صلح شد. در این زمان، ایران فرمانروای به کاستانیولی روانه گرد و وزیر قصیر روم گفت که مسلمة گزوش در مسلک شرفی که خدایمگاه آفتاب است امیر و شورش گسترده و اکنون از سر مهر و مرحمت پادشاه ایران به برادر کوچک خود رومینین اعزاء می‌دهد که بر مسلک غریب که به نام آن آیین ملاح می‌نود، مسلمان داشته باشد. در این زمان، ایران به چهار ولایت تقسیم می‌شده ادیان آن تعالی یافت و قوانین وضع شد و قدرت مسلمانک به اوج رسید.

خسرو دوم

اهرمز چهارم] در سال ۵۹۰ درگذشت و پسرش خسرو دوم (۵۹۱ تا ۵۷۸ م.) بر تخت نشست. بهرام [چوبین] سردار شده سر به شورش برداشت. و خسرو به روم پناه برد و کمک خواست و سرانجام [ا] کمک گزرویان] توانست لشکر ۱۰۰۰۰ نفری شورش را درهم بشکند. این پشیمانده سبب شد که پادشاه ایران مدیون و تابع روم باشد، چنان که پادشاهان شاهی همه سربازان بیگانه بدو، این دور، صلح با ۵۰۲ م. امداد پیدا کرد، تا که در این سال در روم نوکسی Phocas نام (۵۹۱-۶۰۲ م) امپراتور و پسرانش را کشت [و خود بر تخت نشست] خسرو فرصت را مقصود نمود و به عنوان نظام گزمن از او به روم لشکر کشید و رومیان را شکست داد و نواحی‌ای را که در مدت هشت سال از تصرف حکومت او بیرون نمانده بود، پس گرفت، و در سال ۶۱۲ م. بیت المقدس تحت که در نتیجه آن ۵۰۰۰۰۰۰ مسیحی کشته شدند. در سال ۶۱۵ م. هم به مصر لشکر کشید و آنجا را گرفت. بدینان باز گزشتی و زکرت و پرمیوه شد چنان که در روزگار شایانتر شد. پس از آن او بارها با روم جنگید.

سقرافه فرور کزاد، می: ۶۰

تا که سرانجام شکست خورد و خواست مقام شاهی را به پسر کوچکش واگذارده اما پدر و زورگو، سیروس، گروهی گرد آورد و جانشینی برادرش کهنر را پذیرفت و پدرش خسرو را دریند گرد و آنجا نگاه داشت تا درگذشت (۶۲۸ م). در این سال ایران باز با روم صلح کرد.

یو آئین اسلام

پیش از این رویدادهاد. در زمان پادشاهی خسرو دوم در سال ۶۲۷ م. حضرت محمد از اهل‌ی مکه در عربستان فرمانروای به دربار ایران فرستاد و به دین خود دعوت کرد. خسرو یوز از این دعوت بی‌تأثیر آن بسیار به خشم آمد و نامه رسول را پاره کرد. حضرت محمد در سال ۶۱۰ م. زاده شده و در این هنگام ۲۷ ساله بود. پس از درگذشت خسرو یوز (۶۲۸ م) تا ۶۲۲ پادشاهی به تخت نشست، تا که در این سال یزد گرد دوم جلوس کرد و حضرت محمد نیز در همین سال درگذشت.

وفاتنام سامانیان

پس، ابو بکر بزرگ حضرت محمد او از خلفای راشدین] لشکری فرستاد و تا نزدیک پایل از تسخیر کرد و به جنگ با ایران آغاز نمود که تا ۶۲۹ م. گداه، به پیروی و گاه به شکست می‌انجامید. در این سال پادشاه ایران یزد گرد، به پیش از ۱۵ سال نداشت فرمانروای لشکر را به یکی از سردارانش سپرد که او در جنگ شکست سختی خورد و بر اثر آن سرانجام سلسله سامانی مغربی شد. پس از چندی یزد گرد و یوزگان و هفادانش را گرد آورد و سیاه کوچکی فراموش ساخت و از سال ۶۴۱ م. در نواحیه اسلامی به هم می‌رسند تا که در این سال در برادر دشمن شکست خورد، و یزد گرد به کوهستان [مشرق] رفت. ... اما پس از ده سال مسلمانان را و اسیر کردند، و دولت سامانی به پایان آمد. از آن پس، نزدیک به ۲۰۰ سال ایران در حکومت مسلمانان [عربستان] بود. در این انا کسان از نیاز بنیاد اسلام سلسله‌ای تشکیل دادند [عجمیان] و قدرت برستان رو به انحطاط رفت.

طاهریان و صفاریان

در سال ۸۱۳ م. سرداری به نام طاهر سلسله طاهریان را بنیاد کرد که یکک چند حکومت داشت. در سال ۸۹۸ م. یوزگری به نام بطوب لیث سلسله‌ای تأسیس کرد که آن را صفاریان خواندند. در سال ۸۹۳ م. سرداری از سرسقت به نام اسمعیل به دعوت مسلمانان و با ده هزار سوار به ایران لشکر کشید و حکومت صفاری را برانداخت و این مسلمانک تا باز زیر فرمان

سقرافه فرور کزاد می: ۶۱

خلیفه درآورد، خود تقریباً به مدت سی سال از ۹۰۰ تا ۹۳۶ م. از سوی خلیفه [عبدالله فرمانروای ایران بود. سلسله‌ای را که او تا کرد سامانیان خواندند. این سلسله در سال ۹۴۹ م. سرشفتی شد، و در این هنگام بود که ایران، ۳۰۲ سال پس از درگذشت محمد، توانست برای نخستین‌بار از قد حکومت اعراب بیرون آید.

پادشاهان دیو، صفویان

سلسله حکومتی که در این احوال تأسیس شد، آل بویه بود که تا سال ۱۰۳۸ دیوم یافت و به دست نادر مغربی شد، و ایران تا سال ۱۱۱۴ م. در حکومت ترکان [اسمغونی] بود. آخرین مسلمان این سلسله، طغرل، در جنگ با فرمانروای خوارزم که از سوی دریای خزر آمد، شکست خورد و روزگار سلجوقیان به سر رسید.

هجوم تاتار

در سال ۱۲۰۶ م. چنگیز امپراتور بزرگ مغول و تاتار با سپاهی گران به اطراف لشکر کشید، و در سال ۱۲۱۸ م. به مقصد به تسخیر ایران و روانه اینجا شد. [علاءالدین] محمد غورانشه که در این زمان و ایران حکومت داشت ۲۰۰۰۰۰ سپاهی مسیح گرد و به مقابله لشکر ۷۰۰۰۰۰ نفری چنگیز رفت، اما شکست خورد، و دوره حکومت غورازمانیان به پایان آمد. چنگیز خود به ایران نماند و تا شهرهای پراوان ایران پیش رفت و آنجا را گرفت. او در سال ۱۲۲۷ م. درگذشت و پسرش اگای بر تخت نشست بعدها در سال ۱۲۵۸ م. هولاکو، یوه چنگیز خان ایران را تسخیر کرد.

ایلخانیان

در این هنگام، بغداد پایتخت امپراتوری اسلامی سقوط کرد و خلافت هم از میان برداشته شد. گویا این حکومت نزدیک بغداد سال در سربزمین‌های آسیا زیاست جنبی [و دولتی] داشت. ایران هم زیر حکومت مغولان در آمد، و از این پس هولاکو و برادرانش، جانشینان او، همه در تشویق علم و ادب و گسترشند و فرهنگ را در دهیای ترقی دادند. اما درآگان و جانشینان هولاگو همه با تئیر بودند، و از آن رو حکومتشان رو به زوال رفت.

جانگیزی تیمور

در سال ۱۳۸۰ م. تیمور حکومت ایلخانیان [عجمیان] هولاگو] را برانداخت. تیمور در سال

سقرافه فرور کزاد می: ۶۲

۱۳۳۶ م. در کشتی، در مسلمانک خانات چنگیزی، منوله شد و در سراسر عمر در همه جنگها که به آن دست زد، پیروز شد و در فرجام کار امپراتوری بود که بیست و هفت تاج از سر سلاطین برداشته بود. بیشترها در خانات چنگیزی خدان فرمانروایی داشتند؛ اما همه از میان رفتند؛ تیمور که بیست ساله شد هیچ حامی در اینجا فرمانروا نبود. توجه و حمایت مردم بیکسر، منوجه تیمور شد و او در همه جنگ به پیروزی انجامز گزیده‌ای رسید. پس او سربزمین‌های مغرب را متحد ساخت و در سال ۱۳۷۰ م. هکسانی که ۴۴ سال داشت در مسلمانک چنگیزی بر تخت سلطنت نشست و پایتخت را به سمرقند انتقال داد. در ایران او از یوزش مغولان را در دوره حکومت هولاگو مردم از حاکمان بزاری برافه برداد.

در سال ۱۳۹۳ م. تیمور با عزمی قصد تسخیر هند کرد و آنجا را گرفت؛ و پس از سال ۱۳۹۵ م. بر پایتخت ایران هیه، که در این هنگام بغداد بود، دست یافت. مردم ایران، بر خلاف انتظار از این رویداد استقبال نکردند. در این زمان تیمور به سربزمین‌های شرقی و غربی حکومت تاتار نداشت و تا روسیه پیش رفت. در سال ۱۳۹۸ م. او رود سند، گذشت و دهلی را گنود. برای مدتی کوتاه به سمرقند بازگشت. اما دیگر باز لشکر راند تا با سلطان ترک، یازید، پیچد.

تیمور و یازید شاهی

مسلمانک سلطان عثمانی در سال ۱۴۹۸ م. که مرسلحه این حکومت به نام عثمان آن را بنیاد کرد تا روزگار یازید پیوسته رو به روی و توسعه داشت؛ چنان‌که در سال ۱۴۵۳ م. قروخان شاهر آذربایقانیول [- آذربانه] را گرفت و در سال ۱۴۵۲ م. امپراتوری خود را به خاک اروا توسعه داد.

تیمورنمندیای دیگر از تسخیر آمیز] به مسلمان ترک [عثمانی] اوشت و یازید هم به همین لمن به نامه تیمور پاسخ داد. سلطان یازید که در این هنگام کاستانیولی را در محاصره داشت و فرجام این کار خور معلوم نبود، جنگ گسترده‌ای با تیمور نکرد، تا که در روز ۲۸ ماه ژوئن سال ۱۴۰۶ م. میان آنها جنگی برانته در آفرود رود داد که در آن یازید شکست خورد و اسیر شد. تیمور با لشکرش به سمرقند برگشت و به شادی این پیروزی ده ماه جشن و سرور داشتند و لشکریان را پادش داد. آن‌گاه به قصد تسخیر چین روانه شد؛ اما میان راه به نیی مهلتی گرفتار آمد و در نه آوریل ۱۴۰۵ در دوشنبی از راه درگذشت.

پس از او، پسر کوشش شاه رخ بر تخت نشست و چون این بگه در سال ۱۴۲۱ م.

زندانیگویی به سر آمد. پسرش حسن مرزا جانشین وی شد. در این هنگام غمه شورش و سرکشی

سقرافه فرور کزاد می: ۶۳

در مسلمانک تیموریان فرمانده بود، و سرانجام در سال ۱۴۹۸ م. ایلخان طایفه ترکان [اوزبک] بخش غربی مسلمانک را تصرف کرد، و تیموریان به خارج این سربزمین گریختند.

شاه اسمعیل و پادشاهی صفویان

در سال ۱۵۰۲ م. شاه اسمعیل مروج کرد و سلسله صفوی را بنیاد نهاد و مدعی نبیه اطوار] را که یکی از مذاهب اسلامی رایج در ایران بود مذهب رسمی مسلمانک مغرب دانست؛ که هنوز هم ایرانیان به این مذاهبند. شش سال پیش از بنیاد شاه حکومت صفویان راسد [و مسیحی] راسد مسیحی ایران به ایلخانیان و گرجستان و کرمستان و بغداد و ایران را؛ که همه زیر حکومت عثمانی افتاد. ده گرفت. شاه عباس درگذشت، و در سال پس از آن لشکر ترک که به جنگ ایران آمد و بغداد را بازگرفت. گفته‌اند که در این جنگ حدود ۵۰۰۰۰۰۰ نفر از ایرانیان کشته شدند و عثمانی پیشش نواحی را که پیشتر از دست داده بود گرفت. در سال ۱۶۲۸ که شاه عباس درگذشت تا سال ۱۷۲۲، چهار پادشاه بر تخت صفوی نشستند؛ به ترتیب شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه [اسفان] حسین. ۸۰۱ در این سال راه‌افاده قتل زکری پیشی نماند.

شاه سلطان حسین

در سلطنت شاه سلطان حسین، افغانها به ایران تاختند، و در سال ۱۷۲۲ م. در جنگ لشکر

مربوط به سوغی و امور تجاری و تکثیر و پرست و آموزش هم در تصدی اوست. دیگری مأمور امور قتلوت است که امور عاریجه را هم دارد. یا که هر کدام در تصدی کسی است که امور ایالات و ولایات را سرسری می‌کند و میانش و تأیید شاه در این امور است. اما هنگامی که به تهران رسیدم حکم شد که شغل وزیر قتلوت (سپهسالار)۱۲۱) ملغی شود و حلاطه بنگ وزیر تصدی دارد. فکر می‌کنم که در دوره معاصر به پیروی از نظام دولتی اروپایی چند وزارتخانه قرار دادند و هر کدام را در تصدی وزیری جداگانه نهادند اما کادر این وزرا در واقع ششگری شاه است و وزیر خود سوزلوت و قنصلاری ندارد. وزیر فقط به حکم شاه منصوب می‌شود و اموری را که از طرف او ارتجاع می‌شود انجام می‌دهند. تقسیم امور دولت به وزارتخانه‌ها به صورتی بود که در زیر می‌آید:

وزارت دامغان: این وزارت را میرزا یوسف ستمولی صدراعظم عیاراط هم را بر این سمت خود دارد.

وزارت جنگ: وزارت شاهراه کاتران میرزا تأیید السلطه.

وزارت امور خارجه: به وزارت میرزا سعید خان.

وزارت معارف: به وزارت طبیبی خان بطیر الشکراف که وزارت تکثیر و معادن را هم دارد.

وزارت دینار: به وزارت محمد رحیم خان علاء الدوله.

وزارت ساختمان: به وزارت یحیی خان محمد الشکر.

وزارت تجارت: به وزارت میرزا عبد الوهاب خان بطیر الدوله.

۱۱) متن پاسخ خطی شاه به ملگم از باب بیست و پنجم، ص ۴۰۴ ترجمه فارسی تاریخ انتشار سرچان ملگم، ترجمه شیخ محمد اسماعیلی چاپ سنگی ۱۲۳۴ هـ. ق. / ۱۸۴۶ م. خط شاه در حد به خط علی رضا ضیاء الایاد فرزند آقا میرزا آقا الحسن شیرازی نقل شد.

سفرنامه فورو کاوا ص: ۸۱

وزارت تکثیر و معادن: به وزارت علی قلی خان بطیر الدوله.

وزارت عدلیه: سلطویم.

وزارت پست: به وزارت امین الملک

فوران سرفاه

دیگر ادارات بسیار است، اما همه جز اسمی نیست و کار و فعلایی ندارد، مانند وزارت معادن که تنها اثر و فعلایی نیست و وزارت معارف که کاری با افری تعلیم و ترویج ادب فارسی تشکیل شده و نظم و شسلی داده شده و نظم و دستگیری برای کار به وجود داده نمی‌شود که در وزارتخانه‌های دیگر امور اداری تشکیل شده و نظم و شسلی داده شده و نظم و دستگیری برای کار به وجود آمده باشد همه اموری دولت از وزرا و رؤسا تا مأموران پایین هر روز به در خانه اداری می‌آیند. هر وزارت اتالی جداگانی دارد اما وزیر و مأموران او همه در یک اتاق می‌نشینند و چیزی گفتند شده است همه درین زمین و به رانو می‌نشینند و در همان حال کارهای دولتی می‌کنند. از قلم و نشکلات اداری درونی ناشی نیست. وضع چنان است که در کشور مداریان، در دوره حکومت قویالی ای پاشا از عصر نهمد و تا بیان شده زنده مغلای آید که مأموران در قصر راهبویا با امران محلی جمع می‌آمدند و به کارهای اداری می‌رسیدند، ساختمان‌هایی که می‌توان گفت که تا نا و طرز تشکیلاتی و اداری دارد فقط چند تا است، مانند دفتر لشکر و چارخسار و تگر خضلاء و پستخانه و قهرخانه و خرابخانه، هر همه این ادارات مشغولان طرحی استخدام کشاندند که آنجا را به گروهای می‌گذاشتند. حالات ادارات دولتی ایران تقریباً به همین موزان است.

شاه قتل با پناه

انتصاب و ترغیل و ترغیل مأموران دولتی به قلم و مقام رسیدن امین السلطان رئیس مصیبات دربار است که آبدارباشی شاه بود و با این که سواد مسکین است مورد به گمانی و معول خود با ترغیل مقام پیدا کند یا حتی مشاارت و اعدام شود. بسیار می‌شود که مشتقان و سیدگان به انگیزه‌های به مقام عالی می‌رسند. نیونی از قری سرج در دستگاه دولت سرشوت میرزا علی خان صدراعظم است که پس از آن تحت نشستن شاه کنی (ناصر الدین شاه) به این مقام نقل شد و برمی‌گرددان و برنده بود، اما معصوب واقع شد و به کائنات تبعیدی گردید و سپس پنهانی چند کسی از علماان شاهی را و مساعد تا او را بکشند. در این وضع امروزه بسیاری از مردان آنکه که مکران وضع کشوریت همه به گروهای رنده شدند و تصدی کارهای مهم را

سفرنامه فورو کاوا ص: ۸۲

دادند و نمی‌توانند استعداد و ذرات خود را در کار بنویزند.

میرالصفا

یکی از این مردان طفر که به مقام رفیع رسیدن امین السلطان رئیس مصیبات دربار است که آبدارباشی شاه بود و با این که سواد ندارد نظر لطف شاه را به خود گرفت و به مقام عالی رسید. وضع ادارات دولتی به این‌سان است. در این وضع کشانی که در مقام بالا یا پائینی هستند تا بتوانند رشوه می‌گیرند، و پنداشت که زبان و اثر خود این امر می‌شمار است.

احوال دولت و ملت ایران را که بگنیم رفتار حکومت با مردم بر روی هم مانند رفتار دشمن با مملکت تسخیر شدنی است.

مملکت معزومه

مملکت ایران به چند ایالت و حکومت‌نشین تقسیم شده و برای هر ایالت والی گمارده می‌شود که اختیار دار آن‌جا است. بیشتر حکام از افراد خاندان سلطنتی برگزیده می‌شوند و به این ترتیب از قدرت و اختیار عوامین محلی کشته می‌شود و به وفود و قدرت خاندان شاهی می‌فرایند.

چهار چهره، از رجال قاجاری

وزیر جنگ: شاهراه دوم تأیید السلطه

وزیر معارف: اصفاء السلطه

وزیر وقایف و وقایف و وزیر [– رئیس کل] پست، امین الملک

ناشانی

سفرنامه فورو کاوا ص: ۸۳

در اینجا فهرستی از تنبیهات کشوری ایران می‌آورد:

ناحیه اول: به ریاست شاهراه دوم، تأیید السلطه.

مازندران و گیلان

دماوند و قزوین و کر

قم و کاشان و سواد و زن

ملایر و نوسرکان و همدان (ولایات ثلاث)

جمع: چهار ایالت و ولایات

ناحیه دوم: به ریاست ستمولی المملکت (صدراعظم)

فارس

کرمان و بلوچستان (این ولایت در سال ۱۲۸۰ م [تقسیمه شد])

اصفهان و دزد و خراسان [– خوزستان] و عراق و بروجرد و گلپایگان و خراسان

کردستانان و کردستان

کمر و نظر و خوشقان و معلات

همدان و امدآباد و کنگاور

جمع: شش ایالت و ولایت

ناحیه سوم: اکنون رئیس معن ندارد؛

آذربایجان

خراسان و سیستان

استرآباد و گرگان و ترکمان

قزوین و خمسه

سمنان و دامغان

گور و سنام

گروس و مرغانی

جمع: هشت ایالت و ولایت

جمع کل: به ناحیه هفده ایالت و ولایت

چنانکه در بالا یاد شد، مملکت ایران به ایالات و ولایات تقسیم شده است، اما این تقسیم بارها تغییر می‌کند و ثابت نمی‌ماند. فهرستی که آورده شد برابر آخرین اصلاح و تغییر انجام شده در سال ۱۳۰۱ م [۱۲۸۰ م] است؛ اما تغییرات نیست که ترتیب نهایی و واقعی باشد.

سفرنامه فورو کاوا ص: ۸۴

فروشی مملکت

معقول‌والی به هر مملکت مأمور می‌شود او ایالت را به چند بلوک تقسیم می‌کند و در هر بلوک حاکم قرار می‌دهند؛ تا آنجا را اداره کنند. هر بل نصیب بلوکدار یا حاکم یا والی است و یا حکومت مرکزی. مبلغ مالیات هر ولایت را شاه معین می‌کند و آن مقدار را از والی هر سال عطاوه و وصول می‌کند. بر این قرار، والی و حاکم ولایت مالیات آنجا را از بلوکداران جمع می‌کند، و هر بلوکدار نیز به نواحی زیر حکومتش محصولات مالیات می‌فرستد تا مالیات را وصول کند.

زاهدسانی مقام

بسیار می‌شود که کسی به شاه پیشنهاد و درخواست می‌کند که اگر او را والی مملکتی یا پاشی کنند، چند درصدی اتفاق بر مبلغ مقر کوی به عنوان مالیات آنجا به شاه خواهد داد. شاه هم او را به این منصب مأمور می‌کند و این حاکم اگر نتواند مالیات را به مبلغی که عهد کرده است جمع کند و برساند شاید که مجازات بشود.
والیان و حکام هم با حاکم و بلوکدار (زیر دست خود) حاکم‌گرو رفتار می‌کنند که شاه با عهد آنها حاکم خود و بلوکدار هم که مالیات را از مردم وصول می‌کنند چنین رفتاری آیا (زودستان) دارند، چنین است که مصلحتان و مأموران پایین‌تر نه حکومت سعی در زیاده‌سنایی دارند. این مأموران و منصوبان از بالا تا پایین، همه حمت و تلاش‌شان مصروف بر این است که کسب به‌شدنی خود را ایستند. مثلاً، طفر می‌شود که والی در شیراز، یحیی حکمران ایالت فارس، بطور معمول سالی ۴۲۰ هزار تومان مالیات به دولت [یا شاه] رسانده، اما معلمی که از مردم وصول می‌کند حدود دو کرویر تومان است و می‌گزیند که جز مخرج دستگاه والی او خرج دروازه (هر ساله پیش از یکصد هزار تومان برای او می‌ماند، والی که این‌طور است، هر مأموران پایین‌تر نه دستگاه حکومت چنین نباشد.

جسومیل اموال عمومی

زبان [اسم] اداره برای مردم و جسومیل و جرمه عمومی فقط در کار مالیات نیست، در همه کارها و هر گونه دولتی دیده می‌شود و اشتباه ندارد. (این نمونه) پیشتر که تگر خضلاء در شیراز می‌مناخند، گریه‌ها دولت نه هزار تومان برای این کار پرداخت می‌گزیند که از این مبلغ ۲۰۰۰ تومان قبل والی شد و ۲۰۰۰ تومان را زنده شکر الملک و نظار بزرگ شیراز بپردازند و ۱۰۰۰ تومان هم به پای تدبیلی چند مأمور پایین‌تر نه ایالت فارس رفت و ۵۰۰

سفرنامه فورو کاوا ص: ۸۵

تومان هم به کسب کار گزار ارفعی که مباشر مفسر تگراف انگلیسی بود، و از آن‌همه فقط ۲۵۰۰ تومان صرف مامکن تگرافخانه شد.

نویابط و نظارتان حکومت

دولت و تربیت

نظام حکومت در ایران به گوناگی است که پیشتر شرح آن داده شد. این کشور در اصل به پایه قدرت حکومت و نظارت صاحب می‌گردد، دولت و تربیت به اتفاق بر مردم حاکم‌شده.

سبب حقوق مردم چنین بر اواین قرار آن است، علاوه بر احکام قرآنی، تفسیرهای معاهدان که به نیابت از اسلام، حضرت معصود، صدور احکام می‌کنند، حقوق مردم را معین می‌سازد. این احکام را احکام شرعی می‌خوانند و حتی شاه نمی‌تواند به آن می‌استدلال.

در سال ۱۸۹۳ م که ناصر الدین شاه برای نخستین بار به سفر اروپا رفت، این کار را نخستین بار به بحث و اعتراض معضربطان مسلمان روبرو شد. اما او سرانجام در این مخالفتها قانع نماند و سفر خود را مرقع احکام شرع خود داد. در سال ۱۸۹۸ م پنج سال بعد، برای دومین بار به سفر اروپا رفت، که تأثیر آن بسیار بود. پس از بازگشتش به ایران، حاجی میرزا حسن خان (سپهسالار) را که در آن هنگام وزیر معضلر ایران در روسیه [سن‌پترزبورگ] بود، شمام سپهسالاری داد و مأموران وزارت امور خارجه را هم به او سپرد.

ادبیات

نظم و ترتیب

کلام راجع در آن علوم انسانی در زندگی را محدود ساخته، و مدرسه تازه بنیاد بسیار کم

سفرنامه فورو کاروان می: ۱۰۴

است. درس‌ها بیشتر در مدرسه و شریعت و احکام اسلام است. چندیانی که در مدارس بولات و دهات تحصیل می‌کنند فقط زبان فارسی و عربی می‌خوانند، و بعدین تأیید تحصیل را سواد فران خواندن می‌دانند. برای عربی مکتب در دهات، لایزال شایعه‌ها به مکتب‌دار از حاصل کثنت (گندم) می‌دهند. این ترتیب با آنچه که در ترک‌ها(یا مکتب‌خانه‌های ایران)معمول است تفاوت ندارد. حروف فارسی، اهم از صنعت و صنعت‌آزاست، ۲۴ است، و لغت با ترکیب این حروف و از راست به چپ نوشته می‌شود. اعداد را برعکس، از چپ به راست می‌نویسند (یکه نمونه حروف و خط فارسی در کتاب تصویر شده است).

مدارس شهر

معاظم بر عکسهای بولات و دهات، (در میان شهرها) بیشتر از پیشتر از همه جدا و نزدیک به دهم مدرسه دارد. این مدرسه‌ها همه با سرمایه اعیان و نوادگان ساخته شده است. اما درسی که شاگردان می‌خوانند منحصر به فارسی و عربی است و احکام و تعلیم مذهب تشیع، و همین‌طور عربی‌نویاری و ترکیب سخن یاد می‌گیرند. در رنده‌های بالای علمی، کسانی هم هستند که علوم مانند شیمی و نجوم و کیمیا و جالب‌های تحصیل می‌کنند؛ اما شمار آنها بسیار اندک است. گویا اگر کسی سواد عادی خواندن داشته قادر به نوشتن حروف الفبا باشد، جلوی دانش مردم را می‌گذارند و او را معلم می‌شمارند. اشراف و اعیان و نوادگان مردم علم حراته برای چیهاییشان می‌آوردند، تا او را نو مکتب و مدرسه (موصی) آریه نیست. اصفهان فقط یک مدرسه از این نوع دارد.

وسایل دار الفنون

درباره مدرسه‌ای که در تهران یاد است و وضع آن را از نزدیک دیدم، در اینجا شرح می‌نویسم:

این مدرسه در گوشه شمال شرق بازارک(استاد روین خواجه‌های عادی خط آن را گرفته و از بیرون آیینداست. این معرفی‌ای که آقای تایلر Mr.Taylor معلم انگلیسی این مدرسه کرده و زبانی که داده بود نوشته‌ام در روز ۱۳ اکتبر سال ۱۳۰۱ میلی (۱۸۸۰ م) از این مدرسه دیدن کنم. به طوری در ورودی این مدرسه که رسیدیم شش- هفت مدرس یا مأمور پانزیر تاجر (ایضا) از من و همراهان استقبال و ما را به بالاخانه هدایت کردند. در اینجا مدیر مدرسه و هفت- هشت معلم فیهات و نظام به ما خوشامد گفتند. مدیر مدرسه برادر معلم معروف رتبی

سفرنامه فورو کاروان می: ۱۰۴

نگارخانه‌های این همه به صحبت تشبیه و تمسین صرف چای و شیرینی از چیزهای گرانبگون گفتوگو کردیم. پس از آن از بالاخانه پائین آمدیم و به کلاس‌های درس رفیم. ساختمان این مدرسه که هر از آن پنجاه- شصت کن (محدود یکصد متر)است، حیاط و باغی در وسط داشت با گلکاری و حوضی در میان چمن آن آب از فواره بالا می‌رفت و تری حوضی می‌ریخت.

سوزنی به کلاس‌ها

نخستین کلاسی که دیدیم اتاقی بود که در آن علوم و فرنگی و نقشه‌کشی می‌خواندند. بر کف سنگی این اتاق لیستک و چارپایه ۱۱٫۱۸ ردیف شده و رویک ۵۰ شاگرد را لایس می‌تواند. در این لیستک‌ها نشسته بودند. معلم فرنگی بر تخته سیاه که به دیوار آویخته بود به فرانس می‌نوشت، و به شاگردان درس می‌داد. بالای چهار دیوار اتاق نقاشی سیاقلم اروپایی و نیز نقاشی رنگلی کبار شاگردان نمایش داده شده بود.

با رسیدن ما از شاگردان خوشامد شد که به پا خیزند و سلام و احترام کنند، و معلم آن کلاس در حضور ما از شاگردها درس پرسید. فرانسه چهارده نفر از شاگردان را می‌خواند. بعد دیدم که یکی دو نفر از شاگردان لایس شتون ایران و روسیه و انگلیس و سر گذاشته و ششسیر به کمر بسته‌اند. به ظرم آمده که آنها قسم نظام هستند که در درس حاضر می‌شوند. شاگردها همس و سال نبودند، و به تفاوت از ۱۲- ۱۳ ساله تا ۲۲- ۲۵ ساله می‌نمودند.

کلاس زبان روسی

اتاق دومی که رفیم کلاسی زبان روسی بود، و معلم مرد روس به یازده- دوازده شاگرد درس می‌داد. چند تا از این شاگردها با مقدمهات زبان روسی آشنا شده بودند اما بهزیرین شاگرد این کلاس دو سال پیش که بیروی سوار قراق تشکیل شد مدرسه را رها کرد و رفت تا برای آنها فرجی می‌کنند، و حاضر نبود.

درس جغرافیا و شاگردان

اتاق سوم کلاسی جغرافیا بود. معلم فرانسوی به نزدیک پنجاه شاگرد، که سه- چهار دانشا نفر بودند، درس جغرافیا می‌داد. معلم از شاگردی که روی نشان نشان سرهنگی داشت خواست که نقشه‌ای ساده از آسیا روی تخته‌های بکشند و (به من اجازه داد که) دربار این

(۱) در متن ژاپنی ادوار نوشته که شاید منظور چارپایه گرد یا چیده‌است.

سفرنامه فورو کاروان می: ۱۰۴

معلمه از او پرسش کنم هر چند که نقضانی که کشیده بود نادرست بود و تقریبا نامفهوم. کوشش کردم که انتصابی بکنم؛ پریدیم که گوه‌های گردانان کجاست؛ اما نمی‌دانست. پس پریدیم که مشکلت کز کجاست، و او به جایی در حدود نوجن چنین اشاره کرد. در این وقت، معلم جغرافیا حواست که درباره محلی نزدیک به ایران از یوریسم پس درباره عرض و عرض جغرافیای تهران سوال کرد، و باز نواست جواب بدهد. فهمیدم که اطلاع او در حد شاگرد دبستانی می‌دانشی است. پیش خود فکر کردم که هر چند در اینجا در مملکت ایران، مهمان (و محرم) هستم؛ اما در شتون ژاپن فقط درجه مصلطاتی دارم، و حسیب است که حالا از سرهنگ شتون مملکت ایران امتحان دانشی می‌گیرم.

کلاس فرانس

اتاق چهارمی هم که رفیم کلاسی زبان فرانسه بود که اینجا پنجاه- شصت نفر از معلم فرانسوی درس می‌گرفتند، و میان آنها هم چند صاحب‌مصطب نشود دیدم. اتاق پنجم کلاسی زبان انگلیسی بود یا هفده- هشتاد شاگرد و معشش آقای تایلر Mr.Taylor یا معرفی‌مان واسطه دعوت ما به دار الفنون شده بود.

مظهر فرمینی موسیقی: مظهر فلانی

اتاق ششم مصمندان بود که طوری آن را پایه‌ای ساخته بودند و در اطراف، در بالا و پایین، در چند طبقه فرقه‌های کوچکی درآزوده بودند. گفتند که در اینجا موسیقی فلانی و پیانو نواز، و اجرا می‌شود. آن‌گاه به حیاط و باغ مدرسه رفیم و اینجا معلم اثرشبی ۲۲ شاگرد جنگل کرد که با تفنگ و دینامیت صفت بودند. آنها به دیدن با پیش‌نگین کردند و سپس باز راندند و به آهنگی که گروه موسیقی می‌نواخت قدم گرفتند. اما چون اینجا یک بود نمی‌توانستند حرکت نمایشی بکنند و فقط دور حوض فصور گردان و دو گروه مارش قدم آهسته و قدم تند را نمایش دادند. آنها در چهار دسته‌ها مرده را پنج نفر، به صف شده بودند؛ و هر دو دسته به نوبت پاشی و جمع می‌شد. با دیدن نمایش آنها احساسی کردم که در حرکت با تفنگ چندان مهارت ندارند و پیشرفت نگردانند؛ اما آهنگی که دسته موسیقی می‌نواخت چنان بود که در نشان می‌داد که برای شاگردان نظام همگام شدن با آن سخت است. سپس به اتاقی رفیم که کف آن را شن ریخته و آنجا افوات زواریش فکر گذاشته بودند.

شاگردانی که حرکت با تفنگ را نمایش می‌دادند همه اینجا نشاندگه‌ها را به دیوار

سفرنامه فورو کاروان می: ۱۰۵

آر بختند، و به حلیات زواری پرداختند. پس از پایان این نمایش، به اتاق پیشین (از مدیر و معلمان مدرسه) رفیم و چای خوردیم و اسراحت کردیم؛ و نقشه نیمه تاری می‌را که از تهران تهیه می‌کردند دیدیم و هده دادند. که پس از تمام شدن آن برای هر کدامان یکی به رسم هدیه خواهند فرستاد.

نام بی‌استی

گویی این مدرسه سی سال پیش از این، در اعزل به عنوان مدرسه نظام تأسیس شد. اما در طرز و اصول تعلیم، نام آن با اهمیت وقتی نمی‌داد. صاحب‌مصلحتان شتون ایران در اصل از اگر هم از خانواده‌های نبشتن از خانواده‌های اشراف گرفته می‌شوند. در درجات پایین‌تر از سرهنگ هم افراد واسطه به اشراف و خانواده‌های بسیارند. پس چنین بست که ارتقا و ترقی واقعی در شتون مربوط به گذاردن این مدرسه باشد. درس‌خواندگان این مدرسه هم زود وارد نظام و صاحب‌مصطب شتون نمی‌شوند.

درس ادبیات در مدرسه نظام

چنین است که با این که اینجا مدرسه نظام خوانده می‌شود، معنای درس‌ها آینه‌های از ادبیات و علم نظام است، و طب هم به آن اضافه می‌شود تا که شاگردان پس از فراغت از تحصیل در هر اداره که بخواهند شاقیل شوند، می‌توان گفت که اینجا مدرسه‌ای عادی (به شیوه و رنگی و نه تخصصی) است.

سورت پانزده نشن به دار الفنون

عربیه مدرسه و شاگردان را شاه از(عزله عوام) می‌دهد. این مدرسه عوامگانه ندارد، و شاگردان شبیه‌ها به دهانشان می‌روند. گویی دویس در سال شاگردها لایس می‌دهند و یکصد وعده شفا در روز، و هر شاگرد به تناسب سال درستی قدری عربی تحصیل می‌کند. وادفان تحصیل در این مدرسه بی‌وجه به وضع اجتماعی آنها (عوام از خانواده‌های اشراف باشند یا ساده) و من‌دشان، فقط با دانش زبان و خط فارسی و بی‌گذاردن امتحان خاص، می‌نوشند و برای فراغ تحصیل شدن هم حدّ مکی نیست. شاگردان می‌توانند هیچ‌ها هر وقت که بخواهند بازیند و محضرها از مدرسه برگردند، و حضور در درس‌ها ازانی نیست. اگر مدرسه‌های (ژاپن چنین [آنها]گرا باشند، چند صد هزار شاگرد در آن‌جا از مدرم می‌کنند و با چند معلم گفتگشت‌شمار نمی‌شود به این همه شاگرد علم اموخت.

سفرنامه فورو کاروان می: ۱۰۶

گفتند که شاگردهای این مدرسه اکنون ۹۵۰ یا ۹۶۰ نفر هستند. این تصور کرد که چرا در مقایسه با ممالک دیگر، هده چندان با این مجهولت پانزیر که هست به مدرسه وارد نمی‌شوند. بسیاری از مردم نیز همین احساسی و تصور را دارند.

دانش و گرفتن رشوه

گویی با ایران این عادت بد و ناپسندگشوده است که حتی مدرسه و معلّم از آن برکنار نیست، و این‌ها هم به رشوه گرفتن مبتلا هستند. و هنوز به نسبت کم و زیاد پینگشکی که می‌روند درباره ضعف و قوت شاگردان تصمیم می‌گیرند. چنین است که پسران خانواده مصلحت درس نمی‌خوانند، اما درجه سربازی می‌گیرند؛ پسنگان خانواده‌های اشراف مانند صوم و دانی و وادزاده هنوز درستان نشان شده از پیشگان دولت نمی‌شوند. کسی که از خانواده‌های پایین باشد، اگر هم دانش بسیار داشته باشد، متناهی طبیب و حکیم رود؛ اما نشود و از ادانی مردم باقی می‌ماند.

می‌نویزی علوم و فرهنگ

می‌گویند که به این مویجات است که (ترتیب به تحصیل و) اعداد شاگردان مدرسه زیاد نیست.

اما این تصور هم از(ای همه افواز) درست نمی‌باشد، (و از آن که گویا ترین کشورها است. اما پس از قرن میانه و به دنبال جنگ و آزارهای می‌دین، مردم از عالی و دانی با دانش بیگانه شدند. پس از زیاد شدن سلسله قاطر کومرگ (آرامش) آسبآ بدشمنات پیدا شد. اما کون هنوز پیش از ۸۰۰ از آغاز این دوره نگذشته است و مردم ایران هنوز به زود و اهمیت فرهنگ معرفت ندارند؛ باشد، کونی پس از تحلیین سفسر به اویرا در سال ۱۸۷۱ کسی شیوه اروپایی را دنبال کرده و گرایش به صدان جدید یافته است. با آن‌که می‌گویند که دار الفنون تاریخ ۴۰ ساله دارد در واقع پیش از چهارده- پانزده سال از پا گرفتن نمی‌گذارد. با این نوسمه‌یادگاری، کسی شاگردان به خط و تر از عادت ناپسند است (که از یاد شده) بلکه به احتمال به این سبب است که اکثر مردم هنوز علم و فرهنگ (و ارزش آن) را نمی‌دانستند.

فاولیت: رشه فرنگی

اگر نخست ادبیات و معرفت میان مردم رواج باشد، اگر هم مدرسه‌ای نشاند هرکس می‌گوشد تا بر دانش خود بیفزاید. در این وضع، مردم بر این تبت و رفتارند که عادت و رسوم بد را از میان

سفرنامه فورو کاروان می: ۱۰۷

و زادروز پیوسته رو به سوی لندن بروند؛ و اگر مدرسه هم تأسیس و علم اموختن شروع شود، دیگر خود پنداشت که هیچ‌کس نخواهد خواست که در دانش خود بیفزاید. پس تصور می‌کنم که بی‌روشنی علم و فرهنگ در این جامعه نه برای رواج نمودن نیست بلکه به علت این است که فکر و معرفت مردم هنوز پیش رفته است. فکر می‌کنم که بایسته است که ایران هرچه زودتر کار را بر

زیاد دارد که این وضع کار حفاری او بی‌کسی را بسیار دشوار می‌کند. از این‌رو بی‌حسار (یا قلع) را با سنگ و سنگ‌رو می‌سازند و پس از آن که پایه یا سنگی گرفت، دیوار را با خشت (گلی قالب گرفته‌ای چار گوش که هر ضلعش حدود ۳۰ سانتیمتر است) بالا می‌برند. پس این دیوار و حصار خشت و گلی مسکن است که با اصابت پتک گلوله توپ فورورود، محلول و این دیوار چون درخت و چوبت کم است، برای مردم هم فقط شاخه و خاری صعب و توده می‌گردد. پس سید هم برای قلع نمی‌توان درست کرد. خوزان که در ژاپن داریم به تصویر ایرانی‌ها هم نمی‌آید. ۹۱

کیسه سنگ‌رو به جای تن

کیسه تن هم که برای سنگ‌ر یا حلقه توپ می‌گذازند، از خاک و شن پر نشده بلکه از سنگ و سنگ‌رو آبیخته است. پس اگر هم گلوله‌ای رنتاب نشده باشد، کیسه در همان مصرف اول بار می‌شود و سنگ و سنگ‌رو بیرون می‌رود و دیگر به کار نمی‌آید. اگر این کیسه را با کیسه تن ژاپن که از خاک مناسب و رده است مقابلیه کنیم، اختلاف به راستی از زمین تا آسمان است. در وضعی که شرح داده شده، قلعده وساخته همچنین می‌باشد که جنگ سختی را گذارند و توپ آن را شکفته و حصارهای هم که از کیسه‌های تن بسته‌اند ریخته است و برای درست و سالمی به نظر نمی‌آید. اگر در ایران جنگ روی بدهد شاید که وضع سربازان رسته بهمانسی در هر دو سو به مراتب سخت‌تر از همه باشد.

 		
۱۱) در ژاپن قلعده سید برای آبیشتن و بردن سنگ در قلعدها از بازکنه‌های خوزان می‌ساختند.		
مقرنامه فورو کاواک: ۱۱۲		
سربازخانه نظام جدید قشون ایران		
میدان مشق		
تصویر سربازخانه جدید و تصویر میدان مشق تهران		
مقرنامه فورو کاواک: ۱۱۲		

سوار نظام

لباس فراتی

سربازان سوار همه از افسران ژان روسی نظامی می‌گرفتند. لباسی‌شان هم با فراتی‌ها یکی است؛ به طور عادی کت کشد و خاکسپری‌رنگ می‌پوشد. لباس رسمی برای هنگ اول (این رنگ است و برای هنگ دوم کت کشد فرز رنگ باد پاشی مانند است. آنها همیشه شمشیر بلند و کوتاه به کمر دارند و در طرف چپ و راست سیستان نه جای فشنگ اسلوله باشد (هرچه که در هر کدام فشنگی برنجی می‌گذازد.

امضای سوار نظام

تنگاک Oki-Berdan روسی است (همان‌که در قشون روسیه در سالهای ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م. معمول بود) که از حلب گلوله می‌خورد و فراتش از نو بسیار مزایج دارد. سربازان سوار چون بر پشت آب باشند تنگاک را در کیسه‌ای خر می‌گذازند و بر پشت نمی‌آورند. افراد سوار نظام که در ده اکتبر سال ۱۳۱۱ هجری (۱۸۹۱ م) دوره خلیفستان به انجام رسید فقط ۲۰ دهه آموزش دیده بودند. اما افسران روسی کرشش بسیار کرده‌اند که آنها را به نظم عادت بخشند و سربازخانه‌شان را هم پاک گی دارند.

نظم افراد و فرات‌ها

وضع هر اتایی مرتب است و رنخواب (درست و په‌گیزه) دارد، و این فاشنگه را در هم ریخته و کیفی ندیندم رنخواب این سربازان از نوع جمیع است. موشکل آنچه که در ژاپن از *توکی تودانه‌ها* یاد شد، Oki-todana یعنی میز کنشود می‌باشد؛ به این صورت که قلعده‌های جلوه که سه تخت است یا نولاز بر سینه می‌نهد. پس از برخاستن، رنخواب را در قلعده می‌گذازند و در شب درجه را می‌گشاید و تختها را جلو می‌کنند، و پایه ماشده‌های زیر تختها (که قش و به خاصله و روی هم واقع می‌شود) می‌آید، و سه سرباز بر (سه طبقه) این تخت می‌خوابند. این طرح و طرز جای خواب، بسیار راحت و آگراژند و مفید است و می‌گویند که به دستور سرهنگ روس ساخته شده است.

اصطبل ستم

اصطبل هم جای نگه‌داشتن سیمه سید دارد. اتنگک اسبها دو در دبیف زیر سقف اصطبل
مقرنامه فورو کاواک: ۱۱۵
ساخته شده و اسبها را در اصطبل کنار دیو اهرای چپ و راست آیسینهاده نگه می‌دارند، و جای اسبها چنان‌که در ژاپن است با تختة جدا نمی‌شود. از سوراخ نیمه‌ای‌های که بالای دیوار اصطبل است به اسبها عواراک می‌دهند. مقرنامه فورو کاوا ۱۱۵ اسب ایران می : ۱۱۵

اسب ایران

اسب ایران زیجته است و طبیعت آرام هم دارد، و اسبها با هم ستیزیجوی نمی‌کنند و اینجا مانند اصطبل سوارنظام ژاپن نیست که گله‌گردی و دندان گرفتن اسبها یاد باشد. عوارکی که به اسبها می‌دهند فقط گاه و ندگی می‌راند، که به راست است که به پرینجه می‌آموزند. چشموهای اسبها همه گره وفته که به نظر می‌آید که آن را سوزنیافته است. می‌گویند که پیش از این در ایران اسب عرب زیاد بود اما این بایده چنان طبیعت داشته باشد و خوشگس که در کرمستان و در سربازخانه‌های در جنوب قزوین در سربازخانه‌های ترکستان در شمال بار می‌آید پشتلا و دشت اندام است. اما همین این اسبها را برای سوارای اعراب و افغانان به کار می‌گرفتند، و به علت گزنی این اسبها نمی‌توان از آن برای سوارنظام تهیه کرد. از این رو است که اسبهای محلی صوب سربازها می‌شود.

افراد سوار کار

افرا ایرانی‌ها معمولاً سوارکاران خوبی هستند. او را نمی‌توانی اسب را با مهارت خود ایران می‌کنند) و از آنجا که ایران سربزینی پهلدار و دارای جنگه‌ها و پیان‌های گسترده است، قشون رانند با سربازان پاده راحت نیست. اگر سوارنظام قوت بیلند، ایران کشوری بسیار پرورشند خواهد شد. نگارنده روزی به دعوت سرهنگ روسی (فرمانده و مرتی سوارنظام) در میدان مشق بیرون شهر طرز تعلیم دو هنگ سوار را دید. افراد این هنگها بر روی هم ۲۵۰ نفر بودند که به هشت گروهان جدا شده و هر گروهان حامل پرچم آبی یا سرخ بود. در آغاز مشق گام برداشتن به جلو و پس رفتن کردند، و پس از آن ناخن به پهلو و به راست و هجوم بکننداره هنگ و حرکات دیگر را تمرین کردند و در پایان روز افراد هنگ و حلیات چایک‌سواران را دیدیم. آنان همه با مهارت بسیار نمایش می‌دادند.

ستونی افسران و اجزای قشون

مواجب افراد قشون از سرهنگ تا سرباز به مقدار زیر است:

مقرنامه فورو کاواک: ۱۱۶

سرهنگ: ۳۰۰۰۰ قران، برابری ۱۲۰۰۰ پین ژاپن

یابور کول: ۱۵۰۰۰ قران، برابری ۱۰۰۰۰ پین ژاپن

یابور دوم: ۳۰۰۰۰ قران، برابری ۲۰۰۰۰ پین ژاپن

سلفان: ۳۰۰۰ قران، برابری ۲۰۰۰ پین ژاپن

تایب کول: ۱۵۰۰ قران، برابری ۳۰۰ پین ژاپن

تایب دوم: ۱۲۱۰۰ قران، برابری ۲۲۰ پین ژاپن

سر گروهان: ۳۲۰ قران، برابری ۲۲ پین ژاپن

یابور: ۳۲۲ قران، برابری ۱۸٫۳۳ پین ژاپن

سر جوخه: ۲۸۸ قران، برابری ۱۶٫۶۵ پین ژاپن

قزاق کول: ۲۵۲ قران، برابری ۱۶٫۴۰ پین ژاپن

قزاق دوم: ۲۱۶ قران، برابری ۱۲٫۳۲ پین ژاپن

قلعی در کار قشون

فرماندهان همه‌کاره

وضع سربازان که از معلّم رنگی (تعلیم می‌گیرند چنان است که یاد شد، اختیار امور سربازها یکسره در دست فرمانده مرتی آنها است، که جز کار فرماندهی اختیار امور مالی و کار حساب را هم ندارد. ملاحساب و کتاب سامعین فرگاه سوارنظام همه در دست

دومانتویچ ۱۹۱۱ Colonel Aleksei Ivanovich Domantovich «سرهنگ روس است. یکی او این فرات‌ها را به صرف

مبلغ ۹۸۰۰ تومان ساخت. لباس افراد سوار نظام هم به قسمت‌های زیر شده است: کاک، ۲ قران لباس کلاه و مشق، ۱ قران

ششش بلند، ۱۲ قران، شصت ۷ قران، یکت دست رانج، ۴ تومان، چنگکه ۱۵ قران، و ...

از اینجا بدیاست که در ایران دستگاه بخش اداری، مالی، ندارد و معلّم رنگی حتی کار حساب را هم می‌کنند و امور دفتری گویاگون را هم انجام می‌دهد. مواردی هم بود که معلّم (رنگی) فرماندهی قشون و اختیار (در حلیات جنگی) داشته است. برای نمونه، در اوایل ماه اکتبر سال ۱۳۰۱ م (۱۷ دینفده ۱۲۹۷ م) که شورش اکراد (شیخ صید الله در آذربایجان واقع شد، قشونی مرکب از ۳۰۰۰ سرباز از تهران برای فرستادن

۱) نام لایتنی دومانتویچ از مأمّد زیر نقل شده است:
۹۸۰- ۱۹۹۰.

Finuz Kazemzadeh, Russia and Britain in Persia ۱۹۲۷. مقرنامه فورو کاواک: ۱۱۷

شورش (فرستادن که پنج افسر اتریشی (امری قشون) هم با آن همراه بودند، و هر کدام ازین مأموریت سر کرده‌گی با فرماندهی داشت. مبران اتریشی که به این مأموریت جنگی گسیل شدند افسران زیر بودند:

دو واگنر

De Wagner

اسفاندا، سر کرده توپخانه

بارون ریسر Baron Reinsner /تایب اول، فرمانده سیه

دوبیکسکی De Biksky (۲) /تایب اول، فرمانده هنگ اول

کوزاکKuzak (۴) /تایب اول، فرمانده گردان شاپور

شور، Chez Moure (۴) /تایب اول، فرمانده سیه

کار ملکن افسران ایرانی

مدین گره به معلمان رنگی مأموریت خارج از وظیفه آنان داده و از حده اختیاراتشان تجاوز کرده بود. افسران ایران به اچهار زیجسته آمده بودند. در این وضع افسران ایرانی نمی‌توانست کتب تعارب و اوزار لقیات کنند و این‌ها هم در کارشان کارنامی می‌کنند. تصور می‌شود که به سبب این رویه است که افسران و سربازان صاحب استعداد و لقیات (ایرانی) در قشون به عرصه نمی‌روند. اما این را هم باید گفت که چنین وضعی برآمد سیاست و سازماندهی نظامی ایران هم هست.

قویش شیخ صید الله

اکراد ساکنان سرزمین کومستانند، که این پهنه در ایران و عثمانی گسترده است و اکراد در این هر دو کشور زندگی می‌کنند و مرکب از طوایف بزرگ و متعدد هستند و همه آنها مانند (پیشتر) ابرمد عثمانی مدعی سنی دارند که با شیعه، مذاهب مردم ایران متفاوت است.

بخشی که جزء ولایات آذربایجان است ولایات ثلاث ۹۱ نامیده می‌شود. اینطانی اینجا شیخ صید الله که حلالاً سر به شورش برداشته است، بود. درباره علت این شورش ظواهری گویاگون گفته می‌شود و موضوع روشن نیست. ابتدا می‌گفتند که حاکم ولایات ثلاث کوشیده که از طوایف کرده ملیت بگروه و اینخان در برابر این کار مقاومت کرده بود. پس به زودی شور (ا یا می) زاده او را دستگیر کردند و به زندان انداختند و اینطانی از این اقدام به عتبم آمده و از حاکم خواسته بود که او را رها کند. اما حاکم مأمورانی برای دستگیر کردن خود اینطانی

۱) مرکب از ملایم و عازاده و تیسرگان فوروکاوا با خط جملنگار ژاپنی (۱۵۷۵ تا ۱۵۷۸) یکو کیک، نوشته است.

مقرنامه فورو کاواک: ۱۱۸

فلون طرز قدیم

واحدهای فلون

دربار طراز و شمار فلون نامی با گزاریش که از اقلن ابرنگینی در دست است، اختلاف نظر کمتر است. ذکر آن را در اینجا مگر نمی‌کنیم، و فقط علامه‌ای فهرست‌وار می‌آوریم.

پناه‌گان

[فلون پناه به صورت زیر شماره می‌شوند:]

۲۰ هکتار هر هنگ مرکب از ۱۰۰۰ نفر

۱ هکتار مرکب از ۹۰۰ نفر

۵۳ هکتار هر هنگ مرکب از ۸۰۰ نفر

۱ هکتار مرکب از ۴۰۰ نفر

۱ هکتار مرکب از ۲۵۰ نفر

جمع کل: ۷۶ هکتار مرکب از ۶۶۹۵۰ نفر

این شمار شامل افسران نیز هست. هر هنگ از گردان‌ها تشکیل نمی‌شود، بلکه به ده دسته تقسیم می‌شود و هر دسته [یارچ] مرکب از ۱۰۰ تا ۸۰ نفر است. فرمانده دسته [فرچ] [درجه سرهنگی دارد و در هنگ زیادت واحدها و ثرات و صاحب‌میدان است. یک مورد دیده شد که فرمانده هنگ درجه سرینی داشت.

سفرنامه فوروکاوا می: ۱۲۲

سربازهای پشاور

این افراد در پایتخت قرارگه نگه ندارند. و چنان مستقر نشده‌اند که برای مقابله با رویدادهای غیر منظم به کار آیند. پناه‌گان در ولایات و بنگالاکم نگه‌داشته و در محل حفاظت نامیه به آنها سپرده است؛ و حلالن زاین که بخشی از سربازان پیاده مستقر در ولایات مهم از پایتخت نامور فرستاده شده‌اند. شکاری دیگر در هر [پالت و از مردم آنجا به خدمت گرفته شده‌اند. افراد فلون ارا واقع شبه‌نظامیان را دارند که همانند که در خانه خود بسر روند (به در فرارگه و پناه‌گان) و به حرفه و پیشه‌ای بپردازند، و به این افراد نیم (سرباز موظف نام‌وارفت) حقوق می‌دهند. از این‌رو می‌گویند که شمار اعلام‌شده برای هر هنگ بیش از اندازه واقعی است. حقیقت این است که ۸۰ درصد فقط روی کاغذ است و شمار واقعی افراد هر هنگ میان ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر است.

اسلحه سربازان

از نظر نوع سلاح، همه سربازان شنگ شبیه **Minie** دارند و لباس پنبه‌ای عثمان که رنگ زرد پریده‌ای دارد و کلاه سیاه می‌نماید می‌پوشند. سربازانی هستند که با این که جزء ثرات فلون‌اند، در قرارگاه‌های ویژه یا سربین‌های (اسفر) یا که دسته‌جمعی زیر چادری که در بیرون ساختمان زده‌اند، سر می‌کنند.

وصف یک افرو

مقدار روزی که دره بهران می‌شدیم (از پشت دروازه ترفند) داشتم؛ یک‌بار سوار سوار بیرون شهر را گشتیم و آنجا و آنجا در دورست چادرهای سفید نظرم را به خود گرفتیم و چون به آنسو راندم و نزدیک شادی دیده شد، در دبیج و در هر دبیج مقدس چادری زده‌اند و در هر چادر حدود ده سرباز خواب دارند. هر آن‌جا، ثقات چادر بود که بطریق آن گنگنه‌ها را به دبیج افرسند. از لوله به هوکنگه‌ها؛ چندان دیده‌اند. تصور کردم که این چادرها را آن صاحب‌میدان است. چادرها روی هم افتاده‌اند بود و شمار سربازان نزدیک ۵۰۰ نفر یکی توده جمعی نشسته و تقابل با جتی می‌کنند و دیگری بیرون از تن درآورده و رفته نشسته بود و شیش می‌جست، و یکی از جوانان خوابار خیزده بود و می‌گشت، و یکی دیگر بود و در ضمن و احتیاطاً جمع می‌کرد تا به جایی هجوم می‌سوزاند. حاشا! آرزین واقعی بود که می‌شد تصور کرد؛ و به میدان این حال بسیار شگفتاننده بودم و آری این که نیتیم را(همه را از پشت چادرها دنبال کردم، اما اینجا را سربازان و ثرات ازین مستراح ساخته بودند و در زمینی با سرفه فوروکاوا می: ۱۲۵

طول و عرض حدود صد در دوست افق مسافتی روی بود، به نوشته بود، به وضعی که پوشش تحمل‌ناپذنی بود. محیط اینجا بسیار از آنجا بود اما می‌خواستیم که وضع افرو را باطل و چند تاتیهای میان کتکات زاده و گذشتیم با وضعی که یاد شد تصور کردم که اینجا آردنی فوق و جوی برای ثرات نیست و قرارگاه است. کتکات این اردو به اندازهای بود که به فقط پراخنده شمشیر به لب می‌آورد که بیشتر اعموس داشت؛ با این وضع، حجب است که شاعران گان و احوان و صاحب‌معتمدان فلون چند نشان به سبه می‌زند و لباس امیری فطانت و زردری شده، به تن می‌کنند. این رنگ و نمایش‌ها نمی‌تواند آن زشیا‌ها را بپوشاند.

توبچان

شمار ثرات

[شمار ثرات توبچان به ترتیب زیر است]

۲۰ فرج هر فرج مرکب از ۲۵۰ فرجی

۱ فرج [زبورکی، به شمار ۲۰۰ نفر

تجهیزات توبخانه

ثرات رسته توبخانه هم معمولاً در ایالات ولایات مستقر هستند، و گویا ۱۷۰۰ رأس اسب و چارپای سوری دارند. تجهیزات آنها از نوع دو پاره تا ۲۹ پاره‌اند. گولج‌سوار است و گولج را از جلو در لوله می‌تاب می‌گذارند. این توب‌ها ساخت **Mortars** است و تعداد آن نزدیک به ۸۰۰ فراده. توب‌هایی که گولج شش تا به پاره‌اند می‌خورند، توبی لوله آن مارچ است و از جلوی لوله گولج وارد می‌کند، ۳۸ تا است. توب کوهستانی با لوله مارچ و گولج‌سوار از جلوی لوله هم ۶۰ فراده. گواش می‌شود اما همه این فرقه روی کاغذ و محاسباتی است و شمار توبچی و چارپا و اسب فراده کتبی هم باید کمتر از آن باشد که در فهرست یاد شده است.

سربازان سوار

جمع افراد سوار نظام فلون ایران ۳۰۰۰۰ نفر گزارش شده است؛ اما همه این سوارها حرفه‌ای و تعلیم‌دیده و معجز نیستند. اسلحه آنها گنگنه قدیمی است، و تانچهای هم میان بدنه کمرشان می‌گذارند؛ و را این [آرایش] به رسته گنگ نامیم [این اسوارانی] که یک ششتر باشد و یک ششتر کوتاه می‌سند. شایسته دارند سوار نظام هم در ایالات گردان‌گان پخش شده

سفرنامه فوروکاوا می: ۱۲۶

و برآنگشته‌اند. به‌علاوه از لولای تانسیس مششله تاقدیر پیوسته ۱۵۰۰ کنتشکچی سلطنتی بودند، اما در این میان نزدیک ۳۰۰ نفر پیدایشان نیست از نظر روی کاغذ هستند؛ این افراد را در مسوره از گنگ و نیز شنگ‌های که شاد سوار می‌شود و بیرون می‌رود (امروزه را کار باسداری را و حمده دارند. دیدم که همیشه انگلی در جاده سرخ رنگ به پشت دارند. فرات کنتشکچی جمع شایعی به سرباز خارده و به سلواری پامیزریه در [این دوره حکومت سیه‌لاری] بیش از آغاز تجیده در سال ۱۸۶۸ باشند است.

رسته چندیسی

شمار این رسته نزدیک ۹۰۰ نفر است که در آن میان کسی صاحب علم و تجربه لشکری نیست.

مواجپ

مواجپ افراد فلون از صاحب‌نصب گولج تا سرباز پیاده و توبچی برای افروم زیر است:

رسته پیاده، رسته توبخانه

فران این فران، بن

سرتپ اول، ۱۵۰۰/ ۳۰۰۰ (فرای دبیج راست)

سرتپ دوم، ۱۲۰۰۰/ ۲۲۰۰۰ (فرای دبیج راست)

سرتپ سوم، ۱۰۰۰۰/ ۳۰۰۰۰ (فرای دبیج راست)

سرهنگ سوم، ۱۵۰۰۰/ ۴۰۰۰۰ معادل ۱۲۰۰

یاور اول (در این درجه کسی نیست)، ۲۵۰۰ معادل ۵۰۰

یاور دوم، ۱۵۰۰/ ۳۰۰۰ معادل ۴۰۰

سلطان، ۱۲۰۰/ ۱۲۰۰ معادل ۲۴۰

یابپ اول، ۱۵۰۰/ ۱۰۰۰ معادل ۲۰۰

یابپ دوم، ۳۰۰/ ۶۰۰ معادل ۱۲۰

وکیف، ۱۶۰/ ۳۵۰ معادل ۷۰

فران، ۱۵۰/ ۳۰۰ معادل ۶۰

۴۰۰/ ۲۵۰ معادل ۵۰

سفرنامه فوروکاوا می: ۱۲۷

زاده‌گی سخت سواران

این مبالغ عروسم طرفه شده است. اما چنان که پیشتر یاد شد افراد بازنشته معمولاً نیم حقوق را می‌گیرند و افراد مشغول به خدمت هم همه بطریق دولتی را دریافت نمی‌کنند. مقرراتی که دولت می‌دهد، برای هر سرباز پیاده ۸۰ فران در سال و روزی چهار فرس [- (۱۲۴۰ گرم) نان، لباس و عروسم دیگر است. باقی منسخر را از محل پول رسته، که از اندک و اراضی می‌گیرند می‌روانند و کسری را جبران می‌کنند، بخوری که به هر فران در سال نزدیک به ۱۲۰۰ فران می‌رسد. گویا جمع وصولی‌ها (فرای پول سرباز] دوست‌فران در سال برای هر فرد پانده نظام می‌شود. اما آنها در حقیقت مبلغی بسیار کمتر از این دریافت می‌کنند؛ و معمولاً هر سرباز پنج فران در ماه، که نزدیک ۶۰ فران در سال می‌شود، می‌گیرد. چنین است که سربازها معمولاً سختی می‌کنند، و آنها که فرمت و انگشان دارند کار و حرفه‌ای داشته نهر کنی و گنج‌کاری و باوری و خویشکاری پیش می‌گیرند و معنودنی که سرمایه‌ای دارند در کنار خیابان بساط صراف یا (تبدیل پول سیاه و سفید به هوا) می‌گیرند تا در آمد آن کمک‌همی برای زندگی‌شان باشد.

مجموع افراد فلون

سربازان نظام جدید

مجموع افراد رسته‌های پیاده، توبخانه و متعاضی اکنون ۲۰۰۰۰ نفر

مجموع رسته سوار نظام، توبخانه و مهندسی اکنون ۲۵۰ نفر

سربازان نظام قدیم

رسته پیاده در فهرست نزدیک ۳۲۰۸۵۰ نفر؛ در واقع نزدیک ۴۰۰۰۰۰

توبخانه: در فهرست نزدیک ۵۰۲۰۰ نفر؛ در واقع نزدیک ۳۰۰۰۰۰

سوار نظام: در فهرست نزدیک ۳۱۰۵۰۰ نفر؛ در واقع نزدیک ۳۰۰۰۰۰۰

مهندسی: در فهرست نزدیک ۳۰۰ نفر؛ در واقع هم به این تعداد

مجموع در فهرست نزدیک ۱۰۰۰۰ نفر؛ در واقع ۳۲۵۰۸۵۰ که از این میان نزدیک ۴۰۰۰۰۰ نفر در جیه‌پناه

سفرنامه فوروکاوا می: ۱۲۸

وزیر جنگ به جلی سیه‌لاری

برای ریاست کل فلون منصب سیه‌لاری ایجاد، و امیر امیرا حسین خان [مستتر شدوله] به این مقام منصوب شد. او هم‌زمان سمت‌های وزیر جنگ و وزیر خارجه را داشت. اما پس از آن که در روز ۱۴ سپتامبر سال ۱۳ محیی [- ۱۸۸۰] و آثار رفت، مقام سیه‌لاری هم منسوخ شد و شاهزاده [اکرام‌میرا] یابپ السلطه به مقام وزیر جنگ و امیرا سعید خان به امیر خارجه منصوب شدند.

اطلاعات امیرا حسین خان

امیرا حسین خان که سیه‌لار و وزیر جنگ و وزیر امور خارجه پیش بود، در اوایل کار شغل مرکسوفی در بسنی داشت و سپس

به وزارت مختار ایران در روسیه (سین‌پتروبرگ) مأمور شد و نیز چهار سال مقام وزیرمختاری در مملکت عثمانی، انگلیس، فرانسه و اتریش را داشت.

او پس از بازگشت به ایران دست به اصلاحات در نظام لشکری و نیز سازمان داری زد و ۲۷ سال در خدمات (گروگان‌دار) دولتی گذراند.دو اما قدامتش بدگمانی و حسادت رومیان را برانگیخت و مقاصد اصلاحی‌اش به انجام رسید. مخالفت بر اثر حسدیت‌ها او را به فرین تبعید کردند. می‌گفتند که او تا هنگام برکنارش همچنان می‌گوشت؛ تا بوجه لشکری را افزایش و وضع قشون را بهبود دهد؛ اما اگر آرزو و هدفش به حصول نیوست.

بودجه نظام

برای مخارج گروگان‌گون قشون هر سال نزدیک به دو کروڑ تومان معادل ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ژان معین است. میزان معین اعلان (سپهسالار) مدت تصدیق کار امینهای قشون را هم در اندازه خود داشت؛ تا گویا پس از مرگ او مسوولی مملکت‌دار انگلیسی لشکری را هم در اواب جمعی خود در آورده و امور امینهای کشوری و لشکری هر دو را در دست گرفت است.

مقررات لشکری

مقررات نحوه اتریش

تاکنون جز نظامات کلی مملکتی، مقررات خاص‌سی برای قشون ایران نبوده است. به تلاقی مقررات نظامی اتریش به عنوان نمونه‌ی مورد توجه واقع شده است. اما با ملاحظه اعمال سیاسی و نظامی ایران می‌توان تصور کرد که پیشرفت سیاسی، علمی و لشکری هنوز به اندازه‌ی

سفرنامه فروو کاوا می: ۱۲۹

نیست که وضع و اجرای مقررات نظامی را امکان دهد، و شاید که فقط برای افراد واحدهای نظام تازه قشون داشیده‌ا و شیوه‌های نظامی اتریش را الگو ساخته و به کار می‌برد.

نویس شافیه

نظام لشکری ایران به وضعی است که وصف شد. با این ترتیب، می‌توان گفت که روحیه نظامیان پایین است. نیز فرمان ارگر منسوب به خاندان سلطنت نباشد. حاد از خاندان‌های عوامان ولایات و ایالات آمده‌اند؛ و اگر هم از فرزندان اعیان و اشراف نباشند، اما با دانشکشی منصب لشکری را غریب‌اند. هیچ دیده نند که کسی به مایه و تناسب استعداد و قابلیت خود مقام و منصب گرفته باشد.

نوجوان سرب

جدا دارد که از دانشانی محسوب یاد کنیم به تلاقی یکی از اشراف فرزند خود را با نندای نزد سرهنگ اتریشی معلم سرب‌به نظام فرستاده و در این نامه عواضش کرده بود که این نوجوان را یکی دو سال آموزش دهته و سپس درجه سرتیپ به او بدهد. سرهنگ اتریشی پاسخ داد که او چندین ده سال در مدارج نظامی خدمت کرده تا سرانجام درجه سرتیپ یافته است، و نمی‌تواند این درخواست را بپذیرد. البته معلوم هم نیست که پس از یکی-دو سال تعلیم نظامی، درجه سرتیپ بدهند؛ اما به هر روی سرهنگ اتریشی این عواض را رد کرد. طرح این تقاضا نشان می‌دهد که در حقیقت کفای است که یکی-دو سال از فسر اتریشی تعلیم بیفتد تا مقام و درجه فصری بگیرند. پنداشت که در میان نظامیان ایران کشای برای آینده مایه آیدند که اکنون از فسران خارجی تعلیم می‌گیرند، اما آموزش نظامی برای رسیدن به درجه سرتیپ - امیری هنوز ترتیب و محقق نیافته است. اگرچه بنا به پنداشت جای به نام مدرسه نظام هست، اینجا چنان که در فصل آموزش یاد شد، فقط اسم و عنوان دارد و نمی‌تواند کسی را برای کار فصری و مأموریت فرماندهی بربازارد.

نمود کهنه سربازگری

در شیوه سربازگری نیز هنوز رسوم قدیم زمان می‌شود، و جز مردم مسیحی و یهودی و زردشتی (که سرباز نمی‌شوند) از هر تبار و قوم در ولایات با یونکات مملکت ایران که مسلمانند سربازی می‌کنند. در توضیح و گردش و کار ایران مسلمانان دو تیره شیعه یا سنی‌اند که که با هم حسدت دارند و از آن‌جا که هر ه‌هنگ و رسته نظامی مرکب از افراد طوایف و اهالی

سفرنامه فروو کاوا می: ۱۳۰

مناطق مختلف است، میان آنها همیشه اختلاف و حسدت رای و عقیده ندارند. علاوه بر این، مدعی که افراد در خدمت نظام می‌گزارند معین نیست. زیاده‌بینی که در میان افراد یک‌هنگ پیرامون سربیه و نوجوانان چهارده-پانزده ساله در کنار هم فعالیت و خدمت می‌کنند؛ یا از این ترتیب، هرگز وحدت و همگونی مطلوب میان آنها نمی‌تواند باشد. وضع دردم قشون سربان را به ارابه‌ها در چین که چهار رخ چایان-گاه و آب و قاطر و خر- به آن می‌بندند، می‌توان تشبیه کرد. می‌توان تصور کرد که سرعت این آرایه هیچ به درشکاهی که چهار آب آن را یکند، نمی‌رسد.

املاکات لشکری

شد. ایران هم فکری (اصلاحی) دارد و گویا در اوایل ده اکتبر سال ۱۳۰۲ هجری (۱۸۸۵ م) طرحی به دولت داد که پیشانی می‌کند که کشاد سربازان ایران از ۱۵۰۰۰ نفر (اسمی به ۳۰۰۰۰ نفر واقعی) کاهش یابد و خدمت تمام عمر هم شروع و دوره سربازی به پنج سال محدود شود، و با همان بودجه و هزینه پیش، سرباز کار آمد تعلیم دهند. شنیده‌ام که در این راه، تصمیم گرفته باشد. اکنون این بحث در میان است و باید دید، هر چه در اصلاح وضع سربازگری بپردازند، اگر شیوه کار اصلاح شود، وضع قشون و رفاهه خود بهتری می‌گردد و پس از ده سال در این راه، هر چه بگذرد، معلوم خواهد شد.

اما آنچه که اصلاح وضع نظام را دشوار می‌کند، عدم توجه به اصلاحات درجه سرتیپ و ... به ملاحظه نظامیان و عیوضان،

با گرفتن پیشکش است، و نیز ضایعات تمام اهل نظام، همیشه و سنی- اگر یکی از این مسائل‌ها هم به جا بیفتد و حل نشود، اصلاح

وضع سربازگری تحقق نخواهد یافت، و نمی‌توان امید داشت که نظم و ترتیبی در کار قشون پیدا شود. آیا این سرانجام برای ایران

جای فسران ندارد؟

بحره

تاگان جنگی و ستان باز، گاهی از گروه بحریه‌های رنگی هیچ نیست،

تولید، بازو زبانی و ۱۷۴طای صادر وارد

سیاست و فعالیت

طوف‌های تجاری ایران در جنوب هندوستان و عربستان و در شمال روسیه و ترکمن‌ها و در

سفرنامه فروو کاوا می: ۱۳۱

مغرب ترکمن‌ها (عماشی) هستند. ممالک دورست شمال در باز، گاهی، خارجی ایران هم انگلیس، فرانسه و هلندند. رشد نکردن تجارت (خارجی) ایران عطای متعدد دارد که از این میان است وضع قطعی مشوای رشد‌ناگنجی مردم رسوم دست‌و‌گیا، وضع محصول، پیشرفته نبودن کشاورزی، ناسامحه بنادر و راه‌ها و ... نیز، چون محصول‌ها فراوان نیست، تکویری صادرات را نمی‌دهد؛ اما انگلیس از تجارت قصد سیاسی دارد، و از این‌رو به‌توجه به گویوز‌اجم و زیاد یا کم دادوستد بازرگانی، تجارت در سطح فارس را در انحصار خود در آورده است، و سه بندر عباس و بوشهر و لنگه را در اختیار دارد. روسیه نیز چنان‌که انگلیس در جنوب اختیار دارد بازرگانی خارجی در شمال ایران است، و نیز و رشت را پایگاه تجاری خود ساخته است.

اقلام صادرات

در اینجا به شرح اقلام تجاری می‌پردازد:

چوب‌هایی که از راه جنوب و خلیج فارس به هندوستان صادر می‌شود گیاهان خشک دارویی، تباکو، تریاک، موم و مسیح، گروم، بادام، خرما، گمرگ، شراب، ابریشم خام، فرش و طای و شال، ششیر، اسب و قاطر دیگر است. آنچه که از هندوستان وارد می‌کند بیشتر به‌توجه به چوب و قهوه و روغ و قند و شکر است.

ارزش صادرات

ارزش واردات و صادرات از سه بندر عمده خلیج فارس در سال ۱۸۸۸ م. به مقدار زیر بوده است.

بنابر بوشهر: صادرات ۱۳٬۵۲۱٬۳۰۰ روپیه و واردات: ۷٬۳۹۵٬۵۰۰ روپیه

بنابر لنگه: صادرات ۵۸۰٬۵۵۱ روپیه و واردات: ۶۰۶٬۴۵۰ روپیه

بنابر عباسی: صادرات ۱٬۳۹۹٬۴۶۰ روپیه و واردات: ۱٬۵۲۲٬۵۲۰ روپیه

جمع ۲۱٬۵۵۲٬۳۲۰ روپیه واردات: ۲۴٬۸۹۵٬۵۸۰ روپیه

قزونی میزان بازرگانی امارات صادرات نسبت به واردات: ۲٬۵۶۶ روپیه (یکم روپیه معادل توپیک ۲۷ سمن ایران است.)

ارزش صادرات و واردات در تجارت منظم میان ایران و انگلیس در پنج ساله ۱۸۷۲ م.

تا ۱۸۷۸ م. به مقدار زیر بوده است:

سفرنامه فروو کاوا می: ۱۳۲

سال میلادی: صادرات و واردات

۱۸۷۲/ ۳۳، ۱۰۶ پانزد: ۳۷، ۰۹۲ پانزد

۱۸۷۵/ ۳۳، ۳۲۱ پانزد: ۲۲۲، ۲۵۲ پانزد

۱۸۷۶/ ۳۳، ۳۸۲ پانزد: ۲۲۲، ۰۶۷ پانزد

۱۸۷۷/ ۳۳، ۲۲۸ پانزد: ۱۲۸، ۲۲۰ پانزد

۱۸۸۸/ ۳۳، ۳۵۸ پانزد: ۱۲۳، ۰۱۲ پانزد

در این صورت فقط ارزش صادرات و واردات با انگلیس آمده است. رقم یاد شده برای سال ۱۸۷۸ شامل ارزش کل صادرات و واردات از طریق بنادر خلیج فارس است. گویا رقم عمده اقلام صادرات شده به انگلیس تریاک، به ارزش ۲۵٬۰۲۴ پانزد و اقلام عمده وارد شده پنبه، به ارزش ۳۰۷٬۳۸۷ پانزد بوده است.

معارف از شمال

از شمال ایران، محصول‌هایی که به عثمانی صادر می‌شود شامل غلات و ابریشم خام و پنبه و پوست ۱۱) گوسفند و پوست‌های دیگر و فرش و طای و شال و نسوج و پنب و چوب‌های دیگر است. آنچه که از عثمانی وارد می‌شود بیشتر زر و سیم و ظروف و اسباب خانه ساخته اروپا است. این ساختمانی اروپا را از کشورهای مختلف این قاره به بنادر ایران‌وزان حمل و کند و از آن‌جا از راه گزنارندرو به تبریز می‌آورد. اقلام وارد شده از خاک روسیه هم از طریق سرحد و مرز میان این دو کشور و تبریز می‌رسد. اجناس گروگان‌دار که از روسیه وارد می‌کنند شامل پنب و پنب زری و شال و شال و قیطان زری، قیچی، تیغ، چراغ فرنگی، مسامک، چنگک، دوربین، ظروف چینی، گدازه‌ای ابریشم و گندزی، ادوات ساخته از قلع و مس و آهن و ... است. از این میان ساختمانی آهن کاری معمولاً از روسیه می‌آید و ورق مسی از اوودی غربی، و نخ‌های زبانی و گندزی یا اسباب‌بازی و چیزهایی مانند این‌ها از فرانسه که انحصار این گروه کالا را دارد.

انتقال دوسنی ایرانی‌ها

ایرانی‌ها اصولاً تمیل دوست هستند، و به مایه چشم‌هم‌چشمی با یکدیگر عواضار چیزهای

(۱) به احتمال، پنبه صادرات و پارچه پنبه‌ای وارد می‌شده است.

سفرنامه فروو کاوا می: ۱۳۳

ساخته شده شد. زر و سیم و مسایل زینتی. اما چون این چیزها در ایران به دست نمی‌آید، همه آن را از مملکت اروپا وارد می‌کنند. از این‌رو است که ظهور تبریز مرکز تجارتی در شمال ایران یافته و از این راه، عمده‌ترین مبالغه و پارچه (پنبه) از یک میلیون پانزد بیشتر است؛ اما مقدار صادرات و واردات در جنوب ایران، با همه رونق تجارت، فقط یک کروڑ (پانصد هزار) پانزد (پانصد هزار) پانزد است. در واقع، این محسوط ارزش مبالغه تجارت خارجی در سال‌های ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۸ م است. گویا رقم عمده اقلام وارد شده به تبریز در این پنج ساله پارچه پنبه‌ای (پنبه) از انگلیس بوده، به ارزش محسوط ۲۰۰۰۰ پانزد در سال، و محسوط مبالغه ارزش صادرات به انگلیس و فرانسه ۵۰۰۰۰ پانزد بوده است.

کاشی صادرات

تجارت خارجی ایران به وضعی است که یاد شد. کل ارزش صادرات و واردات در سال نزدیک ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ پانزد می‌شود که از این مبلغ ۲٬۵۰۰ پانزد واردات و ۱٬۵۰۰ پانزد صادرات است. در سال‌های اخیر ارزش صادرات واقعفیه کاهش می‌شود و گویا وضع بسیار دشواری پیش می‌آورد.

نشده است. از وجود معادن طلا و نقره در اینجا چیزی شنیده نشده اما گویا چاه نفت که «گاز و نفت» از آن بیرون می‌زند و شعله می‌کشد در حوالی کرمان و آن سوی کوه‌های پوشه‌ر باشد. معدن نمک یا سنگ نمک هم به شرحی که در بخش جغرافیای نگاشته شد در سواحل فارس زیاد است.

راه و حمل و نقل

کوه و کوره رامبا

[illegible]

سفرنامہ فیروز کاوا، ص: ۱۳۹

می‌جایستند و ترسان و لرزان نمی‌گردند و پیش می‌روند. شنواری و دهشت این در بیش از آن است که به قلم توان آورد. به سبب خاک ایران که به رسم کوهی هم که نزدیک ۱۰،۰۰۰ تا ۳۰۰ متر ارتفاع دارد چنین سخت‌گذر نیست، و جز این کوه‌ها هم جا جنگل و بیابان پهناور گسترده است. افرات نیست که بگویم که در این بیابان‌ها هیچ چیز به چشم نمی‌آید. در پیوری در این پهنه‌ها نیز به کشتبند ران نیست، و اثر پای مستقران و چوپران در گذر زمان را می‌تواند به چنان هوار است که هر دو در سطح دریا رها.

تهران به شمال

از تهران که به شمال غرب می‌رود از راهی می‌گذریم که از قزوین به تیریز می‌رود. این راه در پایان ریزگار با پهنای هفت-هشت متری، یک-سیزده چهارم فارغ و اریابو ساخته شده است. مسافت این راه از اریابو از تهران تا قزوین نزدیک ۳۰ کیلومتر - ۱۶ کیلومتر است و گویا در غرب قزوین فقط ندرت (دزدکی) به کیلومتر] به این روش ساخته شده امتداد دارد.

فراوان بر سر رود تیریز و تیریز و واقع است. راهی که به رشت می‌رسد (دزدکی) به کیلومتر] از قزوین به

کوهپایه یسر می‌رسد و از کوه دانه آبی - پنج هزار شاگرد ۱۵۵۰ تا ۱۸۸۸ متر از سطح دریاه آزاد می‌گذرد.

راه‌های سخت‌گذر

در ادامه همدار بود به ستم‌ها و تداوم آن در دوران قاجار و پهلوی. اما در این دوره احساس تنگ‌نویسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که باید به دنبال راه‌های نو برای تغییر و تحول بودیم. در این دوره با همفکری و همکاری با همکاران و دوستان، اقدامات مختلفی در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی انجام دادیم. از جمله: برگزاری جلسات و نشست‌ها، انتشار نشریات، تالیف و ترجمه کتاب‌ها، و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در محله‌ها و مناطق مختلف. این اقدامات به تدریج به شکلی منسجم و هدفمند تبدیل شدند و به یک جنبش فرهنگی و اجتماعی تبدیل شدند. این جنبش به دنبال تغییرات اساسی در ساختار و فرهنگ جامعه ایران بود و به دنبال ایجاد یک جامعه نو، دموکراتیک و پیشرفته بود. این جنبش به تدریج به یک جنبش ملی و انقلابی تبدیل شد و به دنبال تغییرات اساسی در ساختار و فرهنگ جامعه ایران بود و به دنبال ایجاد یک جامعه نو، دموکراتیک و پیشرفته بود. این جنبش به تدریج به یک جنبش ملی و انقلابی تبدیل شد و به دنبال تغییرات اساسی در ساختار و فرهنگ جامعه ایران بود و به دنبال ایجاد یک جامعه نو، دموکراتیک و پیشرفته بود.

سفرنامہ فیروز کانا، ص: ۱۴۰

صدیقش دیایی نمی‌شامد و [نمی‌داند که ماهیان بزرگ دیگر در اقیانوس پهن‌تر شناورند.

سفر در ایران

کاروان و چاپار

سرگزین در ایران به دو گونه است: سرگزین سراسری و سرگزین محلی. سرگزین سراسری در ایران به سرگزین است که در تمام کشور منتشر می‌شود. سرگزین محلی در هر شهر یا منطقه منتشر می‌شود. سرگزین سراسری در ایران به سرگزین است که در تمام کشور منتشر می‌شود. سرگزین محلی در هر شهر یا منطقه منتشر می‌شود.

جاریا و چارواکارا منزل‌ها

هر یکک اسب یا شتر نزدیک ۷۰ تن، هر قاطر ۳۰ تن، و هر خر ۲۲ تا ۳۰ تن باری می‌زند. معمولاً هر هفت رأس اسب و شتر را دو چارواگر یا دو نفر می‌برد، و نزدیک یک فرسخ در ساعت آن‌که نزدیک یک و نیم ریه واحد طول را ازین است، به شرحی که در بخش اوزان و مقادیر گفته شد، بار می‌پاشند و در روز نزدیک پنج فرسخ بار می‌روند. این مسافت را با یک منزل می‌نامند، پس مسافتی که پس از پیودن آن باید در جایی منزل کرد و آسود، به تناسب سختی و آسانی راه و دوری و نزدیک کار و فاصله قاصد، دو منزل متفاوت است.

کاروانسرا

محل آمدن مسافران و چارپایان را کاروانسرا می نامند که در هر پنج - شش فرسخ مسافت در

۱) نیروکوا: تخت کاروان، نوشته که «تخت روان» باید منظور باشد. و اندازهای یاد شده همچنین می‌رساند. اما دیگر مسافران دوره قاجار از تخت روان برای سفر یاد نکرده‌اند و در سفر بزرگجاوه و پالگی می‌نشیند. تخت روان در منابع‌های شرقیاتی آمده و مسافرت‌های که تازه به کار می‌رفت.

مقام نامہ فوریہ کاواں، حصہ: ۱۴۱

[illegible]

كاروانسرا اقدار

در هر کاروانسرا یکی دو کاروانسرا دار هستند که جز نان و خربزه و مانند این خوردنی‌ها چیزی برای فروختن به مسافران ندارند و از آن‌ها این‌ها بابت غذای آماده یا خود بردارند یا در هر منزل می‌زنند. پس باید وسایل آبراری و بخت‌ویز نیز همراه داشته باشند. آنچه که می‌توان از

(۱). این سخن تعمُّد است؛ اینست برای نمودن بالنگ و همه ملحد و سار.

سفرنامہ فیروز کاوا، ص: ۱۴۲

مردم محل عرید، چربی مانند گوشت گوسفند و مرغ و تخم مرغ و برنج و هندوانه و خربزه (که به واسطی بزرگ است، و نظریش به هفت - هشت است) [حدود یک چهار گر] و بشندیش به یک شاگرد دو - سه سون [حدود نیم تا سه جارت گرامی رسد] و انگور و نان و پنیر و ماست و نمک و خیار و بادنجان است، که آن هم آسان به دست نمی آید. معمولاً چارهای جز خوردن نان خالی [که بیشتر فراهم است] نیست.

لوازم سفر

[illegible]

چاپارخانه‌ها

اسباب پختنوی فقط در سفر کاروانی به کار می‌آید، و در سفر چاباری به آن نیاز نیست. لفظ «چابار» معادل کلمه اکیتی [jekitei] ژاپنی یا پست [Post] اروپایی است. دولت ایران در سال ۱۸۷۷ م. نظام پستی تأسیس کرد تا مأموران پست با اسب چاباری نامه‌ها را ببردند و برسانند، و قرار شد که در هر پنج - شش فرسخ مسافت یک ایستگاه ساخته شود تا در اینجا بزنان اسب عوض کرد و امکان‌های واقعی در اختیار مسافر باشد. این ایستگاه را «چابارخانه» می‌نامند که

به معنی منزلگاه جابار است نه محل فرود آمدن و آسودن مسافران.

سفر چاباری

سوالنامه کے موضوعات عام اور دانش ورانہ مسائل پر تھکتے ہیں اور اس کے ساتھ ساتھ عام زبان پر بھی تھکتے ہیں۔ اس لیے سوالنامہ کے موضوعات عام اور دانش ورانہ مسائل پر تھکتے ہیں اور اس کے ساتھ ساتھ عام زبان پر بھی تھکتے ہیں۔ اس لیے سوالنامہ کے موضوعات عام اور دانش ورانہ مسائل پر تھکتے ہیں اور اس کے ساتھ ساتھ عام زبان پر بھی تھکتے ہیں۔

جایارخانه‌های شیراز تا تهران

یاد جویی دشت می‌وزید و کشتی نظامی سخت به این سو و آن‌سو تاب می‌خورد.

سفرنامه فورو کاراوا می ۱۵۶

یکشنبه ۱۱ آبان و بارانی ختابود، ۷۰درجه:

یاد جویی مانند دیروز می‌وزید. از ساعت ۳بعدازظهر جهت حرکت کشتی به سوی مغرب متغایر شد. کشتی از شدت باد تا ۲۶ درجه تاب می‌خورد.

دوشنبه ۱۲ باران، ۶۷ درجه:

یاد ششال شرقی ملایمی می‌وزید و از تاب و تکان بدنه کشتی تا اندازه بسیار کمشده شد.

سه‌شنبه ۱۳، ۶۴ درجه:

هوا بارانی بود.

چهارشنبه ۱۴، ۶۷ درجه:

باران گه‌گه‌گد.

باران بی‌بکر

پنج‌شنبه ۱۵، ۷۵ درجه:

بارانی که از چند روز پیش سر گرفته است همچنان دنباله دارد. این وضع هوا کار افسران کشتی و طوفان را به خصوص سخت می‌کند، اما ما افسران کاری ناشدنیست و حفظ از دریاگرنگی در رنج بودیم شب که آمد، سرانجام باران ایستاد و به عرصه راقم ملوانی در آنجا بود و چهارزاتر بر عرصه نشستیست و گفتوگو کردیم من چندین سخن شوخی و نکته خندناز گفتیم و اهل کشتی که دور ما حلقه رزه بودند همه به نشاط آمدند و خندیدند و رنج دریاگرنگی را کمی فراموش کردند.

قطر و طیب

جمعه ۱۶، پیش از ظهر باران و بعدازظهر ابری، ۷۳ درجه:

تیرین مشابه با آتش‌سوزی و مأمور جنگ دریایی انجام شد. عصر هنگام جمعی در عرش به شوخی و لطیفه‌گویی نشستند که کارشان بهار از دیروزها بود. بردمی که گره آمده بودند همه خندیدند.

شنبه ۱۷، باران، ۷ درجه:

باد غربی دشت می‌وزید. از دیروز همه بادبان‌ها را کشیدند و کشتی ساحلی چهار- پنج مایل

سفرنامه فورو کاراوا می ۱۵۷

دریایی بیش می‌رفت. از ساعت ۷ صبح امروز، بادل‌مانش‌خانه را به کنار انداختند و سرعت حرکت کشتی به ۵، ۹ ری (۳۸-۴۸ کیلومتر) در ساعت رسید. در ساعت ۳ در سوی راست سیمونان جویرو، پرووچوچو دیده می‌شد. گویا اینجا را اسیانایی‌ها کشف کردند و دو جزیره است، شمالی و جنوبی؛ به ترتیب به طول ۴ و ۳ مایل انگلیسی.

این هر دو جزیره غیر مسکون است و کوهی‌ها و دریاچه و سبز ندارد. جنگه و خاک صموری هم به چشم نمی‌خورد و همه طرف آن پررنگه و دریاگی شد است. عصر امروز هم مجلس شوخی و مزاح داشتیم.

یکشنبه ۱۸، صاف، ۸۰درجه:

سرانجام باران طوفانی بند آمد و هوا صاف شد و مسفران سرحال آمدند، چهاردها از شادی می‌درخشید.

دوشنبه ۱۹، صاف، ۸۰درجه:

عصر هنگام پروتوهای کشتی را خاموش کردند و بادبان‌ها را پرتافتند. شب باز [صبح آسمان و]لطیفه شنیدیم.

سه‌شنبه ۲۰، باران، ۷۳ درجه:

ساعت ۲ نیم دیگر، باران‌مانش‌خانه کشتی را به کنار انداختند.

فروز یا ناقلین

چهارشنبه ۲۱، باران متوسط، ۷۷ درجه:

مشران ساعت ۷صبح زوار کوچک‌تر در جهت راست سیمونان به‌چشم آمد. جزیره دشت چپ نوژن‌دناگا؛ نامیده می‌شود، نشان بود- سه مایل انگلیسی و افروشی رنگار و صوم‌توس آن‌را بسیار است.

 جاور- دشت راست را تاخشم که چه نام دارد و در پشت آن جزوهای رنگ رنگ دیده می‌شد که بخند کوهش با ارتفاع کبره، ماه‌کبره می‌رسد. اینجا همان جویه، تانوان (یا) فرما بود. در ساعت ۱ بعدازظهر از بار بار قرارگه، شرقی بوختان (*Botanah* یا) بودولشدا) و جویب کوت،*Keishan* (یعنی‌ماهی در زبان) گذشتیم. این نقاط همان است که افسران سیران ژاپنی در سال هفتم یعنی ۱۷۳۱ [از در میان دود و ده دل‌تله پیشتوری کردند و اینجا

سفرنامه فورو کاراوا می ۱۵۸

را از دو گله خود ساختند. در اینجا جزر گله و یوتج هیچ زویدستی و درخت به چشم نمی‌آمد. در قطعی که آب دریا به آن می‌رسد معلق و گله شد، شده است. گویا ارامشی منطقه جاده کبودیش همین حال را دارد. در اینجا هشت- نه کشتی دیدیم.

ژردنگ ساعت ۳ بعدازظهر رأس جویی جزیره فروز را در زدم و به سوی هنگ‌کنگ رانندیم.

پنجشنبه ۲۲، صاف، ۷۳ درجه:

میان فرم و هنگ‌کنگ بحریمایی می‌گردید و بادی که دریا را پرموج سازد نمی‌وزید.

هنگ‌کنگ

جمعه ۲۳، هوا یکجداست صاف، ۸۲ درجه:

ساعت ۸ صبح به ۲۰ مایلی هنگ‌کنگ رسیدیم. هیچتنگه کشتی پیش می‌رفت، ثوی آن از پاکژو و مرتب کردیم. از ساعت ۳ بعدازظهر کشتی در میان جزایر کوچک بعد از هنگ‌کنگ می‌گذشت. جزایر سوی چپ و راست تا کشتی فاصله شدگی داشت، در ژردنگین نقطه به مسافت نیم ری (۱ کیلومتر) و همه این جزای صموری بود و گوداوخت.

در جاهایی بره‌گی‌های همچون پرنگه دیده می‌شد. سنگ این جزای صموری از گره‌ها عازرا شب نوکارهایش است. ۱۱۰ در کنار، جزیره کوچکی دو کشتی دیدار کوچک‌معلق به چین دیدیم. در ساحلی اینجا یادگنی هست. در ساعت و ۴۵ دقیقه کشتی به ساحلی قرار گاه‌گیری دریای در جلوی شهر هنگ‌کنگ رسید و لشکر ادعاخت. پرچم انگلیس را بر سه دکل افراشت و با تلیک ۱۲ تیر توب ادای احترام کرد. از ساحل آواز گاه برخیزه انگلیسی (هم در پاسخ به همین تعداد تیر توب انداختند. در ساعت ۶ و نیم ۱۲ کشتی پیاده شدند و پس از دیدار تشریفاتی از کنسولگری (این، در محل فرانسه، منزل کردند و پروکوما نا اینجا ۱۵۹۰ مایل دریایی سفر کردند و ۱۵ شبانه‌روز در راه بودیم. کشتی پس‌این مسافت را معمولاً در ۷ شبانه‌روزی طی می‌کند. کشتی ما اینجا به باد مخالف برخورد و کند پیش می‌رفت و از این‌رو سفرمان حدود دو برابر این مدت کشید.

(۶۱-۶) Pyroxene -andesite، سنگی از نی-نکبکاو، Kanagawa می‌آید، و با آن لوح نام با سنگ گور و مانند این‌ها درست می‌کنند.

سفرنامه فورو کاراوا می ۱۵۹

حال و هوای تپیر

شنبه ۲۴، یکجداست صاف، ۷۷ درجه:

هنگ‌کنگ جزوهای است در ساحل کانگ‌تون چین، در ۲۲ درجه و ۱۶ دقیقه عرض شمالی و ۱۱۴ درجه و ۹ دقیقه طول شرقی، اینجا از بحر (بانت)، شهر گونگ‌تپو، ۱۲۰ مایلی انگلیسی فاصله دارد. دولت انگلیس به این جزیره حاکمی با حقوق سالانه ۴۰۰۰۰ یارند [– لورد آشرلیگان] و سسانه است تا بر سراسر جزیره حکومت کند. جمیعت این جزیره بر روی هم ۱۰۰۰۰ نفر است که از این‌ها چینیان پنج هزار تن اروپایی، هزار و سیست- سیصد هزار از اقوام مختلف گوناگون، و دیگران همه چینی‌ها. جز این‌ها برمی‌همد هم در گله‌های قلابی مزل دارند و همه صحر را بر روی آب زندگ می‌کنند. شسار اینان دانسته نیست و قایق‌ها و کتک‌های شناور بر آب ساحل زیاد دیده می‌شود و آلوده و دکل این شناورها کنار هم سان جنگلی می‌مایند. هنگ‌کنگ خیابان‌های پاکژو دارد و بیشتر خانه‌هایش سه طبقه است، و سناق شهر مظفر اروپا را به ذهن می‌آورد. اما چون این شهر بر کوه صموری و پرشیب ساخته شده، ظف یگی- دو خیابان ساحلی بر زمین صحر می‌رود. همه راه‌های دیگر در این شهر بسیار است، و شاری از خیابان‌ها با شیب بیش از ۳۰ درجه. همه خیابان‌ها مسکنگش‌ش شده یا از سنگ و آهک، مغروش و کوبیده، و هموار شده است. از این‌رو، در باران‌های تند، راه‌ها را آب بر نمی‌دارد و زمین لیز آلود و سست‌گنر نمی‌شود. پیداست که در سامنن خوب نگذاشتن معمار نمی‌تواند. اروپاییان از ساحل دریا تا پناه نامه کوه برای خود خانه ساخته‌اند. خانه‌ها تا چشم‌کار می‌کند، پایله روی همه این افتاده است تا جایی که به میان او سفید می‌رود. از ساحل که به سوی بلند نگه‌کردم یا از بالای کوه که به پایین نظر انداختم، در هر دو حال، چشم‌انداز غریبی داشت. سامنن بزرگی هم در این شهر هست که در آن انضباط شدید حکمفرما است؛ سیران حسینیه در آن دست‌ور و در حال آماده‌باش برای دفاعند. در تحقیقی که روز ۲۲ ماه مه سال ۱۸۷۹ انجام داد، پ. شسار نظایران این قرار گاه را چنین یافت:

رسته‌ها، قصر ازجهدار و سیران

مهمانی امپراتوری (ژاپن)یا، ۱۶۰۳

توجانه نیوآوردی (ژاپن)یا، ۹۱۳

هنگ‌تپست و چشم‌پایه، ۸۸۸/۱۵

رسته‌های دیگر، ۱۵۵۰-۲۰

توجانه (چینی)، ۸۷۰-

فراد در در صموری، ۱۷۰-

جمیع، ۱۸۳۴ تا ۱۸۳۷ نفر

سفرنامه فورو کاراوا می ۱۶۰

شسار فراد پایس، سواهی این لشکریان، چهارصد- پانصد نفر است.

جدا شدن هم‌راهان

یکشنبه ۲۵، صاف، ۸۰درجه:

 فرام حکم نگارگی که برای آقای به‌شیدا، رأس حیات مسافرت از وزارت خارجه (ژاپن) رسیده، مقرر شد که همه افراد حیات جز تسویدا، *Tsuchida Masajiro* تا این بندار با کشتی پناهی که به بندر بودیم در ساحل ایران می‌رود سفرمان را دنبال کند. سوده، *Sone*، *Itô*، هر دو سرهنگ دریایی، هم‌در اینجا از کشتی پی‌دا پیاده شدند. برای من خودی تکلیفی من نیستند و مستطرف تا سداک کل ارتش ژاپن جهت حکم کشد. از این‌رو، همچنان می‌خواهم که با کشتی نظامی خودی سفر را دنبال کنم.

دوشنبه ۲۶، صاف، ۸۱ درجه:

صبح به نشاندن آواز بلای که راقم این باغ را در شب، کوه ساخته و اینجا انواع نباتات گرمسیری کاشته‌اند. کشتی‌ها که به چشم می‌خورد، سامنن بسیار غریب بود و به هایت و نمای رسمی، بلند و رنگارنگ، برگ سبزمی‌پوش یعنی بسیار شاد کاکتوس- به ارتفاع کوه درختی همچو مانند که بر شاخه‌اش میوه زردی، بار آمده بود، درختی بارششده‌ای اینجا از درخت بیابان (۱۰) که چند ده فاصله مسون مانند که خود به جنگلی مانند است از آن دور کرده است. جز این‌ها، انواع گیاهان و درختان، شکل‌های بدیع دیدم که عجیب و غریب به چشم می‌آمد.

 بعدازظهر از آکای پیتس، *Pitman* انگلیسی دیدن کردم چون قرار است که فردا کشتی ما لشکر می‌رود و دیروز نمود، از کنسول و دیگر آشنایان اینجا عیاضاطفی کردم ساعت ده و نیم شب به کشتی خودی بر گشتم.

فر راه سنگاور

سه‌شنبه ۲۷، گاه‌باری، از گاه صاف، ۷۸ درجه:

ساعت ۱۱ و نیم صبح موزر بخار کشتی به کار افتاد و از هنگ‌کنگ راهی شدیم و به سوی سنگاور راندم.

 (۱۱) مکر (زن، در)، مظریان، فرهنگ گیاهان *Gajumaru* در ژاپنی.

سفرنامه فورو کاراوا می ۱۶۱

چهارشنبه ۲۸، صاف، ۹۲ درجه:

دریا می‌وج و آرام بود. از ساعت ۹ باران شد آمد.

پنج‌شنبه ۲۹، صبح بارانی و بعدازظهر صاف، ۸۰درجه.

جمعه ۳۰، بارانی، ۸۲ درجه:

در ساعت ۹ صبح، در مدار ۱۲ درجه و ۵۱ دقیقه عرض شمالی در دریا از زیر عبود آفتاب گذشتیم. بار اول است که به منطقه جاده می‌آیم. پیشتر تصور می‌کردم که روز آفتابی که عبود می‌نماید گرما ناخفای‌تر است. اما امروز بر اثر باران احساس کردم که از گرمای هوا نسبت به دیروز کاشنه شده است.

شنبه اول ماه مد، صاف، ۹۰ درجه.

یکشنبه ۲، صاف، ۸۹ درجه:

ساعت ۸ صبح که در دریای ژردنگ ۱۱۰ درجه طول شرقی و ۱۱ درجه عرض شمالی بحر پیمایی می‌کردیم، جزیره کوچکی پیش‌رویمان دیدیم. آسمان را که نگاه کردم، آفتاب کمی به شمال‌مایل بود. عصر امروز به دعوت فرمانده کشتی همه افسران در

مرثیه با هم شام خوردند. من نیز در این مهمانی بوم و سامانی بسیار خوش گذشت.

دوشنبه ۴ صاف، ۸۹ درجه.

نارنگه چینان

شنبه ۵ صاف، ۸۸ درجه:

بعد از غذا (نهار) پیش رویان پخت کشتی چینی دیدیم؛پنج هکتار کشتی ما به آن کشتی نزدیک شد. دو- سه چینی بک کرجی روگ را از کشتی‌شان پایین فرستادند و (بر آن نشسته‌ا و نشانان به سوی چپ کشتی ما آمدند. گویا درخواست آب و آذوقه داشتند. پس از ۲-۳۰۰ نفر ابرج و چهار- پنج نفر آب به آنها دادند، و آنان تشکر فراوان کردند و رفتند. با آن که کشتی‌شان را نمی‌فهمیدیم، از میان حرف‌ها حدس کردیم که به احتمال از تاج- کاینگ- (و به اطراف سنگپور می‌روند) و تصور کردیم که باید در این مسیر گرفتار موج و طوفانی شده باشند. همه بر این گمان بودند که آنان آب و آذوقه کم نیاز دارند و اصراراً برای این که چیزی از ما بگیرند آمده و درخواست کرده‌اند.

شرفابه غروب کرد؛ من: ۱۲۱

منظر شکفته در فردا

چهارشنبه ۵ صاف، ۹۲ درجه:

ساعت ۱۱ صبح کشتی وارد تنگه سنگپور شد. از سحرگاه در دردمست دریا خشکی را میان روشنی آب می‌دیدیم. که منظرهای شگفتی آرزو بود و چنین می‌نمود که زمین بر آستان بر شده‌است. میان خشکی و دریا خطی دیدیم که پنداری با گنج ریسر کرده‌اند. تصور کنیم که ۵ میل انگلیسی با فاصله داشتیم از این‌رو در افق جایی را که خشکی از دریا جدا می‌شود، نمی‌توانستیم ببینیم و فقط زمین مرتفع‌تر به چشم می‌آمد.

روزی که هوا پاک و صاف و روشن باشد و دریا بی‌موج، بر سطح دریا پهنه میان خط افق و ساحل بر اثر آفتاب در هوا منعکس می‌شود و به چشم می‌آید. به همین سبب است که رنگ آب که در دلا می‌بینیم و رنگ آب در پایین (که دیده نمی‌شود) تفاوت دارد.

این حالت دریا که در شمال به خاک آبی‌رود در رأس جویی شیخ‌پور ملاً واقع است، و در جنوب آن چند جزیره افتاده که فاصله‌شان با هم حدود ۳-۱۰ کیلومتر است. در ساحل هر دو سو تپه کوچک بردشت هست، و زمین‌های هموار هم جنگلی‌است.

جایی هم شبه نخل است، و درخت‌های اینجا به سرو زاپتی می‌ماند.

روز ۱۵ به سنگپور

در ساعت ۳ و ۴۰ دقیقه بعدازظهر به سنگپور که در یک درجه و ۱۲ دقیقه عرض شمالی و ۱۲۳ درجه و ۵۲ دقیقه طول شرقی جغرافیایی واقع است؛ رسیدیم. اینجا بندر گلی در مسیر راه دریایی است. کشتی ما از لشکر ادعائن در بندر پرچم انگلیس را با قلاب و قفل جانی افراشت و برای ادای احترام ۲۱ تیر توپ انداخت. از ساحل هم به همین لشار توپ در پاسخ شلیک کردند. ساعت ۱۳۳۰ میل دریاپی فاصله جنگ تنگ با سنگپور را در هفت شایانروز آمادیم. در س‌الهای کانسی Kansei دوره ادو، سال‌های ۱۷۸۸ تا ۱۸۰۱ م را از هنگامی که انگلیس با صاحب‌خوار اینجا شده؛ سنگپور رفته‌رفته رشد کرده‌است؛ زمین هموار و شهر وسیع و پاکیزه و جمعی نزدیک ۵۰۰۰۰ نفر دارد. از هر سو کشتی‌ها می‌آیند و در این بندر لشکر می‌اندازند. دولت ریویا حامی برای اینجا معین کرده‌است که پنجاه هزار نفر، اسیر جنگ حقوق دارد و بر سراسر سنگپور فرمان می‌داند. این‌ها شیار قوای نظامی اینجا هستند؛ چند نفر است.

شرفابه غروب کرد؛ من: ۱۲۲

ملاقات‌های کرجیان

پس از آن که کشتی ما به این بندر رسید، لشاری از اتباع چینه‌ها برای فروش هر چه می‌کردند، هر یک سوار بر کرجی و با دروزان نزدیک آمدند و هر یک به اصرار می‌خواست که از کالای این بحرم در این میان کسبی هم صدای می‌گردانند و برای فروش آرزو داشتند. این مردمان سنگپور و روی هم پستانی بارنگ و پستی کنبه، و قامت پند و استخوانی داشتند و گنگ‌نهی به یکدیگر می‌زدند و در دهان که خط تنگ کشیدی، گم می‌شدند. کرجی به سواد و ادب و آشنایی با انگلیسی‌ها که آنها خود سوار را نشد کرده‌اند کشتی‌ها را ترانسپند و شکاری از آنها کلاه گرد می‌بندند؛ و با پنج اسلحه‌شان گفتگو می‌کنند؛ است و در هر سوار با پاچه سفید یا سبزی به سر بسته بودند. همه به کسی هر چه می‌گفتند چندان‌تر نواک است. و با این حالت هنگامی که زبان سرخ شده از فرط **Arecu catechu** عود را از میان ل‌های سیاه بیرون می‌آوردند، هوشان به قول بیانی ۱۰۱ می‌شدند و هراس‌انگیز است. گویا آنان پیرو دین اسلامند، و کسانی از آنها که دست‌شان به دهن برسد ۲ یا ۳ زن دارند.

حاکم تازه سنگپور

پنج‌شنبه ۵ اری، ساعت ۱۱ صبح بران غمی آمد، ۸۲ درجه:

امروز صبح حاکم جدید سنگپور با کشتی پستی از طریق اشراف به اینجا رسید. این هو از اکثر غیر کانیبه انگلیس است که پامده‌های آن اینجا رسیده‌است. کشتی حامل برای او فرستاده گفتن به حاکم انگلیسی تازه از راه رسیده پرچم کشید. او به سه سوار دکل فراوانست، و در ۱۷ توپ مبارک‌شلیک کرد. در این هنگام باران کسی می‌بارید. از ساحل هم همین لشار، توپ نرب در پاسخ پاسخ آتش کردند. ساعت ۲ بعدازظهر همه در سفسر بحریه و دیگران به یک کرجی نشستیم و در **New Harbour**، که انبار زغال‌سنگ است، گرد آمدیم. در اینجا، پیمان شدیم. نشانای غمی کردیم. در اسکله کشتی‌سازی پیمان شدیم. و **Kammanbar** اسکله کرمیبه و به باغ نباتات، که گویا به فاصله ۳ میل است، رفیم. این باغ باغ هم ۲۰ شمشیر و توپیک ۱ میل راه است. مبلغ ۲ پوان (پامد پول چینی) برای کرابه کالشکه دادیم. به هنگام در این مسیر فقط کالشکه رسید. رفت‌وآمد مردم است.

(۱) پاشا در ژاپن، زمانی را که دستخوش عظم و خسد بودند به پاشا یا خولی یا میان روز ظاهر می‌شود، مانند می‌ماند. می‌گردد.

شرفابه غروب کرد؛ من: ۱۲۳

کالشکه‌چری‌های نریمان

به هر کالشکه چهار نفر سوار می‌شوند، محل مسافران صندوق مانند‌ای است که به هر چهار سو بچرخه دارد و سقف و سندی‌های آن همه از چرم و سیسار یا گرد است. اما بدفرای و بی‌انسی کالشکه‌چی‌ها به وصف نمی‌آید؛ آنها بارها با سواران ما بازی و تازگاری می‌کردند، آهم برای زیاده‌مطلی و حرص؛ و رفتارشان بسیار غیرتائنگیز بود. در کالشکه و میان راه مائل اطراف را می‌دیدیم که در آن دویکی همه با باطلای و نیز را بر کرده و جاده ساخته بودند.

در چپ و راست این مسیر نیز همه جا تزار و باطلای و میان نی‌ها و علف‌ها پو‌های ریشه بود و بر گیج همون صحر زرد که آبیوم رفته و پررنگ است، و جلوی دید را می‌گردد. چنان‌که پیش از آن قدم به کسی می‌رشتار نمی‌خود دید.

در عشایر و خانه‌های طایلی

شرفابه غروب کرد (۱۲۴ درمیان و خانه‌های حارای من: ۱۲۴

ن‌های ساخته شده در اینجا همه یا بر گرد باطلای و بر قطعه زمین‌های بارزقه پناذ شده‌است. این عاک مس‌خ‌رنگ است، چنان‌که گویی خانه‌های آیم فرم رسته باشند. این بدان، زمین بسیار حاصلخیز دارد که پونه و درخت‌های گردباگون و رن می‌روید و گل می‌دهد و همه در شاهه نهادهای فراوان می‌بینیم که چشندازدی مانند (ژاپن می‌سازد. درخت نخل که میوه بسیار از شادمان آن آریخته بود به نظر من بسیار عجیب است. و نیز گره‌های درخت میوه که برگش باد واز شکل و نشان مانند شاهده‌است. نیز درخت شادمنطری یا نه‌گدهای پهن و بزرگ که میوه‌اش همان شادمنطری به نظر می‌آید؛ و پرسته میوه‌اش هیچ نوع است، اما سرخ‌ها نیز نیست.

گوشش هم آباد است و در گ‌های سفید لایف مانند‌ای دارد، و با میوه بلوط عادی متفاوت است. جز این‌ها، گل و گیاه عجیب زیاد می‌روند از ششار است. درمیان اینجا پرگ‌های پهن دارد و چون زیر درخت‌ها را می‌رفیم همه دوروزمان سبز رنگ دیده می‌شد. هوایش مانند نیستان ژاپن است. و این درادروخت نه فقط شادت گردما را می‌گردد که چشم‌ها را هم هست.

بج مساحت

سر رمانان روسیانی دیدیم که گویا ۸۸۱ خانوار داشت و بام خانه‌هایش همه از برگ نخل پوشیده بود. جلوی دکان‌های اینجا میزی و میوه و چربی گردان چیده و بر بالای دیوار و سر در آن بر کاشه سرخ‌رنگ هرات‌هایی مانند پنج مساحت به خانه درآید و همه عیش‌شاهی یک‌جا نصب شود، نوشته شده بود. مردم اینجا همه از بهاران چینی هستند.

گویا سنگپور نزدیک ۲۵۰ هزار جمعیت دارد، که ۱۵۰ هزار نفر آن چینی‌اند. از اینجا

شرفابه غروب کرد؛ من: ۱۲۵

پیداست که چینیانی که در یی سود و معاشی به سرزمین‌های دیگر مهاجرت می‌کنند بسیاری. از کتب نباتات اثر دیلده مسر از ساحل دریا (۱) شهر سنگپور زمین هموار است (از اختلاف پست و بلند سطح شهر هتک تنگ)؛ و شهر وسیع و پاکیزه و مرکز مبادله کالا و شایه‌ای پرورق است. نیز چنین حس کردم که این گلی در ژاپن برای می‌شود این همه زود گفتش شگفتی‌انگیز است.

بار پیوستی به مهرانان

جمعه ۷ صاف، ۸۷ درجه:

ساعت ۱۰ نیم صبح در هل د اروپ **Hotel de Europe** یا آقایان پوشیده، پوگرهاما و دیگران دیدار کردم. آنها در ساعت ۵ صبح روز اول این سوار بر کشتی پستی (بعد از دیگر اعضای حیات) از جنگ تنگ روانه شدند و شب ۳-۱۱ این مانه به این بندر رسیدند. فقط ۵ شایانروز در راه بودند. در مقایسه دیدم که کشتی آنها به شایانروز و نیم کمتر از کشتی ما در راه بوده‌است.

بعدازظهر این‌روز به باغ آهای وانگ پوچینی رفتیم. آهای وانگشیرو سال‌های زیاد است که اینجا زنداگی می‌کند و پول و ثروت زیادی به‌همه زده‌است و کنسول (امضای روسیه و هم ژاپن در اینجا است. در میان باغ گللی در ۳ میل شمال شرق سنگپور کوشکی ساخته و از هر سوی آن حیاطان انداخته و در باغچه‌های اطراف چند صد گره گل‌های عجیب و نباتات غریب کاشته‌است. چند خانه دیدیم که درخت سادر گلی داده بود. آب و هوا (در سرزمین‌های متفاوت) اختلاف دارد، از این‌رو چنین زود شکفتن این گی‌ها شاید عجیب نباشد، اما در مقایسه با فصلی که این گلی در ژاپن برای می‌شود این همه زود شکفتش شگفتی‌انگیز است.

ندیمی بودا

پشت این ساختمان یک منظره کوهنک دوابی ساخته‌شد که تندیس مرطقی بودایی ساخت (ژاپن در آن نهاده بودند، که یکبار نشسته بیروم نام بودایی **Ksitigarbha** که اهل این آیان را خدای حافظ گودکان می‌دانند) بود. بر پشت این یکباراه این ارقام و حروف تر ششده را خواندیم: در دهان فوریه سال آن- el- **An** -۱۷۷۵ م (و پویش **Tushin**، روسیانی توکولی **Tokuai -mura** در نهان‌های **Nadachi -tani**، حوزه حکومت تا کاد- **Takada**، ولایت پوچیک **Echigo** اینهرمان کنونی نوب-چوچو **Nouchou** در (ایالت یی-گاتا- **Nigata**، (یه این ایالت، این یکبار ۱۶۰۰ سال قدمت داشت، یک طرف آبسیرجی با نقش سر ازدهم هم پشت این پیکر کاشته بودند. بر این هم نام سازنده چنین دیده می‌شد؛ کاکازای یا کاهی

شرفابه غروب کرد؛ من: ۱۲۶

در (آچین- چوچو- **Anjin -cho** در محله پویشانی **Nihon -bashi** در **Edo** (بر کیک کورمی). کسی این جایی جلب را در ژاپن یافته و خریده و اینجا آورد، و سرانجام به دست مالک این باغ افتاد بود.

فرمت از سنگپور

شنبه ۸ صبح بارانی و بعدازظهر آریه، ۸۵ درجه:

ساعت ۴ نیم بعدازظهر کشتی ما مانندن عایشان را به بحر انداخت و از بندر (سنگپور) روانه شد. باران ملایمی می‌بارید و آفتاب داشتند. غروب می‌گردد. باد خنکی که در عرضه می‌بارید فرح‌افزا بود.

یکشنبه ۹ صاف، ۸۶ درجه:

صبح به کوه آمده آذوقه شیخ‌پور ملاً در دست راست چشتم می‌آمد. نزدیک پکه- و روی چهار به هشت کیلومتر افران داشت. با کوه‌هایی که از کوه سر و سینه دیده می‌شد و ساحل آن دورعت بود. میان دو کوه مدح جزوه کوچک دیده می‌شد. هر جزوه از کوه یا نهایی ساخته شده و باره شکل و بر آن درختی بود. شبه کوه‌واضا ۱۰۰ م نظریه دیدانی بود. در سوی چپ مسیر، در دوستان افن، آب و آسمان و هم می‌پوست. خوار جزوه سوناکرا به چشم نمی‌آمد.

دوشنبه ۱۰ باران ملایم، ۸۴ درجه:

در سراسر این‌روز خشکی ندیدیم. دریا آرام بود.

شنبه ۱۱ اری، ۸۵ درجه:

کوه واقع در رأس شیلی جزوه سوناکرا در سوی چپ سمران دیده شد. کشتی مان کسی به سوی مغرب پیچید. بعدازظهر مدعیانی رفتن را که مواری حرکت کشتی در آب می‌رفتند، دیدیم.

۱۱) در ژاپن در روز جشن کوه کان، ۵ ماهه سه از قدیمی برای دور کردن ناخوشی و بدبختیالی از خانواده ی که فرزند کوچک داشته، خانه را با آویختن توب پا گویی که در آن آویزهای رنگارنگ ریخته بودند آرایش می‌دادند.

سفرنامه فورو کاوا می، ۱۲۷

جراوی نیکوبار

چهارشنبه ۱۲ کبی اری، ۸۴ درجه:

جهت سیر کشنی یکسره به غرب گردش کرد. بدخاظرهم در دوردست سوی راست مسرمان جزیره وزرگی بدیلم که رأس جوی جزایر نیکوبار بود.

پنج‌شنبه ۱۳ کبی اری، ۸۷ درجه:

باد شدید بود اما برآمدن موج کشنی ما را نلکان داد و تا روزه ۱۰ درجه مایلی کرد. شب طوفان در عرشه گرد آمدند و به بازی‌ها و سرگرمی‌های گوناگون پرداختند. این تفریح طوفان را از دلنگی و رنج دریاگر هفتگی به درآورد.

جمعه ۱۴ کبی اری، ۸۵ درجه:

باد غریب بسیار شدید بود و بدنه کشنی ما تا ۱۶ درجه به این‌سو و آن‌سو مایل می‌شد و فقط ۴ د ۵ کیلومتر از مسامت می‌فرست پیش برود.

شب تاریک و بیم بوج

شنبه ۱۵ یارانی، ۸۰ درجه:

باد متعطف از پیش رو می‌زدند سخت به بدنه کشنی می‌خورد و آن را تاب می‌داد، و باران هم شست پیدا کرد. پس نمی‌فرستیم به عرشه برویم. همه روز را توی کشنی با ناخوشی دریا گذرانیدیم. بار خوب بود که گاه نسیم خنک می‌وزید و زیورشم از عرق خیس نشد.

یکشنبه ۱۶ یارانی، ۸۰ درجه:

باد تله بی‌دبی به کشنی ما می‌گویی.

دوشنبه ۱۷ یارانی، ۷۸ درجه:

باد متعطف و هوای سخت یارانی توی کشنی را همچون شب تاریک کرد. امواج خروشان به بدنه کشنی می‌گریزد و طرف و اسباب در کشنی به این‌سو و آن‌سو پرتاب می‌شد و به مسافران می‌خورد. پوله موزر کشنی که ایا نلکان شدید کشنی بر اثر امواج و پلا آمدن مائه آن از آب پورن می‌آمد، در هر می‌چرخید و صدای جیبی مانند غرش دعد توی کشنی می‌جید.

فسران و روی عرشه ناظر حقییات نجات کشنی بودند و همه طوفان و همه دزدان را به دستور

سفرنامه فورو کاوا می، ۱۲۸

آن و به رقم خطر در میان تندباد و باران سخت بر دکل پا مرله با تمام نیرو کار می‌کردند.

این صحنه به میدان تور کوچک می‌ماند بود. چو نگار کردن به حقییات آنها کاری از من برسی‌آمد. اما همان بدن لالایی آنها به من روحیه داد و به شوق آورد.

سه‌شنبه ۱۸ اری، ۸۵ درجه:

باد کمی آرام گرفت و از نلکان‌های کشنی کاسته شد.

به سوی سان

چهارشنبه ۱۹ اری، ۸۴ درجه:

باد متعطف شست گرفت و کشنی را سخت نلکان می‌داد. این هوا از باد متعطف، در این چهار - پنج روز کشنی نخواست شادواری پیش از پنجاه شست قبل دریا می‌پیش بود. و اخیراً از نلکان‌گ که از بنادر سنگور بار گرفته بود داشت تمام شد. علاوه بر این، در زمان باد متعطف نمی‌گذاشت که به آب‌های بندر بروند اگر در جزیره سیلان رسیدیم پس، در مسامت بدخاظرهم امروز نشیون می‌سوزانیم و سنگان را به سوی شال غرب گذرانده و به مقصد بنادر تونکو مای در شمال شرق سیلان روانه شدیم.

در مسامت ۲۰ صاف، ۸۴ درجه:

مسامت ۸ بدخاظرهم دیگر بار موتور کشنی را روشن کردند و در دریا پیش رفیم.

جمعه ۲۱ کبی اری، ۹۵ درجه:

از صبح زود بادشلی از جزیره سیلان و جزیره کوچکی در سوی چپ مسیر کشنی به چشم خورد. در مسامت ۱۱ و نیم کشنی وارد بنادر تونکو‌های شد و لنگر انداخت. از سنگبور تا اینجا مسافت ۱۲۰۰ میل دریای را در ۱۴ شبانه‌روز پیوندم. در این مسیر یکسره باد متعطف و باران شدید آزارمان داد و در سخت‌ترین وضع گذرانیم.

تونکو مای

بنادر تونکو مای در ۸۱ درجه و ۱۳ دقیقه و ۱۲ ثانیه طول شرقی و ۸ درجه و ۳۳ دقیقه و ۴۰ ثانیه عرض شمالی واقع است، و بنادر بطنای حکومت انگلیسی هند است. اسکله آن

سفرنامه فورو کاوا می، ۱۲۹

جغایش هشت کشنی جنگی دارد. اکنون دو کشنی جنگی به نام‌های پورایس و اکلیپس Eclipse در اینجا لنگر انداخته بود. همان که کشنی ما در این بنادر شد یک سفطان دریایی از کشنی پورایس برای پرسوجو کردن از مقصد مسفرمان آمد و سعی را در اسکله برای لنگر انداختن کشنی‌مان معین کرد. حکومت این بنادر اکنون با آقای جیمز Jones سرپول انگلیسی است و گفته که در عینک طقم است. جمعیّت اروپاییان این بنادر سی و چند نفر است، و در این میان ۸ نفر و صدای سرباز هستند. ساکنان بومی بنادر پیش از بالند- ششصد نفر هستند. صق دریا در آب‌های این بنادر بسیار زیاد و چند جزیره کوچک در این‌سو و آن‌سو و در رف پنداشت پست و بند زاین در کنار دریا به رنگ‌های سبز و سیاه در آب منعکس می‌شد و می‌پوشان آن‌که در امواج بار تاب داشت. سفطان‌های گجرا می‌خواستند نیز در دهانه بندر و بالای تپه قله محکمگی هست که آن را ققط با غلت و خاک مسافه و حصار بسته‌اند. توب وزگی هم مسافت قدیم در آن‌جا است که گویو گره و پتاب می‌کند. گجرا هندی‌ها صد و چند ده مال پیش این قله را در کردند. در مسیر دانه این تپه که پیش رفیم، در جایی که خاک توی بندر پیش آمده است، به کارخانه کشنی‌سازی رسیدیم. اما در اینجا کشنی در حال ساخته شدن ندیدیم. گجرا این کارگاه فقط برای کارهای کوچک [عسری] است.

استقلال رایا و زنبور ها

سه‌شنبه ۲۲ کبی اری، ۹۶ درجه:

دیروز همان‌که کشنی ما وارد این بنادر شد کلاه‌ها بر سر دکل ایوه داندند و زنبور و حشرهای بالدار دوروز کشنی به پرواز آمدند. آقای سرخ و افرونی در ساحل جلوم می‌نمود و زنبورها و شاشدار دره‌خان روی تپه آواز بر داشتند. گویی که همه به استقبال آمده بودند. مدتی بعد برای کشنی گذرانده بوم و چو صدای امواج و آهنگ گوش خراش‌های شادین‌خانه کشنی صدایی به گوش رسید. بود و در آن توان و آشوب دریا که به کنار، اما و راحت رسیدیم صحنه‌ای چنین دلانگیز نپدیدم. باز آن‌که هوا بسیار گرم بود. خورشید که گردش مداوم یافته از شام و بر گدایی تخیل پوشانده بودند. که منظر پس صیب داشت.

مسامت ۹ و نیم صبح به کارخانه کشنی‌سازی رسیدیم اما اینجا چیزی دیدنی نبود. از اینجا در طول ساحل دریا و در دانه تپه پیش رفیم و از جلوی صدارت حکومتی گذشتیم و به حیایان اصلی شهر و سکنی اهالی بومی نزدیک شدیم. در این مسیر درخت تفل زلف، و پیدا بود که

سفرنامه فورو کاوا می، ۱۳۰

مردم اینجا از خرما غذای می‌کنند.[] پس در بارآوردن تفل و عتی و مسافران تمام دارند و با همان کوششی که ما [اینها] را در شالور کار می‌کنیم به نخلستان می‌رست. آنها اطراف نخل‌ها را پرچین می‌کنند و در دانه‌ها را با شام‌های خردار می‌پوشاند. و می‌فرستد که کسی از نخل بالا رود (او بوم ندانم) نزدیک ۱ چو (۱۰۰ متر) که بطور رقم و وارد کوچه و حیایان شهر شدیم. کلاه‌های مسکونی مردم پیدا بود و دیدم که این کلاه‌ها درهایی چنان گرفته دارد که ساکنان آن باید خم شوند تا توی خانه‌شان بروند. پام کلاه‌ها را تودمی مدانه یافته از شام و بر گدایی تخیل پوشانده بودند. که منظر پس صیب داشت.

لوح بنایی

توی ساختمانی چند جعبه جمع شده بودند، و صدایشان توجه را به خود گرفته و خوب که نگاه کردم دیدم که مسرده است. آموگار بیرون و به استقبال آمد و جعبه درس‌شان را برامی خواندند. همه تا گردان لوحی داشتند از برگ‌خرا که بر آن خط هندی نوشته بودند و چهارتا بر زمین و در جهت‌های مختلف (همه‌رو به یک‌سوی) نشسته بودند و درس‌شان را از این لوح می‌خواندند. شادگری یک دسته از این برگ‌ها از درس‌های گذشته به هم پیوسته بود. کنار آنها از امواج کرد، و نج شامه‌ای از آن گزارانده بود، و این دفتر را ورق می‌زد و بر گنجینه‌ای می‌خواند. چند تا از آن برگ‌های خرما که خط هندی از آن نوشته بودند خواشتم کردم و گرفتم و خواشتمی کردم (او بیرون آمد).

در شهر که گشتم، فقط ده‌کاهی مصلی‌فرشی و قله و تفل و سنگ و مانند این‌ها دیدم. آن هم به نهایت کج‌بافت اهالی اینجا به‌رحمت من و هدایا می‌گرداند زلفا نیز جیبش، و ققط پارچه‌ای به کسر بسته‌اند.

یکشنبه ۲۳ کبی اری، ۹۵ درجه:

آب اینجا بسیار بدامقم است و آشامیدنی نیست. پس از آب فقط که در کشنی درست می‌کردیم صرف می‌کردیم. میوه‌های مانند لیمو و موز و میوه‌ای که ایه نام دارد مردم محل به گری می‌کار می‌گردد و برای فروش ایه کنار کشنی می‌آوردند. این گری‌ها ت درختی است که در آن آب جعی گرفته‌اند و پارویی که سر آن به سطح مائه مانند است به کار می‌رود و تله می‌زنند. این قهر و پارویی آن به همان ایوه قدیم درست شده است. مصلی و صندل و دیگر صیبه‌های دریایی هم اینجا زیاد است.

سفرنامه فورو کاوا می، ۱۳۱

مکوی سرخ

یکی از مردم محل به منگو برای فروش آورد. این منگوها رنگ‌گ سبز و قشقی صیب و غریب داشت و کسی از هم‌زمان آن را نخرید. زیرا که برای [اینها] منگو از رنگش سرخ تیره بودند. من نظر برای تفریح و سخن این منگوها را خریدم. چو در آب باغ انداختم رنگش سرخ یک‌دست شد و هیچ غلظتی از منگو نماند. زاین داشتند و بسیار هم عیارش بود. به‌شور می‌گیم که تفاوت رنگ آن باید بر اثر تفاوت مقدار رنگ با صلاح دیگر در آب دریا و تفاوت طعم و آب هوا باشد.

درخت تفل

دوشنبه ۲۴ صبح صاف و صحر یارانی، ۹۵ درجه:

مسامت ۸ صبح به جزیره مودر رسیدیم. این جزیره بعد از بنادر تونکو‌های، و از جزایر کوچکی است که توی دریای انگلیس اینجا پیاپیگه دارد. این جزیره مردم را در زمان دزدان دارد و اینجا همه چهار کله و مسرت‌های آلوده می‌خوانند. ما همان‌در دره‌ای از خانه‌های افسری تپه آبا نشاندیم و باغ گل درست کرد و درخت کاشانک تا جایی گذاشتیم برای اقل قرارگذاشت. درخت جیبی اینجا دیدم که میوه‌اش از تپه و پوسن تا اندازنی شام و ققط تنش حدود یک پاند. و به انگلیسی Breadfruit نام دارند. [خوردن می‌شد و آن را در زاین موشی حکا می‌گرفتند. گجرا اگر میوه‌اش را کباب کنند، همان طقم موشی مچی زاین را دارد. می‌توان گفت که صدایان این مثل زاینی است که با درخت، تک‌چوب ریخی می‌گیرند. «۱»

همیانی جاکو انگلیسی

مسامت ۸ بدخاظرهم به دعوت آقای جیمز Jones، سر تپب اول دریایی و فرمانده این جزیره به سرای حکومت رفیم. در بیرون در صدارت تا توی باغ پانچ چراغ زاین Pandon, bonbon) که کشنی ما جلای کرده بود روشن شده بود. در اتاق بانایی موسیقی نوازم بود. دود، دانه زلفی ده و چند همیان زن و مرد به نام یارانی شدند.

در عرشه کشنی ما برای رونق بخشیدن به این همیانی آتش‌بازی شد. جشن عویش و همیانی بسیار گرمی بود. ۱۲ و نیم شب بخاظرهمی کردیم و برگشتیم.

۱) گئی‌بومیی تونو، جیمز (Ki ni machi o shojiru)، مانند، کوه گرفتن از آب، در مثل فارسی.

سفرنامه فورو کاوا می، ۱۳۲

سه‌شنبه ۲۵ کبی اری، ۸۹ درجه:

چهارشنبه ۲۶ کبی اری، در عصر یارانی، ۸۹ درجه:

روانه نشین از سیلان

پنج‌شنبه ۲۷ کبی اری، ۹۵ درجه:

چوون گرفتن و بار زدن زلفا رنگش از سرخ کشنی به انجم رسید. بود. مسامت ۹ و نیم صبح موز‌های کشنی به کار افتاد و از بندر روانه شدیم. زیرا آرام بود.

شاه وحوش

جلوی قطب‌وحوش که رسیدیم، میمون بزرگی دیدم با صورتی به رنگ‌د شگرف، که با چشمان گرد و بقلش به انسان بگذاه می‌کرد. برهم خود با پوست و دمی طلایی و خفاکار و دهنی بلند گریه‌ها که ممکن است جوانان به جلوی صورت رخته بود و فداوت و جیش را می‌شد از فریادش احساس کرد. چنگی هم بود، خوریدند. یوز در این بیاب‌وحش خرس بود که می‌گفت و خرگوش و روبه که به بازی سرگرم بودند. دانیلی از از همه جوان وحشی وحشت درشت

۱۱) تصویر ژانسی است و رای وصف ابوهی چوبی در مجبط.

سفرنامه فرورو کواوا می: ۱۷۸

دانشی بود با رنگ پشمی متشکل زرد و سی‌ی بختی که به سباهی می‌زد از سر و دوشش آریخته چنان‌که پنداری لباس پوشیده است. چشم این جوان مثل رعد می‌درخشید، و دهشتن چنان فرج بود که گویی می‌تواند معلقی چال در دوسه جهون بود. آرام خوریدند و ده چیه‌ها هم برسی زدندش. اما چون نوبه و صدآشایش برمی‌خواست، چنان سیهنگی به چو که‌ها را هم می‌رزانند. نخستین‌بار بود که این جوان را به چلشم می‌دیدم، اما به معرفت دریافتیم که همان شاه وحوش [شش است. به باغ [صوم] که وارد شدم، دیدم که مردم بسیار زیر خمرت‌ها دراز کشیده و خوریدندند. نه فقط یوز باغ، که کنار خوریدان‌ها هم خوریدگان زیادی بودند. از اینجا می‌توان تسبی مردم این سرزمین را دانست.

اقوام گوناگون شند

در اینجا اقوام مختلف با ادیان گوناگون و عادات و رسوم متفاوت زندگی می‌کنند. از این میانه اروپاییان، و پارسیان که در اصل ایرانیانی زرتشتی‌اند که در قدیم با آلمان مسلمانان گریختند و به حده پناه آوردند. ایشان در تجارت اسعادو برتر بازارند و شیاریان توانگرند و آباد و رسوم والا دارند، و برخلاف طحلی‌ها تربت شده و لطیف‌اند. دیگر بقایان، عرب‌ها، ترک‌ها، و چینی‌ها هستند. گرمی از یورمان اینجا هم دین اسلام یا مسیحی دارند.

آما، (مردم گوناگون که هر کدام ادب و عادت دیگری دارند نتوان را به شگفت می‌باشانند. در اینجا مختصری از ادب و رسوم و ره زندگی این مردم می‌گویم. هرکس از زن و مرد، فراره پازجهای از دوش به زو مثل می‌آورد و به کسر می‌بندد. این در حکم لباس است. زنان این پازچه را همچون چادری روی سر می‌باشانند. مردان جدا از این تیروش، کلاهی به سر دارند یا دستاری می‌بندند. پازچه تیروش زنان به رنگ سرخ یا چیت (شکار) است که در ژاپن آن را اسرامار) می‌بافند. تیروش‌شان درست به جلمایی که در قدیم در تنایس‌ها ساخته شده از ماروما یا دهرما ۱۹، در چین و ژاپن نشان داده می‌شود، مانده است.

خلل و خطال

همه از زن و مرد به نشان هندو بودن، عقال گردی، به رنگ‌د سرخ یا زرد یا سفید میان پشایی دارند. زنان زرد پینی یا گوش خود را سوراخ کرده حلقه زرگی از زر یا سیم از آن گذارندند، و

۱۱) از قدسیان بودایی، پایه گذار مکتب دَن در چین.

سفرنامه فرورو کواوا می: ۱۷۹

به دست و پاهایشان هم انگش و خطال بزرگ کرده‌اند. مرد و زن همه پازچه می‌گردند، و در عاف گرم‌ا و زیر آفتاب سوزان چنان در خیابان پازچه می‌روند که پیداست زرخ و سوزایش ندارند. باید بگویم که این رسوم مردم نازل است (در ژاپن این رگر پازچه نمی‌گردند).

ساخته ۸، هوا صاف، ۸۷ درجه؛

امروز هوا خیلی گرم بود و در خلل آسودم، و بخاراظهر در خیابان‌ها گردش کردم.

سکاهی جب سوراخ کُن

چهارشنبه ۹، هوا صاف، ۸۷ درجه؛

روحه سفر که شدم، پولی که که‌ها برداشتند بودم در کنشی اعیادی، سیردم، و چون هفته آینده سترم را به ایران با کنشی پستی دایم خواهم کرد، امروز رظم و زول خود را از ایشانند کنشی گرفتم. اما پولی که گرفتم همه پول نقره شد است که دربروه خورنده می‌شود. سکه‌ها زیاده و سنگین بود، و همه‌را داشتن و همه‌را بردن آن ناراحت، پس می‌درنگم آن را با پول طلای انگلیسی اسیم کردم. دو سه واحد پول در هند رایج است؛ بایکی «پای» که سکه است، و هر دوازده پای را یک «اکا»، و هر ۱۶ اکا یک روبیه است. یک سکه نقره رنگی با ۲ و دو شت روبیه تسیر می‌شود.

پنج‌شنبه ۱۰، کبی آری، ۹۰ درجه؛

نمادی نوشم و به ژاپن فرستادم. حمام گرفتم و گرما را از تن شستم.

هوا یابیدار

جمعه ۱۱، آری، ۸۸ درجه؛

در خیابان‌ها گردش کردم. اینجا مرز میان هوای صاف و آری نیست. هگامی که آفتاب مانند شست طلا در آسمان می‌درخشد تا گاهان‌ها را می‌شود و هر راگی می‌گردد. امروز هم باز که‌ها امر شد. تغییر هوا در یک تاتیه صورت می‌گیرد چه چنان که در رمی که در خیابان می‌روند چلوپری‌ها آسین لباس از شست باران پرآب می‌شود، اما آنها که در پشت می‌آید بارانی نمی‌تسند. این باران را در ژاپن تومو Shu-Uti می‌گویند. گاهی از این که در پشت آسب

۱۱) این کفه که امروز همچور بود، به کار نمی‌رود. گاهی از باران تند و رگبار است، در اصطلاح ژاپنی به شدی که آب از نو سوی کسب آب جاری می‌شود، برابر نوشه فرورو کواوا اجاری شدن آب از نو سوی کسرد.

سفرنامه فرورو کواوا می: ۱۸۰

می‌بارد (اما جلوی آب بارانی نیست) نمی‌دانم که روزی چند بار هوا چنین شد، دگرگون می‌شود.

شنبه ۱۲، صاف، ۹۰ درجه؛

یکشنبه ۱۳، کبی آری، ۸۸ درجه؛

در این شب به دعوت ناخداي کنشی اعیادی، با افسران ژاپن در عرته کنشی مهمانی داشتیم و بسیار خوش گذشت.

تیسروراده فروگین

شبه ۱۴، صاف، ۸۸ درجه؛

امروز از اکفی رامچندرا هدلی، که در ایران مقیم است، و در بیشتر است بگره‌ای آمد. که درخواست کرده بود عازم شوم، و به‌سخت او بگزاران فرستادم. با این مقصود که که‌ها بودند کنشی پستی پس‌فرا (از این بنشراورده می‌شود و فرار است که با این کنشی سفر نکنیم). اما در روی اتفاق، این کنشی باز به تعمیر پیدا کرد و به تعمیر گه رفت. پس، ۲۰ روز شبه حرکت خواهم کرد. کنشی پستی دیگر است که بخوام با آن بروم. از آن این‌رو تاجار به چند روز توقف شدادم.

اما دربار رامچندرا شرح می‌آورم، از مدعی است که پسر خواهم براندش (Ramchandra Naysam است که سال پیش شورش سیاهان را در هند رهبریشت. اما برای آنچه که بعد شد، همان یکسره، دروغ بود (او معلوم نیست که از پشت و تار گشت، او را چنگی در انگش) زندگی کردم و چندی پیش به دوسه پشت ایران را دیده‌بود. از این‌رو دولت ژاپن (او را برای مدعیان محات مغارت با اسنادم کرد و از این معلوم است) از آسین بازور گه، پایتخت روسیه را در زمینی دولت شد و به برهم آمد. و اکفی پوشیدا و با سفر اطمینی حیات را دید. علت این هم که امروز (برگه‌ای) خواستار به راه افتادند. این است که معرفی‌نامه‌های را که اوسو Enomoto در زیر درباری، به نامم صادر کرد، به اکفی پوشیدا میرسد. بودم تا به او (- رامچندرا) هشد، (او را با در اختیار داشتن این معرفی‌نامه خواستد بود اظهار وجودی نکشد).

ساخته ۱۵، آری، ۸۹ درجه؛

چهارشنبه ۱۶، آری، ۸۹ درجه؛

از افعال رایج است؛ اما در منابع راهنمای امثال چنین مدعی شده نشد.

سفرنامه فرورو کواوا می: ۱۸۱

پنج‌شنبه ۱۷، آری، ۸۸ درجه؛

امروز مستوردها و چیزهای دیگر منتقل به شرکت اوکوراگیمی Okura-gumi که کنشی پستی که پس‌فرا از بنشراورده خواهد شد. بار شد.

جمعه ۱۸، صاف، ۸۸ درجه؛

برای خمریت فردا آماده شدم.

نشتی به کنشی پستی

شنبه ۱۹، صاف، ۸۸ درجه؛

سامت ۸ صبح از فرماده نو «هی»، و افسران آن خدماتطلقی کردم و به کنشی پستی به نام سوکوترا Sokotra شستم. در این سفر، نخستین‌بار بود که از ژاپنی‌ها همراه جدا می‌شدم و با دیگران و هگنگان همسفر این کنشی، Indian Bridges Steam Ship Navigation Co. است. با ظرفیت ۲۰۰۰۰ تون، و حدود ۹۰ مایل طول و ۲۷ متر عرض آن است. کنشی در سامت ۱۰۵۰ نزدیک ظهر، لنگر کشید. در این هنگام سر نشیان کنشی «هی»، که دور از اینجا لنگر انداخته بود و تا نکان مداف دستمال‌های سفید خدماتطلق و با برافرم می‌گردند. همان‌گاه که آنها پاسخ از دست نکلان می‌دادند، کنشی پستی پیش می‌رفت تا جایی که رانجام برچم شمس طلوع که فر از کنشی «هی»، در اغواز بود از نظر تابیدند شد. می‌اختیار احساس دلگشای کردم. با بیرون آشتی کنشی با از بنشرا پستی، امواج ملاحظه خیلی بقند و نکلان‌های کنشی هم شدید شد، (زیرا که اکنون موسم باد موافق تاجاری ۱۱۰ بود. در این کنشی مسافران از هندو و دیگر قوام بودند و احوال و قافلهشان [آرام] غریب نمی‌شود.

شنبه ۲۰، هوا صاف، ۸۸ درجه؛

کنشی پستی نکلان‌های سخت می‌ورود، و به هر طرف که می‌نگریستم قطعه خاکی پیدا نمود.

دوشنبه ۲۱، صاف، ۸۵ درجه؛

امروز هم کنشی زیر سطح آسمان دریاسپاری کرد، و از اینجا دوباره آفتاب را در سوی جنوب می‌شد دید.

۱۱) به ژاپنی «یوه کی»؛ بادی که کنشی‌های تاجاری را در دریاها پیش می‌برد (ایمان هند و روم) در این فصل یاد اسامند از هند به روم می‌زد.

سفرنامه فرورو کواوا می: ۱۸۲

گره‌چی

ساخته ۲۲، صاف، ۸۵ درجه؛

سامت ۱۰ نیم صبح وارد بنشرا گرچه‌ای شدم. از پستی تا اینجا ۵۰۰ مایل دریایی و سه شبانه روز راه بود. این بنشرا در افراسی است و زیات پستی و در دهانه رود کوچکی که در شمال دهنه نام دارد و به دریای روم واقع است. اینجا در گوشه غربی دهنه انگشس و نزدیک سرعظ پشتری است. سوی چند دهانه این بنشرا به صخرهای کوچکی است و چهار- پنج کفه که توکن‌های که مأمور علات دادن با پرچم‌اند آن‌جا زندگی می‌کنند. پشت آن هم خانه‌هایی است، و نیز کارخانه کنشی‌سازی. این خانه‌ها- سبت، چهل تا نهمه، و کفه مانند است.

اینجا را اساورا می‌نماد، در سوی چند دهانه بنشرا، ۴ جزیره صخرهای کوه‌جست که Oyster Island برابر صاف خوراکی (آبادیه) می‌نود. میان این جزیره‌ها و تپه‌ها در سوی چپ و بگریزی است به طول حدود ۱۰ چو- (چو- فرج) در و میان بنشرا (چون مدافعای دراز دریا جلو آمده است. اما این جزیره مصنوعی و در حکم موج گیر است. در میان این رنگسان، شهری دیدم که گیساری نامیده می‌شود و پیش بنشرا شهر گرچه‌ای است.

شش- هفت کنگر لنگر انداخته در این بنشرا دیدم. در عرض در زمین نبود، و آفتاب باغ و می‌ناید و گرما بسیار شدید بود؛ پس هیچ حیل به گردش در بنشرا نداشتیم. در سامت ۸ و نوبت‌بید باد خوز گرم بود.

روزت خسوف در فورا

در سوی شرق، ماه که خسوف داشت نمایان شد و پس از اندک‌مدتی ماه گره‌های پان بافت.

با دیدن آن دانستیم که خسوف واقع شده است. پس تقویم ژاپنی را دیدم و در آن از خسوف کامل در این شب عهده بود. اینجا [گرچه] چند هزار ی با فرسنگ از ژاپن فاصله دارد، و اختلاف سامت میان این دو جا ۵ سامت- است، پس اندک گره‌های (ما آچه) که در ژاپن مشاهده می‌شود، و در تقویم ژاپنی نوشته شده است این اندازه، تفاوت دارد.

به سوی سلف

چهارشنبه ۲۴، هوا صاف، ۸۵ درجه؛

ساعت یک صبح به بندر لنگ رسیدیم. مسافت بندرعباس تا اینجا را ۱۰۸۸ میل دریایی می‌گویند. در لنگه هم شهر متصل به بندر است و تا ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ خانه دارد. در اطراف شهر چند درخت خرما داریم که از حاصلخیزی خاک بهره حکایت داشت. اما گرما بسیار شدید است. بناهای این شهر مانند خانه‌های بندرعباس است. ساختمان‌ها را در چند طبقه، به شکل پلار گشته و با آبنمای از خاک و رنگ و سنگ ساخته‌اند. آفتاب سوزان که به این ساختمان‌ها می‌تابد، نور خیره‌کننده منعکس می‌شود و باعث این‌ان به آن لنگه کرد. گرما ساعت ۹ صبح از لنگه رفته شدیدی و به سوری پوشیده‌رو شدیم. در میان راه، در سوی راست سیمدان، چند جریبه کوچک دیدم که در واقع توده‌ای از رنگ گرم و سوزان بود.

نوشهر

ساعت ۱۲، صاف، ۹۸ درجه:

ظهر امروز در جایی سایه در امر شد! کشتی حرکت را اندازد گرفتیم. و گرمای ۹۸ درجه (آزماهایت) را نشان داد. از اینجا شدت گرما در خشکی و در آفتاب را می‌تواند تصور کرد. در ساعت ۳ بعد از ظهر کشتی در فاصله ۳ کیلومتری از ساحل پوشه لنگر انداخت. این فاصله به این علت است که ساحل اینجا کم‌عمق است و با آسیب افت‌که به دریا پیش می‌رود و کشتی‌های بزرگ اگر نزدیکتر بودند به گل می‌خفتند.

ساعت لنگه تا اینجا را ۲۰۰۰ میل دریایی می‌گویند.

بندر همساران

با رسیدن کشتی، آقایان میکا، **Mikawa** و فوجیتا **Fujita** به کشتی آمدند و نامه آقای یوشیدا **Yoshida** را برایم آوردند. شنیدم که آنها در اوایل این ماه به اینجا رسیدند، اما کشتنی عبیدی، هنوز نیاشده است. از این‌رو، سه نفر آقایان یوشیدایا (اسم) _____ شرم

در ساعت ۳ بعد از ظهر با همراهان به خشک آمدیم و به خانه‌ای که آنها پیشتر اجاره کرده بودند وارد شدیم. طاق کباب کتوت منزل این است که در اینجا مهیالطاف نیست، و تصمیم گرفتند که خانه اجاره کنند و اسباب خانه و دیگ و ظروف خریدند و نوکری گرفتند تا که این مدت را بگذرانند.

سفرنامه فورو کاوا می: ۱۸۹

پیاده شدن به خشکی

برای اول بار از این سفر(ما را باز کردم و تحسین مرحله سفرم — سفر دریا) به پایان آمد. به یاد آوردم که از روز ۴ ماه آوریل که از زاین رفته سفر شدیم، سه ماه، دقیقاً ۹۵ روز. گذشته است و مسافتی نزدیک به ۷۲۴۰ ری (۲۹۰۴۰ کیلومتر) در دریا سفر کرده‌ام تا نواستمن به خاک ایران برسو. هنوز باورم نمی‌شود که این‌همه روزها در دریا گذرانده باشم. اما کشتنی حیدی کند پیش می‌رفت و نیز در هر کدام از بندر هاگ‌کنگ و سن‌گاپور و تری‌نکو‌مالی چند روزی بقیه گرفت. علاوه بر این، از بستنی به سبزی به سبزی نمی‌دانستیم که در چه مسیری برویم و قاشل کریمپ از این‌رو، ناخواسته، واقعی نشانتم چن این که به کشتی پس‌می‌باشیم. به این سبب و علت‌های دیگر، سه ماه یا زبسی از سال را در میانه قیاموس که آسمان و زیر آن‌همه جا است می‌گذراندم.

مقال سفر دریا

مسافت هر مرحله از مسیر سفر دریایی(ما را در زیر می‌آورد،

از یوکوهاما تا هاگ‌کنگ، ۱۵۸۰ میل دریایی

از هاگ‌کنگ تا سن‌گاپور، ۱۲۴۰ میل دریایی

از سن‌گاپور تا تری‌نکو‌مالی، ۱۲۰۰ میل دریایی

از تری‌نکو‌مالی تا بستنی ۱۰۰۰ میل دریایی

از بستنی تا کرچی، ۵۰۰ میل دریایی

از کرچی تا سقاده، ۴۴۰ میل دریایی

از سقاده تا سینگا، ۳۰۰ میل دریایی

از سینگا تا بندرعباس، ۱۲۰۰ میل دریایی

از بندرعباس تا لنگه ۱۰۸۸ میل دریایی

از لنگه تا پوشه ۳۰۰ میل دریایی

جمع مسافت: ۷۲۴۰ میل دریایی

 		(۱) فوروکاوا جایی که آب و آسمان یکی است، نوشته که اصطلاح ژاپنی است برای میانه دریا.
 		سفرنامه فورو کاوا می: ۱۹۰

روش پوشه

چهارشنبه ۳۰ صاف، ۹۵ درجه:

بندر پوشه را از ایران نوشه می‌خوانند. اینجا در ۵۰ درجه و ۵۰ دقیقه و ۳ ثانیه طول شرقی و ۹۸ درجه و ۵۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه عرض شمالی جغرافیایی واقع است. در سر باریکه‌ای از خاک است که از سوی ایران به خلیج فارس پیش می‌آید. به سوی شمال غرب امتداد پیدا می‌کند. تاریخ بنیاد شهر و مرکز آن‌رو و تجارت(شاید اینجا به ۲۰۰۰ سال می‌رسد. در ۱۰ دسامبر سال ۱۵۸۹ قشون انگلیس این بندر را گرفت و تا سال پس از آن، ۱۵۸۷ در گفت و گوهایی صلح میان دولت‌های ایران و بریتانیا به نتیجه رسید. اینجا را در تصرف داشت. این آبادانی از بندر عرب است. و نزدیک ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. این شهر را از دریا که لنگه کردم چندان برع نبود و دیدنی نمی‌شود که بر پد پنا شده است. اما جنوب شهر پیشتر زمین پست است و اثر زیر آب دفن این سوری شهر در هنگام مد دریا پیداست.

بار، برج و خیابان

برای بندر شهر به یک‌ک مل و سه ربع انگلیسی می‌رسد. آن جانب شهر که رو به خشکی است حصار و قلعه ساخته شده. از خلعت است. در میان این حصار در چند جا صحرای تپ به شکل گره یا چار گوش ساخته شده و در آن سه جانب شهر هم که رو به دریا دارد در فاصله ۵۰ یا ۶۰ کیل(حدود یکساعه درخ) برجی برای دفاع ساخته بودند که اکنون ویرانه است و متروک. عرض راه در مرکز شهر فقط هشت پا به شاکر (حدود ۵۰٫۵ در) بود، و کوخی و گذر آیشنه از خاک‌ریزه و مدفوع سوزان، اینجا و آن‌جا هم استخوان چارپایان مرده و لاشه گند، گریه دیدم. می‌شد. آفریگی میجه و زانگی این منطقه به اندامی است که به وصف درمی‌آید.

جایی هم بود که برای اندام راه می‌پاید از میانه فرساند (از دوری گورها) عبور کرد. نیز در این شهر از جوی و صحرای آب حیوان ساخته شده، و مانند این‌ها (که از اجزای ساختمان‌های شهر است) اثر نمی‌بینیم. چراغی هم نوری و گذار را در شب نور روشن نمی‌کرد. ساختمان خانه‌های اینجا با خشت خام یا مسطح ساخته شده در دریا دریا (است. باهمه همه هموار است و کاهگل‌پوش، و از دورون ساختمان که از بلکان عاکی بالا می‌رود به پای می‌رسند. شبیه‌ای تابستان از دوری پای پدر هرادی (آزاد) که خاک است می‌گزارند، یا که در کنارش از آن سرپناه یا بالاخانهای می‌سازند و از گراهای اتاق در شب به اینجا پناه می‌آورند. در شهر خانه و ساختمان عرب و چشنگیری نندیدم. خانه‌ای هم که به امداد گرفته بودیم به فرامادی بود که از در ورودی که وارده شوند و از چند پله عاکی بالا بروند به دور- به اتاق کیف و آشیانه خانه

سفرنامه فورو کاوا می: ۱۹۱

می‌رسند. طبقه اول این خانه در واقع جای نگهداری مرغ و اسب بود. طبقه دوم جلوی ایوان‌ها، ایوان مانند یا معموره روی‌بازی داشت که همان با مسطح بود. هررب که می‌شد، بر زمین نمی‌نشتم تا شام بخورم، یا در جایی که مسلقم (آسمان) مسطح‌تر بود می‌خوابیدم. یا که به پشت‌بام می‌رفتم تا در جای شگفت‌ناخشتر باشم. گرین که زندگی چهارنشینم دارم به راستی که این حال و گران غریب بود.

حکومت پوشه

پوشه حاکمی دارد که نظم و اداره همه شهر زیر نظر اوست. (دولت ایران) در اینجا کارگزار امور خارجه هم دارد که او با فرنگی‌ها در ارتباط است. حکومت پوشه متعلق به اتالی‌افراس در شیراز است، و حکومت اینجا را از ایران (دربانگی) می‌باشند. این شقال را تاکنون با پرداخت مبلغی می‌خوانند. تا رگی‌ها از این رویه کسی خط‌نند شده و از نقد نمی‌دانند، اما در اثر عدالت و شجوهی که معمول شده، این وضع هنوز یکسر، از میان رفته است. همین‌جا که در کشور چین، کار گران امور خارجه را دستگاه حکومت از تهران، که پایتخت است، می‌فرستد، و او فرستاده و تابع واقعی (افراس) در شیراز نیست. اهالی این شهر آینه‌های زانمادی گران‌گاز از ایران و عرب و ارمنی و دیگر فراتند. کشورگشای ریتانیا و شنبه خط مت‌گراف انگلیس هم در این شهر هست. شمار اندکی هم جبار فرنگی از انگلیسی و هندی و دیگر ملتها اینجا ساکنند. مدله قلام صادرات شامل ترکاک و خلعت و حیوانات و اسب و فرش و قالی و عسکندار و گلاب و انوریه و داروهایی گیاهی است، و واردات از این بندر بیشتر خرما و نوشات‌فراز و چوب و شکر و کاهله و نس و نس آهن، سیرده. چهارده کشتی بزرگ که در کنار ساحل قلا کالان ایران و هندوانه به این بندر رسیده‌اند دارند. اما می‌گویند که به تا رگی خط کشتیرانی پس‌نی انگلیس حوال قلا کلا در انحصار خود دارند. از رده است. جر آن سفاین کوچکی هست که در کنار تجارت (سرسرین‌های اطراف خلیج فارس)ند. هیچ مدنی طراز و طرح فرنگی در اینجا دیده نمی‌شود.

بازار و نوبخانه

بازر، این شهر علاوه بر بازار الحکومه و گمرک خانه و مکتب‌الطعام و بناهای اداری دیگر، دو فرا گاه لشکری دارد که یکی سربازخانه و دیگری نوبخانه است. غرات این فرا گاه‌ها بر روی هم به سیدقت نظر می‌رسند. این بازار گاه‌ها در فاصله پهنه- شصت کیل (حدود یکساعه درخ) از منزل جاری حیات ما واقع است.

سفرنامه فورو کاوا می: ۱۹۲

سربازان همه لباس کوتاه کشتی که از پارچه پنبه‌ای نخی‌رنگه است و به قواره (زیروپنوم نظامی) آفراده بسیار چن‌خوردند، می‌پوشند. اما این سربازان قدوقلمنی رشید دارند که مناسب حره آنهاست. آنها انگلی ای (با فولاد) مارچ دارند که به هنگام گور **Geweer** (۱) که در قدیم در هلند درست می‌کردند شبیه است، اما درون و بیرون فولاد این هنگامه سراسر رنگ‌نند و چنان آسیب دیده است که قابل استفاده نیست. این طعمداران را از پنج طرف فراقی که حاکم پوشه به نگهداری منزل ما گذارده بود درماتده و گرفتند. امروز ساعت ۴ بعدازظهر آقای اکبر خان کارگزار امور خارجه به دیدنم آمد، و پس از مدتی گفتند گر باز گفت.

کرلی سوزان

چهارشنبه ۲۹ ژوئیه، صاف، ۹۸ درجه:

اینجا بعد از گرد مسافت و گرند است، و لری در آسمان نیست که سوزان سوزان خودنید را بطر گود، پس در روز (از زیر آفتاب) نمی‌شود از خانه بیرون رفت. امروز ساعت پنج و نیم صبح که آفتاب هنوز بالا نیامده بود (لاخی کرلی کردم تا گرمی دورود شهر بکشد از خانه تا خانه تا آمدند و حدود یکساعه (۱۰-۱۲ در) طول خورد. بام به محل دوربینگی سفر که بعد از دورود است. رسیدیم. به آن‌سورم و در آن‌سورم در صحرای شهر که اطراف را رنگه کردیم، همه‌ما سربازی از رنگه (پایان راه) به چشم آمدیم، در آن میان به فاصله چند روزی رسیده بودیم. ۱۰ کیلومتر (تقدیم یکساعه درخ) فراقی (بندل) بود. ما سیر کشیده بود. و در سبیل ساحل شرقی بود. چند کاهل دره، یکی دو مدهکده متروک باهاگیری دیده می‌شد. این صحرای ۳۰-۳۰۰ یکان (حدود سه و نیم تا چهار کیلشده) داشت و مرغ به شکل بی‌معمور یا چار گوش در میان آن ساخته شده بود. در میان که پیش‌تر رقم فقط از روی اثر بامی آدم و چالیدای می‌شد. مسیر راه را باز کردیم. در میان‌ها رفته، که تا آن‌جا که چشم کار می‌کرد، سرخ‌رخت می‌شود و آبادی بود، و رز استخوان‌های درازکند شده چارپایان رقیی و مسافتی حدود ۳ ری (۱۱ فرسخ) که پیسدم به جایی رسیدیم که زراعت داشتی دیده می‌شد. سراسر اینجا کشتزار و چالیز حداثه بود.

چاد و جرج

در این زمین‌های رنگار باز و در هوای گرم و سوزان، کرک‌های آب باران نیست، و به دست آوردن آب برای کشتند کار بسیار دشوار است. از این‌رو، در چندجا چاه زده‌اند تا آب آن را برای کشت و زرع به کار آورند. گوردی این چاه‌ها ۴-۵ کیل (۸-۹ فرخ است) در بالای آن.

سفرنامه فورو کاوا می: ۱۹۳

هر مرغی کار گذاشته‌اند که طرح چرخ چاه (ژاپنی) و یا گرداندن آن دولی را که در پوست (از و گوسفند) درست شده و به ریسمن بسته است تا به تله می‌فرستند. این دولی پوستی (مشکات) حدود دو شاگر (۲۰۰ سانتیمتر) قطر دارد، و به آب که برسد بر می‌شود و آن را بالا می‌کشند ...

یکس سر دیگر ریسمن که به چرخ پیچیده شده به گوری بسته است که در بالایی که از کنار چاه در زمین کشیده‌اند می‌رود و طب را می‌کشند و نقل (یا مشکات) بالا می‌آید و این آب به معرایی که تا پانی زراعت کشیده‌اند ریخته می‌شود. با این شیوه می‌فرشند حداثه باز می‌آورند.

این ابزار و وسایل آب پرآوردن از زیرزمین ابتدایی است، اما نشان می‌دهد که مردم اینجا می‌توانستند تا راهی و شامیری (روی زراعت و زندگی) در کنار آوردند. از حندوله این جالبتر گریف و خوردم، گوارایی و طعمی داشت که بهتر از آن نمی‌تود. آب در ایران معمولاً شادی‌سنگ دارد، و آب صاف و گوارا کمتر به دست می‌آید. از این‌رو حندوله برای مردم صغنی است، و در بنار آوردن آن صغنی دارند.

چاه یهینی

آبی را که در مزل پوهیروان مصرف می‌کردیم از جایی به نام چاه یهینی در فاصله ۵ میل انگلیسی در جنوب این شهر می‌آوردند، یهینی آب در این اطراف است، اما وقتی که می‌خواستیم تیر را صابون بزنیم کف نکرده و از اینجا پیداست که سنگ‌ها ملاح زیادی دارد.

آب آبشارسانی در هم از این راه‌های دور در پرست گرفتند (- سنگ‌آبی آوردند. آب را که در مکتب ریخندن آن را به راحتی بر پشت لایح، یا هر مکتب بر دوش یک زن باربر، مسخر گهان (که هوا چندان گرم نیست) به شهر می‌آوردند. از این‌رو قسمت آب بسیار گران در می‌آید. آب خوردن را هر مکتب، که حدود ۲۰ تو زایی (۴۶ لیر است، به یک‌ه‌ف‌ق‌ن که برای ۲۰ ژان است، و آب برای مصارف دیگر را سه مکتب به یک‌ه‌ف‌ق‌ن می‌فرستند.

چندی که در اینجا آسودیم آفتاب همه‌اگون بالا آمده و گرمای روز تسخیل‌ناپذیر بود پس سر اسب را بر گرداندم و از طریق دهکده مانعگری منفذک و متروک به شهر و به مزل باز گشتیم.

سنگسنگ

ساعت ۸ شب، بار دیگر با آقای مارستون Marston رئیس شعبه شرکت انگلیسی تگراف دیدن کردم و با آقای دانیل Daniel بارزگان انگلیسی ملاقات داشتم. در این دیدار سنگ سنگ دیدم که از جزیره میان دریا به نام شقم که میان بندرعباس و بندر لنگه است می‌آورند و

مفرانه فرور کارد می: ۱۹۲

این سنگ یکدست سفید، مانند جواهر شفاف، و صیقل‌پز سخت است. شکل آن هم مانند تکه بلوری است. گفتند که اگر روی این سنگ آب ریخته‌اند، حلق نمی‌شود (و از هم باز نمی‌شود).

ملک ایتلار بوشیر

نیز شنیدم که در میان ۱۲- ۱۳ تاجر حصه ایرانی ایجاد، تاجری حاجی‌بابا نام مست ملک ایتلار دارد. «حاجی» جود نام نیست، و مسلمانان این خوان را پیش از نام کسی می‌گذارند که به شرف افعالی زیارت (آمدن)باز حضرت محمد یابی این اسلام ملک در عرسان تاتل آمده است. مردم اگر تنگش چندان هم نداشته باشند، باز به زیارت جمع می‌روند، و گشتی هم هستند که چندبار به مکه رفته‌اند. رسا به رسو هر کسی که همه را زیارت کرد، دهه‌ها خوان باشند، «حاجی» بخیر نامش می‌آورند. چنین است که در میان اترتات، و بخاطر کلی مسلمانان، کشنی که حاجی خوانده می‌شوند بسیار زیادند. این نمونه نشان می‌دهد که در اسلام در افکار و زندگی مسلمانان نفوذ بسیار دارد. از سوی دیگر، روی سنگ را با یونان این رسو (فرهنگ) می‌توان تصور کرد.

جمعه ۲ آرت، صاف ۶۶ درجه:

ماهی تازه چندیم. در واقع ارزش ماهی خام را از دسس لوبیا (سویا)فروردم و خوردم. بهترین مزه ماهی‌ای بود که در عصر چندیدیم.

هوای ترمی

شب ۳ صاف و بادی، گرما ۶۴ درجه:

امروز هوا پریاد بود اما چندان گرمایی و به و عیار و رنگ و رطوبت در هوا آبیخته بود. هوای داغ که به پرستم می‌خورد چنان بود که جلوی مرور و ماشین‌های ایستاده‌ای، و به خصوص شرحی سخت آرزنده بود، چنان که قسم می‌گرفت و تحمل آن را نیم دشوار بود.

تنبیه در سیرازخانه

یکشنبه ۵ صاف، ۶۲ درجه:

غروب هنگام بلای نام رقم ۶ تا گرما بگریزم. از اینجا تری سیرازخانه دیده می‌شد. دو سیراز را برای تنبیه تیرایی می‌زدند، اما دور بود مسافت. حالات آنها خوب دیده نمی‌شد و

مفرانه فرور کارد می: ۱۹۵

همی اندازده بود که بود که یکی را روی زمین و دیگری (خون‌ناخته)دو به پشتش شلاق می‌زدند. این تنبیه را (معلقان انتظار) بطوری صفت سیرازان‌امرواسی کردند (آنها نباید تنبیه آنها بشنود) در اینجا دیگر سیرازان همه بالای بار که خشک‌تر است رفته و به شامی می‌مرگم گفت رگی بودند، و چنین می‌نمود که فکر نمی‌کنند که این تنبیه و شلاق زدن ربطی به آنها داشته باشند.

دوشنبه ۵ صاف، ۶۲ درجه:

مذنبه ۵ صاف، ۶۲ درجه:

شنیدم که در اینجا تا حدود یکصدسال پیش مردم صومعه کافط را نمی‌شناخته‌اند [۱۲] و بر پرست گرفتند یا برگ درخت و مانند این‌ها می‌فرستند. از کلنگی که در سزمین ترک (صغنی) کافط را در کرده، وبقیغه آن را به کلر بودند. اما هنوز با کافط صغنی آشپزی ندارند. گویا کافط هنوز از اروپا می‌آید. از این‌رو کتاب هم در این مسکنک نمی‌فرستد چاپ کنند، و کتاب‌ها را به یهینی می‌فرستد تا چاپ بشود.

بازار شهر

چهارشنبه ۱۰ صاف، ۵۵ درجه:

شنیدم که امروز صبح یک کشتی از بحره رسید. عواصم بدانیم که آفتی پوشیدها و مهرانان لو را این کشتی برگشته‌اند. یا به پس به بندر رنهم و رسیدیم. معلوم شد که نیندهاند. پس برگشتیم و در میان راه از بازار گشتیم اینجا هم مثل سزمین شهر اثر کر خربه را بازار می‌نامند، و بازار خود مدهای است. بازارهای گند شکل دارد و گذر آن خیلی تاریک‌است و تکنه‌های گمان گذر و سوق چیزهای گوناگون به نمایش و فروش گذاشته‌اند، مانند پارچه و اثر و اسباب و گریشت و صند و دیگر اینجا چیزی نیست که تیران بافت اما سراسر آن تاریک‌است و گیش است و پیرید مد شمام را آزار می‌دهد، چندان‌که نفس کشیدن را دشوار می‌کند. (این گذرها پرترند و پرصداست، اما نمی‌توان گفت که در اینجا روشن و فراقایی هست. برای نمونه، از سیرازخانه فقط باخچان و عیار داتن، و از میوه‌ها هم جز حندوله و خربه و انگور نداریم.

انگور، میوه یهینی

انگور در این سزمین مغرب و مشهور است، و انگور شیش‌آبی از همه بهتر. این میوه را بسیار ارزان می‌فروشند، و با آن خوب می‌تود تشنگی را فروشانند. سیردنگ و دانه گرد است و کیم

مفرانه فرور کارد می: ۱۹۶

هفته با آن نوع انگور که دانه از فراقی و عوش است (و ما می‌نامیم) یکسره غلات دارد. گشتی در شهر و عیاران آدم و به خانه برگشتیم. آب مودا نوشیدیم و چندی آسودیم.

فران کروی

پس از شام به ایران روبروی بالاحاه که عسکرتی بود رفقم با گلدک جیجینی آن پایین، درگهان، پیدا شد که می‌آشنند و دست می‌زدند و آواز می‌خواندند. کوی و درودیور آن از نو مشعل‌ها که آنها با خود داشتند، روشن شده بود. بالای‌هم رفقم تا صبح را بهر پیغم خوب که نگذرد مردم دو طوق کشیدیم که دو گفتند و ۶-۷ هندوه (چراغ (آزور) روشن بر سر می‌فرستد. راهبیاریمان در ریم‌های دو تا پنج نفر به دنبال هم می‌رفتند و پرامون آنها کشنی مشعل به دست را در روشن می‌کردند. در میان آنها پیران و کزکان هم بودند که با جیجیت هم آوازی می‌کردند و می‌فرستند. به دنبال همه آنها رفقای لاهی را که کسب زرگ هم برای مشعل می‌کشید بارش کرده بودند، می‌کنید. این صحنه برایم بسیار صعب نبود. گویا در آن تونگی‌ها در خانه‌ای هموسی بود و این‌ها برای شرکت در جشن می‌فرستند. در این دلایت رسم است که هر گاه در خانه‌ای هموسی باشد به فقط عوش‌نویسان که دوسنان و آشنایان نیز هر یک عودنی و توشابه بر سینی می‌گذارند و به آن خانه می‌روند و هموسی و عروشن می‌نمود و آواز می‌خوانند، و پیدشان عروشن را شن می‌گیرند. در ایام حادی شراب نوشیدن مع شری دارد و هر کسی که از این حکم اسلامی تخلف کند چوب یا شلاق می‌خورد و سیاست می‌شود. ایوا گویا پادشوشی و سرمنشی فقط در جشن هموسی یا مناسبت‌های خاص مناجاز است. ۱۰۱ نیز شنیدم که در اینجا دخوان به هانت مانگلی که برست شازرشان هموسی می‌کنند. تصور می‌رود که، به احتمال، هشت سالگی را من بلوغ (اختر) می‌داند. بیشتر شنیدم که من ازدواج در نواحی گریسمو پیرایتر از نواحی سرمد است. با این همه، ازدواج دختر ۸-۹ ساله قریب به نظر می‌آید.

پنج‌شنبه ۸ صاف، ۶۶ درجه:

از راه رسیدن گوارایی

جمعه ۹ صاف، ۶۶ درجه:

کشی پس از ساعت پنج و بعد عصر آمد که کشنی حقی به این بندر رسید. پس یک کتی کرمی

(۱) این هم نشانه‌ای از ناآگاهی مفرانه‌نویس به اصطلاح اسلامی است.

مفرانه فرور کارد می: ۱۹۷

گریف و ساعت شش از نیم از ساحل روانه شدیم تا به جیدی بروم. اما چون کشتی ۵-۷ میل انگلیسی دور از ساحل لشکر انگشته انداخت و راه دور بود، به آن نرسیده آفتاب فرورفت و تا ساعت نه و نیم هنوز نخواستیم تری از جیدی بنیم و به این کشنی برسیم. پس با بی‌میلی تمام راه بازگشت پیش گرفیم. این رفتیم بپهروه بود.

شنبه ۱۰ صاف، ۶۶ درجه:

ساعت سه و نیم صبح برخاستم و ساعت چهار و نیم (خور آفتاب زده) به کرمی نشستم و به کشنی جیدی رفقم با ناخدا و دیگر افسران دیدار کردم و از آنها شنیدم که جیدی روز ۴۶ مد ژوئن از یهینی روانه شده و سه روز به مسقط در عیاران عرسان رسیده و دیروز هم تونیک این بندر لشکر اداشته بود.

جیدن هساران

ساعت ۹ صبح از جیدی روانه بازگشتن شدیم و ساعت ۱۱ که به خانه رسیدیم بی‌درنگ برای تیرب دادن کارهای جیدی به دفتر کارگز خارجه رفقم و چون به مزل آب آسود دیدم که آفتاب پودیدا و یونکوما را بخداد برگشته‌اند. راجعندرا (مترجم صغنی حیات)در راه‌های میان بخداد و روانه‌های باتل گزارا راجهران و زمینی شد. پس در آن‌جا توقف کرد و گویا تا یک‌ه‌ف‌ق‌ن دیگر به اینجا برسد.

یکشنبه ۱۱ صاف، ۶۶ درجه:

امروز پریم ایران را در کشنی جیدی برافراشتند و از این کشنی ۶۱ تیر توب (به رسم دیدار از این بندر)داخشدند. از خاک ایران هم [۱۲]توب به نتهان عیار برتاب شد. در دار الحکومه اینجا پریم ژان نبود. پس بر اثر درخواست حاکم پریمی از کشنی به آن‌جا اعانت دادند. من هم به عیارانی در ساحل علی مکان کردم. این صاحبان خانه آقای هم Hozz بود و یک اتفاق آن را به من واگذاشت. این حیات در زمینی به مساحت ۴۶ کی [۱۰-۱۲ متر مربع] بود، یا اقل‌های در اطراف و دامنه‌ای با ۲-۳ درخت و سوزنکاری در میان آن و جای خدای بودا اما در این چندم گویترین خانه می‌نمود.

آفتاب سوزان پدیر

امروز گرمترین روز خود را در این بندر گذراندم و چون تونیک دریا مزل داشتیم، چنان بود

مفرانه فرور کارد می: ۱۹۸

که در در دیگ (چرسان) آیداخته‌اند. به جایی آفتابی که نگام می‌کردم، چندم سیاسی می‌روند و گرما چنان سخت بود که وسایلی اتاق دستم را می‌سوزاند و از شدت دافنی فریاد هم نمی‌توانستم بکنم. دلنگام که آفتاب داشت فرومی‌رفت، در دریا شام کردم و یک گرما را از این دور ساختم.

دیدار با حاکم

دوشنبه ۱۲ صاف، ۶۷ درجه:

ساعت ۹ صبح برهنگان یگو Ito (تاج‌های جیدی و سرگروه سانه‌جیمه Samejima و دیگر افسران کشنی پیداه شدند، و هر ساعت ۱۰ صبح به نامداد آقای یوگوما یاگوریچی Yokoyama Magochiro لقب نمود. سفارت امریکا (کمی اعانت کارگز امور خارجه با حاجی محمد پاهان حاکم بشنوم هر بار الحکومه دیدار شد. پیش از روانه شدنشان برای این ملاقات، از سوی حاکم به رأی اسه سری با زین و رنگ ارغی فرستاده شد و هر یک از ما را یکی از این اسه‌ها نشنیدند و با گام آهسته به دار الحکومه وارد شدند. ولید خیابان که شامپه فزنان و آموران حاکم، حدود ۱۰ نفر، آمده و پیش‌پس می‌می‌رفتند و مردم را از

سر دامن‌ان دور و راه باز می‌گردد. با این ترتیب به دار الحکومه رسیدیم. اینجا در واقع سامطی‌بی بود که جلوی آن سه هزاره توب به دیدن گذاشته بودند. چون این توب‌ها دورکن داشت، کفایت آن را نمی‌شد دیدا اما به یلین توب‌های کچه (از کارخانه) بود. در فاصله این توب‌ها و سامطل دریا ۹۵ یا ۱۶۰ پیچی رو به دریا و پشت به سمیر ما به صف ایستاده بودند. آنها ششتر ایرانی داشتند و با تفنگ پیش‌نگ و به ما نای احرام کرده‌ا اما تعهیدیه که چرا پشت به ما ایستاده بودند. به جلوی دار الحکومه که رسیدیم از اسب پیاده شدیم. اهل محل اشخاص کرده و ازدام و سرودیادی آزارندمی، چندان به وصف درنی‌آید. راه انداخته بودند. از در حیاط که وارد شدیم و به راست پیچیدیم، یکنان حاکمی بود که در پای آن ۱۲-۱۳ مریز پیاپی صف کشیده و تفنگ به دست برای نای احرام ایستاده بودند. از یکنان که بالا رفتم حاکم خود به استقبال آمد و ما را به اتاق دعوت کرد. اتاق پیاپری می‌باشد چندان اسباب زشتی نداشتند، چونکه اتاق‌های درنگی، اما در سادگی آهنگ گویایی نبود. حاکم چهل و چهار- پنج سله می‌نمود. قای سله می آستین پوشیده بود و کلاه سیاه به سر داشت.

پس از اسلام و اسلامی‌سی، به شربی از شهر خرما (که مانند شربت آب‌انارنج گواراست) و پس از آن با قهوه و نهار پیاپری کردند. این سه نوشیدنی (شربت، چای و قهوه) را در ایران برای رسم به مهمان تعارف می‌کنند. در این میان سرپیچه ۱۲-۱۴ سله‌ای آمد و نشست، و گفتند که:

سفرنامه فورو کاوا می: ۱۹۹

فرزند حاکم است. کمی شلشیم و آن گناه خداصطفی کردیم و باز کشیم. امروز عصر باز به دریا رفتم و آب‌ستی کردم و گرمی روز را از تن زدم.

چهارشنبه ۱۲ صاف، ۹۵ درجه:

ساعت ۵ بعدازظهر به کنسولگری انگلیس رفتم و با کاپتن مک‌لایور Captain McIver کنسول دیدار کردم.

نمایش امته

جمع، ۱۵ صاف، ۹۵ درجه:

دیروز سوه انتمه‌ای را که بازرگانان ژاپنی با خود آورده‌اند در بالاحانه موزلانه به نمایش گذاشتیم تا تعار ایرانی و انگلیسی و دیگران بینت و نظر دهند. فرنگی‌ها این اجناس را بی‌اندازه تحسین کردند؛ اما بازرگانان ایرانی گری، که جلوی آن نهفیدند.

فرمای آزارنده

جمع، ۱۶ صاف، ۹۵ درجه:

نمایش نوشتم تا به معین پارسلم. عرق از سرورویم می‌چکید و کاغذ و قلم را خیس کرد. گرما بی‌اندازه آزارنده بود.

شنبه ۱۷ صاف، ۹۸ درجه:

هوا بسیار داغ بود. حرارت در میان شب به ۹۵ درجه رسید.

یکشنبه ۱۸ صاف، ۹۷ درجه:

گرما چنان سخت بود که هیچ کار نتوانستم بکنم.

ماخواد در میان رودان

دوشنبه ۱۹ صاف، ۹۸ درجه:

ساعت ۱۱ صبح راه‌پهناد را گشت. گرما به بازگی حدود ۴۰۰ شوری عرب به کشتی پستی انگلیسی به نام حلیله در دجه نزدیک پایانی باطل شده و در این حالت تعدادی کشتی گهواره خورده و نیز سه مسافر درجه سوم آن کشته‌شدند. اشخاص اعراق با سیاحت و حکومت

سفرنامه فورو کاوا می: ۲۰۰

ترک‌ها (از عثمانی) به شعله پرداخته و بارها شورش کرده‌اند و نزدیک بغداد هم بارها زد و خورد روی آمده است. نیز دریاوه رودخانه افسری می‌گویند که هنگام رسیدن آتاتان بریندا و صرافان به بغداد اینجا و آنجا بر خودهای کوچکتری روی نموده و حاکم بغداد به حضور رفته و عرواست. بود که مردم (به نصیحت ندان آرام کند) اما اطفال آنجا در سرانجام می‌روند. پس درانی گشت که حاکم در مراجعتش به کشتی حلیله نشسته است، به آن حمله کردند. اما او، در سخت خود، به کشتی دیگری گشت و به سختی از مکه جان بدر برد. گرما این شورش از آنجا پیدا شده که حکومت ترک (عثمانی) اوزبک را نیز شکار گذاشت و بر بالاحانه افزود. است

ساعتیه ۱۰ صاف، ۹۸ درجه:

فرمای چمنی

چهارشنبه ۱۹ صاف، ۹۷ درجه:

هوا سخت داغ است، امته صلا هم که شب شده گرماي هوا ۹۱ و ۹۲ درجه پیاپی زیاده است.

در این هوا برای تمام بخاریم. نیمه‌های شب روی باد فتنه تا مگر تا گرما بگذرد؛ اما شرمی همه تنم را گرفت و لایسب همه خیس شد. حال ناخوشی پیدا کردم. پس صان روی بام چار زدم و آنجا شام‌دم. پس از این‌همه رنج و آزار دیدن از گرما و نوبت نهار، هوا دگر عوالم برده و ده که آفتاب چمنی از سوی شرق بالا آمد. در خواب و بیداری موجه گشتی آفتاب نبود و سرم را به آنجا گرداندم. پس خون شدی بالا آمد و خوبند داغ شدند، و در همین حال از گرما مرغ می‌ختمم. هرامان را با یز به توی اتاق آمدم. اما اینجا هم آفتاب در پنجره فر می‌آمد و حتی کوبه داغ بود. جای دیگری نداشتیم که بگریزیم و از گرما سخت بفرار

۲۰۰م

مهمانی و آتش‌باری بر عروته کار

پنج‌شنبه ۲۲ صاف، ۹۷ درجه:

ندار که مهمانی دهان برای انگلیسی‌ها و ایرانی‌ها تمام شد و با چند نفر از دعوت‌شدگان در ساعت ده و نیم صبح به باقی‌بخاری کوچک نشست تا به کشتی هیوید انگلیسی‌ها. مانند سرهنگ روسی Ross مع‌کدام دعوت را پذیرفتند و تابعدار شدند. خود فکر کردم که آنها نسبت به فرساده‌دان (از ملاحظه ندان آرام کند) اما اطفال آنجا در سرانجام می‌روند. پس درانی گشت. آمدند، و در این میان اکثر کار کار امور خارجه، فضل‌الله خان یاور دوم، حبیب‌الله خان رئیس هکزارخانه، دو یازگان کسب که سمت کنسول ترک (عثمانی) را

سفرنامه فورو کاوا می: ۲۰۱

داشت. آقای تالوکTholuck مشق‌دی و بیگ مرد ارمنی. نیم ساعت ماندند به ظهر به کشتی هیوید رسیدیم. بر عره کشتی پرچم‌های کنسول‌های مهمانان را برافراشت. آنجا را آرایش گه‌گاه‌گون داده افواج مسلح پیاپری آمده ساخته و زیر خدا را چینه بودند. از کشتی به آب‌های نزدیک آن توب انداختند که بهمانان نشانا کردند و شمن پرچم و سرودی بود.

ساعت ۳ بعدازظهر که از کشتی به قایق آمسیم (با یازگرمیم) چندین خیابان آتش‌باری انداختند، و مهمانان همه شاد شدند و به هیجان آمدند و تا مدتی گف می‌زدند. ساعت چهار و نیم به موزلمان (در بندر) رسیدیم. بعدا شدیم که کشتی هیوید آتاکندمانی پس از بازگشتن ما بیاکان کلبه و از این بندر رفته شد.

فرمای آتش‌بارکن

جمع، ۲۳ صبح آری و بعدازظهر صاف، ۹۸ درجه:

امروز صبح دیدم که آفتاب زیر برده آری پنهان بود. پس از رسیدن به خاک ایران نخستین‌بار بود که هوای آری می‌دیدم. در ساعت ۵ بعدازظهر با همراه واداشن راه‌پهناد را کنسول ترک (عثمانی) دیدن کردم. در راه بازگشتیم خواصم سامطی‌بی این بند را بینیم و به آنجا نزدیک شدم. در همین هنگام سربازی دیدم که از خیابان آمد و از شکفتی که میان حصار فراگه پیدا شده بود به درون رفت. این حصار پیرامون سربازخانه نبود. و صنادی (دیواری) بود که اتاق‌های سربازها را جدا می‌کند. قلم دیوار ناله‌ای در زاین (از این دیویر) از شکاف که به درون بوده، اتوی سربته هستند (و به راستی می‌توانند در جایی بنشینند یا عورادگ و نوشیدنی بخورند. شکاف پیدا شده در دیوار پناه تا لایقی حصار می‌رسید و راه آموشده معمولی برای سربازان و دیگران درست کرده بوده چون یکی از فراول‌های نگهبان موزلمان که همراهم بود دید که سربازی از این شکاف به درون رفته، اتا کازی نکرد. به دیدن این وضع فکر کردم که ما هم از همین شکاف توی سربازخانه برویم. اتا کشی که در پای حصار رفتم، دروازه ورودی سامطی پیدا شد. دو سوی آن قورل ایستاده بود. آنها به دیدن ما که نزدیک می‌شدیم پیش‌هنگ کردند و احرام گذاشتند. در اینجا موجه شدم که دروازه اصلی سربازخانه همین است و از شکاف پیدا شده در دیوار کتمز رفت‌وآمد می‌نود. (اما دشمن از این شکاف زیاد و برای هریک از ۲۰۰ سرباز این فراگه یک‌بار شکاف دیوار و سربینه با خانه‌های قفرانه که زیر یک سقف طوای مشترک شورانی مانند ساخته می‌شود.

به راستی این دره‌های پشنی، چه زیاده بود؛ توی فراگه رفتم و از یکنان حاکمی راه بالاخه را در پیش گرفتم، و جلوی اتاقی که در بالاخه بود با فضل‌الله خان یاور دوم و دو

سفرنامه فورو کاوا می: ۲۰۲

افسر دیگر ملاقات کردم. چندی به گفت‌وگو گذراندم و بازگشتیم. این سربازخانه حدود ۵۰ کی (۹۰ فرا) طول و ۳۵ کی (۲۱ فرا) عرض داشت، و هر جانب حیاط آن اتاق‌های به هم پیوسته (مانند بالاخه) ساخته بودند. هر اتاق به اصطلاح حدود دو و نیم کی (۱۰۰۰ متر) مساحت داشت. در این اتا که از گزی راه مایل طاقی دیده دیگر می‌توانند او را به عصری بگیرند. در عده مجاز زبان صیاده (جمعاً) محدودترین نیست. در تقسیم اموال صورت هم زبان فرانزدان این دو دست از زبان (فرزدان) حاصل از (زواج مطلق و ازواج موقت) تفاوت و تمایزی نیست. و ۱۸۱۰ و تمایز

مهمانی کار کاوا

چهارشنبه ۲۴ صبح آری و بعدازظهر صاف، ۱۰۶ درجه:

فرد روز ۲۵ این مدام از این شهر روانه عیوهام شد تا تا طی کردن چند صد دری، به فرسنگ در کوه و بیابان به تهران، پایتخت ایران. وسمیر امروز در کار قهوه برای سفر وپیوید ایازگرا، خان کار کار کار امور خارجه به خاطر دعوتان کرد. پس تعارف زده و نیم به ضامان رفتم و نظار گذاشتم که در آنجا به شیوه ایرانی از ما پیاپری کنند. اما پیاپیش فرنگی بود و برپایان ناگهی گویی نداشتند، چو این که ملا-لفظ خوراک پلو و خورشی با برده‌های گویا-گون که به ناله (ژاپنی‌ها) گوارا است، دادند. یک خورش شورنگ بود، چنان که سوپ سیب‌درد از زاین، که با (ژاپ) اشل و گوشت آماده شده و ترش‌مرد خوش‌طعم بود (ا-فستجان).

رسم چندشوری

پس از غلظه چندی گفت‌وگو کردیم، و گفتند که مرمان ایرانی (مسلمان) همه برای حکیم جواز اسلام می‌توانند تا پهنادار بگردند، و پس از طاقی دادن هریک باز می‌توانند به جای او (زنی دیگر بگیرند (و در زمان واحد می‌توانند چهار زن داشته باشند) محدودیت نقد در این اتا که از گزی راه مایل طاقی دیده دیگر می‌توانند او را به عصری بگیرند. در عده مجاز زبان صیاده (جمعاً) محدودترین نیست. در تقسیم اموال صورت هم زبان فرانزدان این دو دست از زبان (فرزدان) حاصل از (زواج مطلق و ازواج موقت) تفاوت و تمایزی نیست. و ۱۸۱۰ و تمایز

(۱) این تأکید بود که کار کار کار کار (ژاپنی است که در رسم آنها) کسی با زن دومی می‌تود. هر چند نداشتند (و از چندشوری مجاز نیست)؛ در حالی که زن شرمی تازه فرزدانی که از زن دوم بیانه از مرد توب می‌تود، از زن شرمی هم بیشتر مال عورت را فرزند اول می‌د و حکمت این ترتیب این است که زونت

سفرنامه فورو کاوا می: ۲۰۳

در ارت فقط این است که پسر دیوار دعوت می‌د. کوهان این که مرد ایرانی که (مانند) دیوار حصار، یازگرمین هریک از چهار زن مجاز باشد. در مدت زندگیش می‌تواند ۱۲ بار جلش عروسی بگیرد. چه رسم و عادت حبیب و غریبی

نظاره کار سامطی‌بی

یکشنبه ۲۵ صاف، ۱۰۰ درجه:

ندار که عروست به انجام رسید. ۱۵ سرفاقل تا شیواز اعلم، کردیم. قور دایم که قافله‌ها را (از راه مشکلی) به شیف بیورند و خودمان با یاز را (۱۸۱۰ متر) به قایق بنشینیم و به شیف برویم و از آنجا سفر مشکلی‌مان را آغاز کنیم. با این تدبیر، دامن‌ان حدود ۱۰ مای انگلیسی کردند می‌شد. بعدازظهر روز چهارم صبح تا از نوک‌های روز کار کار امور خارجه و دیگران آمدند و درخواست انعام کردند. این رسم ایران است، پس به هر کدام از این نوکان و قورل و نوکان موزلمان چند، دره و نظر دادیم. لباس نازکی دربر کردم و دو- سه تک لباس و عروهای لازم دیگر را هم در چندان کوچک‌تر چرمی با خود برداشتم؛ و دیگر نکته‌های پوشاک از لازم راه مانند لباس زیر و جوراب و حوله و کفش - در موشنی یافت شاز جای دادیم به گونه‌ای که همه را می‌شد بار یک سلفاقل کرد. لازم ضروری و یزول خرج راه را در عورجن موشنی زین نظامی از (زاین) آورده و مردم گذاشتیم. قشقه آب وشرچ (عرق ژاپی) را از دوش (پشت) پانجه به کمر بندیم و گوشت ماقبله شیر ی به پا کردم.

صرافان سار

ساعت ۲ بعدازظهر از صاحب‌خانهام [Hotz] خداصطفی کردم و به کرخی نشستم اما در این فصل ششت گرما می‌خیزهنگام می‌بود؛ راه پیود. پس می‌بایست چند سامطی صبر بکنیم.

همسرنام پوششدا ماسامارو، یوکیهاما ماگاچیپورو، گوتو ایبارو، فوجیتا تاکاجی، میگاوا، چوزاویرو، شیوجی‌ما ماساهیرو، آئیموتان طویاشی اراتی، دام‌ساتنار (استادی) و توکوشی احمد لغاتانی و چند کس دیگرند، که بر روی هم ۲۰ نفر می‌شود.

ساعت پنج و شیب بدخافظه شتاب اعداد کرجی به پندار را باز گردید، و به سوی دریای آرام بادبان فراراشیود. ساعت ۸ بدخافظه به شیب رسیدیم ساحل اینجا کوه‌قلع بود و

خانه‌ده پراکنده نشود.

سفرنامه فورو کاوا، ص: ۲۰۴

کشتی کوچک که نمی‌توانست به خشکی نزدیک بشود، کرجی‌دان و کسان دیگر پیاده شدند و در آب رفتند و کرجی را پیش بردند و توکم به ساحل رنگاراز دینک شدیم، اما هنوز نمی‌توانستم از کرجی به خشکی پیاده شوم؛ پس هر یکمان با یک بسته اسباب سفر بک توبت به قایق کوچکی نشستم و به کرانه رسیدیم، اینجا فقط یک کاروانسرای حشت و گلی خراب بود.

کازولن در صیقل

بیرون این کاروانسرا چند ده شتر و صندوق‌های بسیار دیدیم. این کازولانی بود که انتظار بالا آمدن ماه را داشت تا به راه بیفتد. ما همه زیر آسمان برسانه بر زمین نشستم و شام خوردیم.

۳ چارواتار را که با قاطر‌ها پیش از ما رسیده بودند، تعجب زدیم تا بارها در پشت قاطر بنگارند و منتظر ماندیم تا ماه درآید. پس از چندین ماه از پشت کوه شرفی بالا آمدند؛ شهاب‌سریا ایستادند و قاطر‌ها سخت به صدا درآمدند. ساعت را که دیدم ۱۱ شب بود. پس، هر کدام از ما سوار قاطر شدیم و قلم در راهی که به ساختن حدود ۸۰۰۰ یاری (۴۲۰۰ کیلومتر) در کوه و دشت و رود پیش‌رو داشتیم، نهادیم. بعد از میان برمه را تا چشم کار می‌کرد روشن کرده بود. از رنگاراز برپه‌ه و طوفی که زمین آن به ساحل پس از جزر دریا مانند بود، گذشیم. چند ری که پیش روی به زمین خاکی خشک رسیدیم. در این شب تاریک هیچ چیز دیده بودم؛ فقط ستارگان روشن دنب اکثر را در پیش روی می‌دیدم. به خود فشار می‌آوردم تا که به پشت قاطر خولیم نروم.

جائو و نعلشان

دوشنبه ۲۶ صاف، حرارت را اندازه نگرفتم.

ساعت ۴ صبح از کوهی که پیش‌رویمان بود سینه‌ده شد. سر زد، در دامنه این کوه چند درخت دیدم. میان دامان باغ و باتل‌های کوچک و دود و در اینجا کمی گزغور گزغوم و خود را با آن سو گریدیم. ساعت ۶ صبح از کنار دهکده‌ای گذشیم که نعلشان خرما داشت با چندین‌داری بسیار زیبا. اینجا جاده‌ای می‌گذشت که تیرهای شگرفی در مسیر آن دیده شدند. بود. از اینجا گذشتیم، آفتاب بالا آمد و باران تازه رزم و از همسفران پیش‌اندام چند ری (— فرسنگ) که رقص، در ساعت ۹ صبح، به کاروانسرای برزان رسیدیم. فاصله پیش‌رو از اینجا را ۸ فرسخ می‌گرفت (یک‌سج فرسخ برابر حدود یک و نیم ری (زایی است). همین سفرنامه فورو کاوا، ص: ۲۰۵

که در اینجا از قاطر پیاده شد، سر چاه رقص تا آب نوشیم. گوزانی این آب پرامنس همچون شربت قند بود.

کاروانسرای برزان

کاروانسرای برزان بسیار وسیع و قاعیر بود. هر آن ۲۰۰ تا ۳۰۰ کی [حدود ۱۴۰ تا ۱۵۰ متر] می‌شد؛ از آخر ساخته شده و پیرامون حیاط برج آن سراسر اتاق برای مسافران و اسطبل برای چارپایان بود. میان حیاط کاروانسرا سکوهای چارگرمی بود. به بالاخانه سرور کاروانسرا رقص و هنرهای دیگر و (با خوردن آن) آشپزم در این میان را یوکیهاما که زیر کرمه و هوز رسیده بود، هدایا آمد. که نشه بود. که یک همه سفرنام فوجیتا تاکجی، در ده چاه چارگزارگی و دناوش شده و بدخلان است؛ و خواسته بود که زود آدم و آب قاعیر گم و برستم تا به حال از برستم. پس، درنگ کسی را فرستادم.

آشنای آتش‌بار

در این میان که حدود ساعت ۱۰ صبح بود، یک تندی گرفت و هوا ناگهان از رنگ تیره‌تر شد. از گردا در هوا آتش می‌بارید و رو به سوی باد آتش شد. قش قشند. تا حدود ۱۹۹ هزارمیل؛ از آشنای می‌دهند؛ قاترواز سید در فوگ آن تا این درجه بالا آمد و آتشبار در دهکده داشت که بالا رود. باد گرم و شام می‌وزاند؛ گویی که از زمین و هوا آتش می‌بارد. هیچ کار نمی‌توانستیم، یکسج، جز آن که هر گز به آتشی پناه نگیریم؛ از آتشی باد گرم و سوزان کمی در میان شام در تصورم نمی‌گنجید که چنین روزی را در زند می‌بینیم. چه گمانی از آتشی‌ها در قلع و قمع شرفی از آتین حرف می‌روم و شرم و خجاست تا توفی آتشی‌ها یکسج، پس آب می‌نهد، اما در هر حال ناخ اینجا، برعکس گرمی آتین، حرفی به پوست تن نشیام. کافند زایشی هم که که هوز داشتیم خشک شده بود و قلاقی می‌کرد. دیدیم که غلاف جوی منجمد و نیز طرف‌های جوی لاک‌کازی شده که با کوه دشتی از محل اختلاف باز شده و شگافه است. در این گردا همه چیز شامج می‌شود. می‌جا و بیجاغه نیست که اینجا را جهنم روی زمین گفانند.

کوشش در نشیام کور

چندی که گذشت، یوکیهاما و دیگران همه رسیدند. تا بدخافظه، آگاهی فوجیتا هم رسید. حالش چنان بد نبود و از پیودش همه شاه شدیم. گویا آگاهی فوجیتا میان راه و زیر آفتاب شایه پس.

سفرنامه فورو کاوا، ص: ۲۰۶

از آن که کمی حرفی (آشپز [Shochu] خورد؛ دیمار بسیار گنجیج و بدخلان شد؛ این نمونه نشان می‌دهد که) کشتی که به مناطق گوسرو و صحرای می‌روند، باید مراقب باشند؛ از پوهی نگنند. (با این گرمای سخت که امروز خوردیم بودیم!) هیچ‌یک از همسفران حال و توان حرف زدن برایشان نشده بود. (با آتش جهنمی که مسطرت بود!) گاهنگاران را (با آن بیم داده هوزی این سرزمین است؟

فتکجی بارف

ساعت ۹ آمده آید. چند شایم و از کاروانسرا به هوا افتادیم. هنگام ورود، شادمان بود. بارف مسلح که فتکجی، نابیده می‌شود؛ استعداد گرمیت تا معطف بوزینه و مهرامان داشت؛ این دود، سیراز و غر قشون نوبندند و مانند شکرچی، در (زاین اسطبل) ساحل] بودند و کارشان بارنداری بار کاروان و چیزهای دیگر بود. پیترا، حاکم و قهر پیشه‌ده کرده بود که چند تن از قزاقان حکومت را مهرامان کند؛ اما به ملاحظه درمس و دشواری بسیار که مهر برداشتن آنان در پی می‌داشت نیازفریبی. پس به اینجا که رسیدیم خودمان فتکجی گرفتیم. با همه خشکی، با نخل می‌کردیم و پیش می‌رفتیم، و راه دامنه کوهستانی را که از سر گرمز امروز برار چشمانمان بود به سوی مغرب دلال می‌کردیم. آنچه که در مسیرمان دیده می‌شد فقط شش‌های زرد و درخت پاکده و به‌جای باران خاکی بود که گنگه که مانند ماندگوس و بهیچ‌وزن نشسته بود. زمین گرمز ارتفاع گرفت، اما همچنان پیاپی گنده بود. به ریشه کوه، کوهانی که رسیدیم، پشتر احساسی کردم که از سطح گرمز ارتفاع گرفتیم. شب از نیمه گذشته بود، اما باز باد گرم می‌وزید؛ اما حال خوشی داشتیم. در میان تاریکی در دل شب تلاطم همه این بود که خود را پشت قاطر نگه داشت و مسیر را به مرکوب واگذاشته بودم تا به راهی که می‌داد و می‌خواستم ورود.

چندشاهی کازولنی

شنبه ۲۷ صاف، ۱۱۰ درجه؛

ساعت ۳ بعداز آن دو سه چوار گذشیم و وی گرگز به منام رسید. آب را که در روشنایی مله و ستارگان دیدم، رنگش به زردی و سفیدی می‌زد. گفتند که جاعالی‌هست که از چندنه آب گرگز خلطی (۱۱) می‌گرد.

(۱) فورو کاوا، غت (Sekinouye) نوشته؛ اما پیداست که منظور گرگز چندشاهی آب‌سجانی است.

سفرنامه فورو کاوا، ص: ۲۰۷

دلتکی

ساعت ۴ صبح به دلتکی رسیدیم که ایستگاه هم‌سکون عطا شاکرلی بود. مسافت برزان تا اینجا را ۱۰ فرسخ می‌گفتند. در این ایستگاه تلگرافی، مأموری، اقامت داشتند و پیرامون اینجا فقط دود- سه خانه یا سرانه بود. پس خواستیم که از اینجا بایستیم؛ کسی بخوابیم. برلمان را پایشان از آوردیم؛ اما به زودی آفتاب بالا آمد و سرتانگ آن مانند آتش سوزان تابید. همه درها و پنجره‌ها را بستیم تا خودمان را در پناه سقف و دیوارها از گرما در امان نگه‌داریم؛ اما از گرمای سوزان راه گزری نبود. از برزان گردیدیم؛ شدم و خود را که از گرمی پایشان رفت، و اینجا از خشکی مانند آگهی دارفیم. من و یوکیهاما از گرما با می‌حال افتادیم و ناشی‌و‌نشان و خراشتن نشادشیم در این رنج و دشواری، از روی اضماع بایه راضی باقیم به کسی از بدخلانی‌مان کاست. این مایه راضعت آن بود که هوای را در آب آبیاری‌می که مهرام داشتیم، و از گرما باغ شده، فروبریم و با این حوله عیس صورت را پوشانیم. با این کار، در هر دم و بازهم عسک میچون نسیم که از میان درخت‌ها، بارز عس می‌کردیم. اما حوله عیس در یکی دو دقیقه خشک می‌شد؛ از این‌رو بارها و بارها عس حوله عیس کردیم و بر صورت گرفتیم. همسفران به دیدن هم کف‌های نمی‌توانستند؛ گفتند گرگ کشت و قلع و شلی گرمز را رنج شکر و ناله می‌کردند. در ساعت ۶ بدخافظه آفتاب کسی به سوی کوه‌سار طرف مغرب به نشیب رفت. همسفران همه به یکدیگر دل دادند و به آب و اسباب سفر را آماده و بار کردند و باز به راه افتادیم. چندی که رقصیم، به راه کوهستانی رسیدیم.

راه پرستک و مهره کوهستان

یک‌جا که پیاده شدیم دیدم که زمین از صخره و سنگ سخت است. درخت و سبزه‌ای پیدا نبود و تا چشم کار می‌کرد زمین سنگی بود و همه به‌یادیم. مسیری هم که می‌رفتیم جایی نبود که بنهر آن راه خوانند و در پرتگاه بالای صخره و سنج‌های در گرد‌های بارنگ که مانند رود گرفته، پیچ‌و‌چرخ می‌پیش. آفتاب که غروب کرد، هوز چراغ و روشنایی‌ای آشتان آیدنی پیدا نمود.

خواب روی

حدود دو دری، دیگر که رقصیم، برلمان از رود وزگی می‌گذشت. پیش‌تر من کسی آب در شیشه برداشته بودم تا در میان راه دفع تشنگی بکنم و با نگاه‌های راه صدای آب در شیشه گوش‌م‌وز بود و از بیم تمام شدن آبم (کم مصرف می‌کردم) آب شیشه هوز نیمه‌پر بود. به دیدن این آب

سفرنامه فورو کاوا، ص: ۲۰۸

روان به وحدت آسود و مانند آب در دور ریختم و از آب رود برداشتم و نوشیدم. اما برعکس انتظار، این آب بسیار شور بود و نیز بوی گرگز می‌داد، و آشپیدنی نبود. من و مهرامان پیش از هر چیز از این که مانند آب ذخیرمان را دور ریخته بودیم پشیمان شدیم؛ اما کاری بود که شده بود. باز پیش رقصیم و از بل سنگی که بالاتر بر رود رزه شده بود، گذشتیم. این بل حدود ۸ کن [۱۵ متر] عرض و ۱۴۰- ۱۲۰- ۲۲۰ متر (طول داشت.

راه سگفرش

راه در امتداد آن هم ساخته و سگ‌فرش شده، و مانند کوه «اکانک» (ایطالی نزدیک توکیو) بود. گویا این راه و بل به هزینه مشیر الشک تاجر تاشیوا ساخته شده است. از این گرفته گذشتیم و به دانه کوه، سخت‌گذری رسیدیم. این کوه، همانی که که صخره‌ایش سر به آسمان کشیده است، از دانه تا فله آن کوه سنگ بر پشت سنگ نهاده (بله مانند) راه ساخته بودند. این کار هم گویا با یک‌نوازی مشیر الشک انجام گرفته است.

چنداندازی در صیقل

از اثر خشکی هروز تاب و قواو را تا اندازه بسیار ا دست داده بودیم، و با این‌حال از قاطر پیاده شدیم و به پای خود این گرگانه را بالا رفتم؛ و همان که به قله کردیم رسیدیم سخت احساس تشنگی کردم. اما آب داشتیم و بسیار در رنج بودم. روی صخره‌ای افتادم؛ از کوه‌نگی زیاد خوار بودم. پس از بیست- سی دقیقه که چشم باز کردم، روشنایی مله منظره‌ای غریب از صخره و سنج بود. در برابر دیدگاه ما، صخره و سیاهی و تاریکی شب همه‌جا را فراگرفته و منظر اطراف پنداری که در پرده مه غبار می‌بود. چون، چون پس از این خواب تا بیفتی، به خود آمدم. گنج بود و محیط پیرامون را آتشی‌ندیم دیدم. چندی که راه رقصیم، به سرکاری رسیدیم؛ و این کوه که با پاش شایم و پیش رقصیم باز در دانه کوه پرستک و صخره دیگر بودیم. در گرگانه این کوه‌سار هیچ راهی باز نشدند؛ و اینجا بسیار سخت گذار و نعلش‌گنگها به حیأت‌های صیقل پشت هم ایستاده و سر به آسمان کشیده بود. جایی برای قدم گذاشتن و پشترافن نبود.

چندشاهی چارواتاران

بازن این که دیدیم که از فراز این کوه گردانی سرزور است؛ و از رفتن قاطر‌ها چنان گرد‌های می‌جست که ماه را هم در خیار ترم می‌کرد. چارواتارها به قاطر‌ها چوب و سنج می‌زدند و حواله‌ها را می‌زدند؛ و طبق مناش‌هایشان در مردهای صیق متعجب می‌شد و به گوش می‌آند.

سرفانه فرور کاوا می: ۲۰۰۹

از شدت سختی سفر، **چهره‌هامان** گرفته بود. اینجا از گیاه فقط درختچه‌هایی دیده می‌شد، که آن هم از بی‌آبی و کم‌آب‌ان برگ‌هایش همه ریخته و فقط شاخه‌های خشک در شکاف صخره‌ها مانده بود. ما با همه نیرو که در پایمان بود می‌گوشیدیم تا سرآلایی را ببینیم؛ اما پشترضمان آن سنگ و صخره‌ها پلا رقیب تا به قله کوه رسیدیم، و اینجا جنگله گسترده و پیاپی برضای پیدا آمد.

پینه پیاپیا جزل کنار لغته

تغیر تند هوا محسوس بود، و باد خشک به صورتان وزید و ما را به حال آورد. از این تغییر دماستیم که به اراضی مرتفع رسیدیم؛ گفتند که ارتفاع اینجا از سطح دریا ۱۸۰۰ متر (۵۹۰۰ پد) است؛ اما در این ارتفاع چوبی نگذاشت که صخره‌ها خودبخود بلند شدند. من هم از پتیم خون فراوان آمد. خودبخود شدن ما برای این بود که خون راگند شده در رگه‌ها در هر ای گرم به رسیدمان به جای خشک ناگهان به جریان افتاد. ساعت یک و نیم صبح به کنار تخته رسیدیم، و در صدارت استنگه پشته گلزار چندی آسودیم. گریا سادات داکلی تا اینجا ۴ فرسخ فرست.

سختی راه و ارتفاع سار

چهارشنبه ۵۸ صاف، ۹۰ درجه:

امروز پس از رسیدن به سادخان استنگه گلزار، کنار پلکان حاکمی ششسپه و تا اندازه بسیار رفح حسنگی‌مان شد. عواراگ هم درست کردیم و خوردیم، به سادخان از سختی و رنج راه دیروز حرف می‌زدیم. آن گاه رهاصان را از کنار رودخانه دنبال کردیم. آفتاب غروب کرده بود و فقط صدای روان بدن آب می‌آمد. اکثر افتاده از صخره‌ها(صدای رنگ بارها به گوش می‌رسید و نشان می‌داد که کاروانیان دارند پاش می‌روند، و از آتش شاگر هم پیدا بود که صخره‌ها در فاصله سبیه دور می‌آیند. اگران آن بودم که قاطر به گودالی پشته یا در پرگنهای سرنگون بشود. سختی این راه رنج و سربوزن از حد وصف بود. حدود سه- چهار ری

[دو- سه فرسخ] که این چنین پیش رفتیم، به سرآلایی کوه شد. پرتیغ و صخره‌ای رسیدیم.

همچون شب پیش، همه از قاطر‌ها پیاپی آمدیم و سرآلایی کوه را پیاده رفتیم زیر پایمان تاریکی *فرق قرون* بود، و گودی درو و رنگار را نمی‌دیدیم و نمی‌دانستیم. سر که بالا کردیم چنین نمود که صخره و سطح کوه سر به آسمان موده و ستاره درخشان صبح بر قله آن نشسته است.

سرفانه فرور کاوا می: ۲۱۰۰

آب خربزین یا کف دست

در میان سنگ و خارها پی گیر راه بارنگ گزیده بودیم، و به نشان سر گرن چارپایان را همان را در پیج و هم سنگ‌ها می‌یافتیم، و پیدایشان گم‌گو به قله این کوه رسیدیم. به کس از اعلای این سمل در جلوی انداختنی غلث و گگی آتش روشن کرده و آنجا نشسته بودند و گفتند *گر می‌گردند*. از آنها آب خوریدیم تا رفح نشنگی بکنیم. اما آنها گمانه آشنان را به ما دادند و تر نگذاشتند که به کوه آشنان دست زبیم. فکر کردم که مگر این رفتارشان از این روست که ما اهل دین دیگر هستیم پس هر کدام در کف دستمان آب گزیده و ششگی‌مان را فروختادیم، و از کوه سرازیر شدیم. اینجا بار دیگر سوار قاطر‌ها شدیم و به جنگله هموار میان کوه‌ها رسیدیم.

اینجا در چپ و راست مسیرمان دو ریشه کوه تا مسافت حدود ۱۰۰ پم [۱۰۰۰ متر] کشیده بود.

راه میومین در خواب و بیداری

چندی که راه پیسودیم، حلال ماه از سر کوه شرقی درآمد. اکنون ساعت ۱۱ شب گذشته بود.

در چنین وضع و هنگام از هموار راه وزیر نور ماه آشنتر می‌شود پیش رفته، و گفتند *گرنگان راه می‌سودیم*. دو- سه ری [۸- ۱۲ کیلومتر] که رفیق، باز به راه کوهستانی رسیدیم. در ساعت ۴- پنج سربیزی سختی را گذرانیدیم و گم‌گو از کوهستانی بیرون آمدیم و به راه هموار رسیدیم. فاصله میان دو کوه در این کوه‌سارها حدود یک ری [۰- دو قله فرسخ] بود. حالت و نمای کوه‌ها در اینجا یکسره به تغییر کرد. هر کوهی در صحرای کوه در رنگ بارگ پاره‌ای می‌نمود و به تکه صخره جزیری میان دریا شده بود. در این هنگام آسمان گم‌گو روشن می‌شد؛ و آن گاه آشناس سردا گزیده بسیار غلثه بودیم و با سختی خود را به خط می‌کشیدیم. بارها بادم دست چندان، نوزیکه بود که از پشت قاطر بقیتم.

گلزردن

پنج‌شنبه ۲۹ صاف، ۹۲ درجه:

ساعت هفت و نیم به بیرون شهر گلزردن رسیدیم و دراه باغی شدیم تا در صدارت ناسگون اینجا یاسیم. گلزردن ۲۵۰۰ شاگر [۰- حدود ۴۴۴ متر] از سطح دریا ارتفاع دارد و در فاصله ۹ فرسخی کنار تخته است. باغ حاصل از تان‌ها هر برش حدود سه- چهار پم [اصفد- چهارصد فارغ] و دارای درختان ناز و خرما بود. شهر گلزردن یا دو- سه هزار خانوار سنگ

سرفانه فرور کاوا می: ۲۶۱۰

در سوی چپ اینجا در دامنه کوه افتاده بود. گریا اینجا در قدیم شهر بسیار آبادی بوده اما در قرون میانه که لشکران مسلمان تاختند و آن را آتش زدند از رونق افتاد و دیگر عوالت آبادانی گشته را پزاید.

مات

در میان خشکی در کرمانشاه عصرانه آمده، کردیم و گویای شبر هم که ترش‌بزه، اسیدی بود [۰- ساعت] خوردیم. این خوراگ کیفیتی دارد که فائد نمی‌شود و خوشگوار است و گلو را تاز می‌کند.

پلکان سابی

ساعت ۷ شب به رادار کردیم و باز به راه افتادیم. در این حوالی، زمین هموار و درخت زیاد است. حدود دو- سه ری [یک- دو فرسخ] از پیش رفیق مراب بزرگی در سوی چپان شدیم، و از بی سگی گذشتیم و رهاصان به کوه‌سار رسید. در دامنه کوهی سخت گلزار از قاطر‌ها پیاپی آمدیم [تا پیاده همان راه دنبال کنیم] اما بار پوسب اینجا غلث و صافه و نگهداری است، و بهر از راهی بود که دیروز گذشتیم. کم‌گو به قله کوه رسیدیم و آنجا یکپشته در انتظار درآمد. ده آسمان ماه آسودیم. ساعت ۹ یامداد چپای زمین را روشن کرد و ما از کوه سرازیر شدیم و به دامنه هموار میان دو کوه رسیدیم.

پینه بولوا

عرض این پینه حدود یک میل انگلیسی بود و درخت زیاد که به بطوط می‌سود داشت. همه این دور و بر را توده و درخت و جنگلی گرفته و اینجا به جاگل‌های زاین بود. ارتفاع این اراضی چند صد شاگر یا بالاتر از چنگک گلزردن است. حدود ساعت ۲ صبح بود که از اینجا گذشتیم. سرما در تمام نوا کرد و گرسنگی هم آور [آن فزوده بود و غلظتیم پیش تر رومیم پس همه کاروانیان پیاده شدند و این خوردیم و شاخه‌های خشک‌شده جمع کردیم تا آتش زبیم و خود را گرم کنیم. دانستیم که به تنای پیاپی و بالا بودن زمین، درجه گرما و سرمای هوا غفلت می‌کند، و این قانون طبیعت را تعیر به کردیم.

گر سیر و سوزیدیم

دیروز از گرمای بیش از ۱۳۰ درجه در رنج بودیم، و اسباب رطوبته حرارت هوا تا ۵۰

سرفانه فرور کاوا می: ۲۱۲۰

درجه پیاپی آمد و سردمان شد؛ و آتش درست کردیم تا خودمان را گرم کنیم. این تغیر تند و شدید باید خیلی عجیب باشد. هرای اینجا با گرمای درازجان حدود ۸۰ درجه اختلاف داشت.

سفرانی که از این پس به این سرزمین سفر می‌کنند به این تغیر تند هوا توجه کنند و برای حفظ خود در برابر آن آماده باشند. اگر [زبانان که پیاده‌شاهیم را می‌خوانند] آنچه را که اینجا نوشام باور ندارند، به ایران پایند و این حالات را به چشم خود ببینند و آن‌گاه درخواصه یافت که جر غشقیات گفتیم؛ و همه آنچه که به قلم آوردم نمی از آنچه را که بر ما گذشت وصف نمی‌کند. پس از آن که خود را گرم کردیم، باز به راه افتادیم و رانیدیم تا به کوه بلندی رسیدیم. در این هنگام دیدیم که در سوی شرق به سحر گنگی کم‌گو از چشم دیده‌اید شد و آفتاب از سر کوه بالا آمد.

مزل جان کل

جمعه ۳۰ صاف، ۸۵ درجه:

[در سرآلایی] از قاطر‌ها پیاپی آمدیم و در کمتر کتک کوه ریشه درخت‌ها را می‌گرییم و بالای رفیق و پس از هر ۱۰ یا ۲۰ قدم استراحتی می‌کردیم. در ساعت هفت و نیم صبح سرجام به زمین هموار در دامنه کوه رسیدیم و وارد کارواصاری کشی شدیم. اینجا میان کل کام داشت و فاصله‌اش از گلزردن پنج فرسخ بود. پس از خوردن غذای درونی پهن چارپایان که ابوه شده بود خریدیم در ساعت ۴ بعدازظهر از این مزل روانه شدیم و به راه می‌آلایی کوه رفتیم.

گفتند که قله این کوه ۲۲۰۰ شاگر [۰- ۲۸۲ متر] از سطح دریا ارتفاع دارد. از سوی دیگر کوه که سرازیر شدیم به جنگله رسیدیم. این جنگله با دره میان کوه‌سار، حدود یک ری [۰- ۴ کیلومتر] پهنای و ۲ ری [۰- ۸ کیلومتر] درازا داشت و چشمتی در میان آن وحشیته و آیش در جویداری روان می‌شد. اما این جویدار دنباله پیدا نمی‌کرد و همان‌جا در میان جنگله گودال و قطاری می‌ساخت. گریا در فصل زمسان که باران بیشتر است. این قطار را در پناه‌های بدل می‌نمود و امرباد [۱۵] مشاء، غوغاشی و بیداری در این حوالی است.

دشت آوزن

رهاصان را دنبال کردیم و در ساعت ۹ در سوی دیگر این جنگله به فریه دشت آوزن که گریا در ۳ فرسخی میان کل است رسیدیم. اینجا ۴۶۰۰ شاگر [۰- حدود ۲۰۰۰ متر] از سطح دریا ارتفاع دارد، و فریه کوچک منطوقی بود با شصت- هفتاد خانه، و کارواصرا نداشت. پس برای

سرفانه فرور کاوا می: ۲۱۳۰

استراحت به خانه مردم رومسا وارد شدیم. این خانه‌ها (که پله مانند و روی شیب ساخته شده است) سقف آفتاب‌هایش در ته اتاق به نزدیک کف می‌رسد. اتاق همچون غاری بود به اندازه حدود ۴ [۴ م] گر [۲ م] کن [۳ م ۶ گر] و دیوارهای با بلندی حدود ۷ شاگر [۱، ۱۱ م] که سقفش را با دشمنان تیرهایی از تته درختان و پرشینان شاخه‌های خشک در روی این تیرها ساخته بودند. ریشه‌های دوده سبیه آوزن را شده در این اتاق مانند گردانیده می‌نمود. ما پاره‌ها را بر کف حاکمی آتش گرفتیم و دراز کشیدیم. اما همان که چشممان را شد گند کشدا آمد و اجزاء عوالت که رسم معمول در ایران استقبال از مهمانان را بجا می‌دهند. در ایران رسم چنین است که هنگام وارد شدن و رفتن پله یا پلکان به آذینی یا پشت رفتشان گوسفندی را پیش پایشان سر می‌زنند و خون قربانی را در اطراف خانه و اتاق می‌زنند و با گزشتن آن گوسفند برای مهمان غذا تهیه می‌کنند. اگر این تعارف را قبول می‌کردیم، می‌بایست به تنایب چران یکپیم، و اظهار شامش کردیم که در سفر [در شتاب] ما وقت این کارها را نداشتیم، و این درخواست را رد کردیم.

خیلات بریایا

شنبه ۳۱ صاف، ۸۵ درجه:

صبح به استنگه شرت کت گلزار، در اینجا [۰- دشت آوزن] رسیدیم. اینجا دو انگلیسی مفید بودند و گفتند که هر دو درجه‌دار رست مهندسی نظامند. معمولاً انگلیسی‌های مأمور کارخانه‌ها در ایران از افسران حکومت استعماری [بریتانیا در هند بودند، چنان‌که کنسول انگلیس در پرتیگر باقر قرون بود و نائب کنسول درجه سلفانی داشت. همه مأموران به همین گونه از افسران گسارده شده بودند. تصور می‌کنم که این کار از نمایان حکومت بریتانیا بود، به مقیاس همین نمونه می‌توان دریافت که چگونه [بریتانیا] اختلات و نفوذ سیاسی خود را تا این سرزمین گسترش می‌دهد. ما را در کارخانه‌ها به باقر دعوت کردند. پس از صرف ناهار، به خانه مردم برمل که مقابل کارخانه بود رفتیم و به تهیه بار و اسباب سفرمان پرداختیم.

بالای بیدارلی

در ساعت ۴ بعدازظهر باز به کارخانه رفتیم. یکی از انگلیسی‌ها دچار تب تویه شده بود و بسیار رنج می‌کشید. علت ابتلا به این بیداری بودن بالای و مراب در اینجاست. گریا بسیاری از کسانی که مأمور اینجا بودند، رفتار این نامحسب داشتند. در ساعت چهار و نیم سوار قاطر شدیم و به راه افتادیم. کسی که پیش رفتیم، بر آسمان را پرشاد و کم‌گو باران گرفت. این غلیم

سرفانه فرور کاوا می: ۲۱۴۰

باران برای سیراب کردن زمین گاهی نوبه اما از رسیدنشان به خاک این نخستین بار بود که باران می‌بینیم، و بسیار خوشحال شدیم.

حان زدن

رهاصان از شبیه تپه کوچکی به زمین هموار کشید، و ساعت ۹ [شب] به خان زیان رسیدیم و در کارواصرا فرود آمدیم. اینجا ۴۱۰۰

شاکر [حدود ۱۵۵۰ متر] از سطح دریا ارتفاع دارد، و گویا در فاصله ۳ فرسخی دشت ارژن است. این کاروانسرا بسیار وسیع بود و جنبایش چند صفا و چاربا داشت. پشت کاروانسرا رودی با آب پاکیزه‌ان بود که می‌شد از آن نوشید. آن زمینکها در- سه صفاه و دهایی بود که دیمد پرورشش کمی گندم و جو داشتند.

چادر دکنی

یکشنبه یکم اوت، صاف، ۸۵ درجه:

ساعت ۴ صبح که روزه شنبه، شنبه رز و کمی باران بارید، چندی که پیش رفتهیم به رودی رسیدیم و دیدیم که ماهی رودخانه دارد. شکل این ماهی‌ها به [Buiya]مانند بود. همان‌ن تلاش کردیم و چهار- پنج ماهی گرفتیم که از گربه هاته hae و یا ماهی yamame بود، به باز به قهقهه‌ها نشنیدیم و پیش رفتهیم، و از تپه سامور آسان‌گذری که در ششصد رده صغیر شاما آسان زمین پرسنگ بود و با هر گام صفا می‌داد و قمار سخت قدم برمی‌داشت. سپردت این رده دشواری از رده دیروزمان بود. ساعت یازده و نیم شب به کاروانسرای چادر دکنی رسیدیم. گویا اینجا شش فرسخ از کاروان فاصله دارد.

چشمه آتیکرم

دوشنبه ۲، صاف، ۸۷ درجه:

گفتند که در سوی شمال چادر دکنی چشمه آب گرمی هست. خواستیم که در اینجا حمام بگیریم و از کاروانسرا پیاده به راه افتادیم که حدود یک فرسخ به سوی کوه رفتیم و به دهکده کوچکی رسیدیم. اینجا از انگرم ناشی گرمش، و گفتند که باید ۳ فرسخ دیگر برویم، و تازه دانستیم که مسافت را به من درست گفته بودند. پس در اینجا کمی آسودیم و بعد قافری کزله کردیم و سواره به کاروانسرا رفتیم. در میان راه در دامن کوه، اینجا و آنجا نرزمه و جابلر بود که گرداگرد آن را با دیوار گلی کتی محصور کرده بودند تا مانع ورود دیگران شود.

کشت‌هایی مانند چای یا درخت توت به نظر می‌آمد. چند جا دیدیم که حصارتندی کرده‌اند.

سفرنامه فورو کاروان می: ۲۱۵

[برای کشت‌های گوناگون و باغچه‌های متنوع.]

طعم انگور

تا یک دیدیم که بدنی آن از زمین حد اکثر به ۳ شاکر [حدود یک متر] می‌رسید، و در جاهایی هم فقط یک شاکر [- حدود یک پا] بالاتر از زمین [ساده] بود و لایه‌ای گره‌ها عوشه‌های انگور [آخته] بود. هر خوشه انگور حدود ۱۰۰ دانه دارد که می‌ستند و خوشه‌دست و از آن شراب می‌گیرند (احسان شراب شگوار ایران). این‌گونه تا کاشانه‌ها زیاد بود، اما زراعت دیگر دیدیم نشد. این جنگه وسیع و پرپشته است و در آن فقط بوته‌های خلف و عمار می‌روید.

اسب سید

به کاروانسرا که رسیدیم، اسبی سفید با زین و برگ آراسته و با یوق قله و زینته‌های دیگر دیدیم. گویا در ایران رسم است که دغزان و زنان و اسب سفیدی می‌نشینند و از این رو چنین اسبی برپا است. اسبی که رنگش به سفیدی رفت بیشتر از حدود ۳۰ تومان نیست. جمله زنان ایرانی، خواه از بزرگان باشند و خواه از محله، همه از پارچه ابریشمی است که سر تا پایشان را می‌پوشند و پارچه سفید پارنگ دیگری به سر می‌پوشانند (که رو و رو را می‌پوشانند و آن قسمت را که روی چشم می‌افتد تور می‌زنند تا از پشت آن بینند. از این رو رخسار زیبای زنان را محو و در سایه می‌بینیم.

نمازخانه در شکار

ساعت ۴ عصر از چادر دکنی روانه شدیم و حدود یک رز [- ۳ کیلومتر] که رفتم به پسر دوم وافی فارس در شیزاز که مقام شکار بود برخوردیم. او که حدود سی ساله می‌بود سوار کشتک دو اسب بود و بازنده شازده سوار به دینانی می‌آمدند. یکی از سواره‌ها باز شکاری روی دست داشت. این صحنه درست به شکار رخن اشراق و بزرگان زاین قریب مانند بود.

همان که با هم زوربورو شدیم، کلا همان را برداشتم تا سلام و ادای احترام بگیریم.

استقبال از حیات سفارت

دکنی که گذشت، حدود ۲۰۰ سوار از سوی مقابل‌مان پیش آمدند. میان این‌ها یک سوار تیره در دست داشت و سوار دیگر هم چند اسب زین کرده و آراسته بد گد می‌کنید. این اسب‌ها با وافی [فارس] از شیزاز برای استقبال از ما فرستاده بود. یکی از سواره‌ها که لباس سفید داری

سفرنامه فورو کاروان می: ۲۱۶

داشت پیش آمد و دستور دادی را رساند. او ارضی و رئیس چاپارخانه در شیزاز بود و سر کسب خان داشت، و انگلیسی را خوب حرف می‌زد.

از قهقهه‌ها پیاده شدیم و بر اسب‌هایی که وافی فرستاده بود نشنیدیم. از اسب‌های بدگد که اسب بی‌عوار ماند و پیدا بود که فقط زینت و تزیینات است. به تائبید مریه و قطعه پهلوانی که از زار می‌روند، تعداد اسب‌هایی که به استقبال می‌رفتند تفاوت می‌گذاذ. برای شد ۴ یا ۵ اسب، و برای وزیرمختار و همیاران که ۲ یا ۳ اسب و برای کسول فقط یک اسب می‌فرستد.

حیات ما را در پای وزیرمختار عاری جابرا گذشت.

کشتان قوام‌الدک

چند روز زاینی [چند فرسخ از دکن] که رفتم، در ساعت ۹ شب به شهر شیزاز رسیدیم و در گذشتان آتکی قوام‌الدک کلاچر فرود آمدیم. این شهر در ارتفاع ۱۵۰۰ شاکر [حدود ۱۵۵۰ متر] از سطح دریا است، و گویا از چادر دکنی [یا چادر رماندار] ۳۴ فرسنگ راه است. همان‌که از دوربمان دیدند، ماسجر وافی به استقبال آمد و هم محوطه آمیز فرشته‌های می‌پوشیدند و جانبین چراغ روشن کردند و گذاشتند. وافی به رسم خلیه و منزل مدتی حدود ده ظرف شیرینی فرستاد و آن با نرمت که شرح آن را پیش‌تر نوشتیم و چاهی قهوه و چوب‌های دیگر بامباری کردند. شاه به رسم ایرانی تهیه و چیده و با واجبت آداب مهمانی داده شد. بعد از صرف شام، از جا برخاستیم و به لایاحه حیات رفتیم تا بنیامین.

این بخش از گذشتان هر شش حدود ۴ یا ۵ چو [- حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ فرسخ] بود. منطقه شنده با دیوار و با درختانی مانند کاج و زرد آلو فراوان و دریا و به - و توت - و گیاهان دانه‌ی و گچین و حبیب‌نهار و زیت و پیرک - و - مغز و حلال و هوای این باغ برای سوار دلنشینی بود، و به‌داری که به گذشتان زاینی وارد شدیم، از درسیان‌مان به این سوزمان گرم خشتین‌بار بود که چنین منظره دلگشایی می‌یابیم.

آب‌سبی در چشمه

مدت‌شبه ۳ صاف، ۸۸ درجه:

ساعت هفت و نیم بر حسب ترتیب است. از قاضیگهان روانه شدیم تا در چشمه آب زلال در نیم فرسخی شوز آب‌سبی کنیم. در میان راه پنج - شش فرسول رای انگهبانی از دیناندان آمدند. از میان جابلرها گذشتیم و به چشمه رسیدیم. آب این چشمه در آگاهی در صق ۳ یا ۴ کی - پنج تا هفت فرسخ [زیرزمین جاری می‌شد و به اینجا می‌رسید. در زمین تپ زده بودند.

سفرنامه فورو کاروان می: ۲۱۷

که بخاطر مژوبت پایین می‌رفت و به لب آب می‌رسید. در آن زیر صومعه‌ای را سنگفرش کرده و اقلی مانند می‌بودند تا در آن حمام بشوند. آب چشمه که در زین اقلی می‌گذشت به نهایت زلالی و پاک‌ی بود، و نوی این آب که رفتم پرسوتم دادند شد و حال عوض شد. شش دندانی پیدا کردم. در ساعت نه و نیم به قاضیگهان باز آمدیم. امروز می‌خواستیم برای دیدار شریف‌نای کایج وافی برویم، اما وافی برای پیدایشی گرد گرفتار شد و نتوانست به ما وقت بدهد.

بهارابی وافی خان‌های ایرانی

در اینجا دیوار در روز برپایان عدا می‌آوردند [ناهار و ظهر این شاه‌ها و بخت آن بسیار مجلل و خوب بود. پیش از ده نفر نوکر که این شاه‌ها را می‌آوردند، کشتانی سببی خرقی [اسبی] آوری می‌برد و سر می‌گذاشت که در آن انواع کوفه‌های خدای خوش‌طعم و شاهانه چیده شده بود. ترکیب این خوراکیها را در اینجا می‌روسم: چلو که گرم است و صومعه‌ای مانند زردآلو و آلبالو در آن ریخته بودند [آب‌چین و آب‌لیمو] پلر که با دارون گرم‌شدنی درست شده بود، چلو و پلرها در ۴ طبق چیده شده بود و در چهار- پنج طبق دیگر چیده می‌شد. از خورش‌های گوناگون طبق شده با سبزی و گوشت گوسفند یا مرغ و مواد دیگر و چاشنی داده شده با غوره و آبلیمو ۱۰ یا ۱۱ شای شیرین‌برند، سه - چهار ظرف خندور و غوره و انگور، و دیگر میوه‌ها که هر نوع آن در ۳ ظرف چیده شده بود، و دیگر پازنده - شازده‌نان که مانند نوش‌می‌موی ۲۱۱ شازک و بشند بود. یکی از این خوراکی‌های گوناگون برای سیر شدنمان کافی بود، و همه خوراکی‌ها را نمی‌توانستیم بخوریم. پس از صرف غذا می‌بدم که آشپز بر نوکر و خلق کش‌ها بر سفره می‌نشینند تا مانند شاه‌ها را بخورند، و فکر می‌کنم که این همه خوراکی را هم برای خوردان درست می‌کردند.

شیزاز چشم‌شاز

چهارشنبه ۴ صاف، ۸۸ درجه:

شهر شیزاز در ۵۳ درجه و ۲۲ دقیقه و ۱۱ ثانیه طول جغرافیایی و ۲۹ درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض جغرافیایی واقع است و کوه‌هایی که همه اطراف این شهر را احاطه کرده است فقط در گره‌ها جنوب شرقی کمی بریدگی دارد. درسمت جلگه‌ای که این شهر در آن جای دارد از

(۱) فوروکاوا سرکه، توشه است.

(۲) noshimochi [کچی به معنی به شکل پارچه که در سبزی درست می‌کنند و قطعه‌قطعه، مانند باقلوا می‌برند.]

سفرنامه فورو کاروان می: ۲۱۸

شمال به جنوب حدود یک رز [پیش (- ۴ کیلومتر) از شرق به غرب حدود یوز [یک فرسخ و نیم] است. شیار شاه‌های این شهر از حدود ۷۰۰۰ و جمعیت آن را حدود ۲۰۰۰۰۰ می‌گیرند. شیزاز تا یکصد سال پیش پایتخت شاهان رز و شهری پرورق بود؛ اما پس از پیاد شدن سلسله قاجار پایتخت به تهران برده شد، و امروز، شیزاز حکومت‌نشینان ایلخ فارس است.

شیزاز از شهرهای بزرگ ایران به شمار می‌آید و ۳ هکتار پهنایمقام در اینجا مسطر است. یک هکتار تا به فاصله ۸۰۰ سیاهی دارد و به ۱۰۰ واحد تقسیم می‌شود که هر واحد ۸۰ نفر زیر فرماندهی یک سلفطان است؛ اما می‌گویند که اکنون هر هکتار ۲۰۰ تا ۵۰۰ سیاهی دارد. سفرنامه فورو کاروان ۲۱۸ دار الحکومه می: ۲۱۸

دار الحکومه

امروز عصر قرار بود که برای دیدن وافی فارس به دار الحکومه برویم. همسفران هم سوار اسب‌های زین کرده و آراسته شدند و از قاضیگهان که به راه افتادیم حدود سی و چهار- پنج سوار و فرانس و مأمور دیگر در پیش و پسمان روانه شدند تا راه باز کنند یا به‌دانشان کنند. گویا این اشراف قدیم زاینیم که به جایی می‌رویم. در میان راه از بازار گذشتیم و جلوی دار الحکوبه رسیدیم. اینجا هفتده گشتی برج و بارو دارد در درون شهر است. از دروازه این قلعه در درون رفتم و مقابل صراحت قاضیگهان راکی رسیدیم. یک دمس سراز دیوار که قاضیگهان از روی زمین به هم تکیه داده و چیده و خوردان نشسته بودند و اشراف می‌کردند. آنها به دیدنشان حرکی برای ادای احترام نکردند و فقط یک تکیه نکرد و برگشتن کردن دست ادای احترام کردند، به همین ترتیب در دست سلام دادند و فقط یک سراز که گفتگ داشت پیش‌نگ گذرد. از در صراحت که وارد شدیم و به پایگاه عاقی رسیدیم هم در- سه سراز ایستاده بودند، و یکی‌شان پیش‌فنگ کرد و دیگران با بشند گردن دست ادای احترام کردند، به همین ترتیب در دسترسامان هفت - هشت بار فرارفا و نگاهان سراز حاکم سلام دادند. از پایگاه عاقی که بالا رفتم و به دست راست پیچیدیم به صراحت اسام رسیدیم که مانند فرماندهی است به طور ۹ و عرض ۷ و ارتفاع ۹ فرس که هم طرف آن دیوار را در انداخته‌اند، و پیش‌گرف دیگر که رو به باغ دارد باز است و ستون‌های زرگی به فاصله دارد. دیوارها و ستون‌های این آثار همه آینه‌های شده و به شده است. شرف و زینت جهایی از آن ریخته بود. طرز و ترکیب این بار پرمای بسیار عجیب بود. سقف اینجا آینه‌های شده و به جایی آن با تلافی تصادفاتی از توره‌های صامی زینت شده بود. فضا و نما چنان بود که به‌داری به معدی پودایی وارد شداییم. سفرنامه فورو کاروان می: ۲۱۹

معمده الذوق، وافی فارس

کلی اقلی مترسار یا اقلی برای فرش شده و وافی [فارس] در بالای اتاق که در میان صراحت بود به پیشی متشلی تکیه داده، و منتظر ما نشسته بود. وارد اتاق کشیدیم. کنار دیواری که برپایان رز به باغ صامی چیده بودند رفتم و نشنیدیم. وافی صوبی شده فعلی است. ناشی هیچ معمده الذوق هاده، مرزاد و حدود هفده ساله است. او دای بشد. کلایم‌دوروی شده [یا خلع] آن شال که روی آن لباس نشانده بودند پرشیده بود و کلا سیاهی و سر و صمایی در دست داشت.

دفوت وافی از جابکاران زاینی

وافی با لحن محبت‌آمیز ما را چوبی گوناگون گفتند. گو کرده تلالا وضع حاضر زاین پرسید با طرز جای‌کاری در کشور ما، و

سرانجام اظهار علاقه کرد که از چایکاران ژاپنی به ایران دعوت کند تا طرز این کشت را بیاموزند. یوگیماما ماگوایچیرو و سرکیس عمار رئیس شعبه چایزارخانه در شیراز به نوبت گفتگو‌ها را ترجمه می‌کردند. در میان دیدار و گفت‌وگو،گرمانه، شربت و چای و قهوه آوردند. ظرف چای آستانگان نوی گیو(آستانگان نوی گیو)آ تقریباً به پانه ساکه (ما ژاپنی‌ها)مانده بود. هر آستانگان در گرمای تهرانی که بر آن حد سنگ گهشی کوچک سرخ و سبز نشانه بودند جای داشت. پس از پایان یافتن ملاقات، خدمات حفظ گهشم و سپس از پسر ارشد وافی، احشام الدوله، دیدن کردیم. او درجه سرانی سوم باره و حدود ۳۰ ساله است. پلایرایی و گهشدرگی اینجا همه مانند ملاقات پیشان (یا متعدد الدوله) بود.

آب و جاذبه گردشگری و کاد

چندی که نشستیم، خدماتی گردیم و بیرون آمادیم. در این هنگام دیدم که خیابان‌های باغ و آب پاشیده‌اند. این کار همانته رسم ژاپنی (واری پاشرا)شدن از زمین(میان)است که آب می‌پاشند و زمین را با پاکه یا [چاهای شنی]را حصار می‌کشند. همان که به خانه رسیدیم، سورماوه و توکرها که امروز پناشیاش ما می‌رفتند (او راه باز می‌گذاشت) از دیدنشان می‌آمدند. پناشیاش شد و مظهر ۵۹ قران حق خدمت کردند. ما هیچ کاری از آنها درخواست نکردیم. پودینا ما به ملاحظه این که خلاف رسم و رویه این کشور اینجا شده باشد. سرانجام این مبلغ را به آنها دادیم.

همای‌والی، انعام خواستن توکرها

صبح شنبه ۵ صاف، ۹۰ درجه:

امروز از سوی وافی به پوشیدا، ماشاوارو، یکک آب عربی و یکک قلیچه به هدیه داده شد. مهمر

سفرنامه فورو کاواو من: ۲۲۰

و فراتی که این پیشکش‌ها را آوردند مظهر ۱۳۰ قران انعام کردند. این عادت بد که تقریباً با رشره خواستن یکی است همانته رسم رایج در چین است.

یک کسب ۳۰۰ قران

جمعه ۵ صاف، ۸۷ درجه:

ملاقات‌هایمان در شیراز دیگر انجام شده است و می‌خواستیم که هرچه زودتر از اینجا راه بپیمایم. اما برای کرانه کردن اسب می‌بایست چند روز دیگر بماندیم. من می‌خواستم اسبی بخرم و کیفیت اسب‌های اینجا را امتحان کنم. پس یک اسب به بهای ۳۰۰ قران خریدم.

فرد و شغل

شنبه ۷ صاف، ۸۸ درجه:

روژ هشتیم ماه ما برای اول ماه نه (- رمضان) در تقویم اسلامی رایج در این کشور است و در این ماه برای انعام این در مدت روز (خوردن) از (آمانیدین) خوداری می‌کنند و می‌خوانند و آفتاب که غروب کرد بر می‌خیزند و غذا می‌خورند و قرآن می‌خوانند. بدینسان با این رسم شب جای ظهر را (برای خوردن غذا) می‌گرد.

بازار شیراز و آستانهای آن

یکشنبه ۸ صاف، ۹۰ درجه:

برای آمدنا به بازار توکریم. ماشینان بازار چنین است که گذار و خیابان آن با نام گنبدی پوشیده شده و در دو سوی گذار دکان و حجره ردین شده است. عرض بازار حدود ۳ کن (۵ فارخ) بود و جلوی دکان‌ها امعه گوناگون به نمایش گذاشته بودند. راسته هر صفتی در بازار جداست، چنان‌که کاشان و زین‌سازان و تشنگ‌سازان و دیگر آستانان و ماشینان حرفه‌ها هر کدام راسته خود را دارند. در بازار و پیشخان را هم در حال گذار نمایش می‌دهند، چنان‌که ابریشم‌فروش در جلوی دکانش حرفه‌ای می‌گفت یا پاشماق بارچه می‌فروشد، و دکان خنجر-سی و دکان‌های هم که به صدای بلند جلیب مشربی می‌گفتند. دیدیم برای جلب توجه خریداران فن را خود را نمایش می‌دهند، چنان‌که (زنگران) زنگن سرخ‌های و قهرمانی را می‌آمیزد، یا (زورگران) سم و سیم را درآب می‌کنند و به تالاب می‌ریزند. این چنین جیسوچینی و دیدنی‌ها بسیار است.

سفرنامه فورو کاواو من: ۲۲۱

سرازمای مزاق

آنچه که توجهم را بیشتر به خود گرفت مظهر دوم - سه سرازوی بود که با لباس خدمت در خیابان پناشد گذاشته بودند و پول سیاه معامله می‌کردند. بیشتر شنیده بودم که سرازای در این کشور با به چهار دانه پول یا خم‌صمغی زنده‌گیشان را می‌گذاشتند و (لنگت به چشم خود حطیت حال را می‌دیدم.

دوشنبه ۹ صاف، ۹۲ درجه:

همین یکی، دو روز و رفته غوامیم شد، و برای سفرمان تهیه می‌نمید. این روزی اتفاق همراهان سفر همه بر دست و پاخیزشان توله‌های سرخ از دست که عاشر غریب و قهرمانی نسیمی دارد و سخت آزار می‌دهد.

پسر فرام‌النگ

سه‌شنبه ۱۰ صاف، ۹۴ درجه:

امروز عصر پسر ارشد فرام‌النگ که صاحب باغ و صارت مصلی آقامستان است آمد. ۲۰ سال بیشتر ندارد؛ اما به یاد انداختن ابیود معلوم و فراتی به دیدارش خود را نورگ و برجهت نشان می‌دهد و این وضع و ظاهر بی‌شایمت به اشراف قدیم ژاپن نیست.

اندرایش آمانی

چهارشنبه ۱۱ صاف، ۹۰ درجه:

امروز قصدمان را بر عروست دادیم. راجه‌پنشنرا (تقایی) وایش پیش آمده بود که می‌بختد و می‌رود، ولی می‌شد، اما اول ماه که به راه که گفتند، با اسب چهار باز و پیش از درودمان به اصفهان‌نمود، را به این شهر برساند. از این‌رو دکتر اندریش **Andrew** آمانی را استخدام کردیم تا در طول این راه تا تهران حرمیم ما باشد.

عزیمت از شیراز و انعام خواستن توکرها

پانزده قایل اجاره، کردیم، و طرف‌های هسمر از شیراز به راه افتادیم. چون خواستیم روانه شویم حدود ۱۰ توکر و فرش و هدیه دیگر که در قاشگاهشان بودند، آوردند. اول در قاشگاهشان، چنان‌که پنداری و پوچکان بسیار گرد شیمی جمع شوند، حالت و حرکت پس‌ی بود و من هم پس‌گردم که جلوی عبده (آستسراف) غرور را بگیرم. ۲۲۰ قران به آنها دادیم و سرانجام

سفرنامه فورو کاواو من: ۲۲۲

در ساعت پنج و نیم سوار شدیم و به راه افتادیم. از شهر شیراز که بیرون آمادیم به قاصعه نیم ساعت راه به دهانه کوهستان رسیدیم.

ابویه خفاش‌ها

از روی اتفاق در دورست‌های صوی راست سیم‌مان بلندگان را در آستان دیدیم که در دست‌های پی‌وای می‌کردند. پنداری که پس از برگشتن کاش‌ها به آستان گمشده‌گان داشتند، گرد بازنده‌ها ضربه افود می‌نمودند. (از رسیدنشان ایران بیرون از راه) همه پندانه خایبه بودیم؛ اما تا وقتیکه حال که پرسیدم معلوم شد که این دسته‌های پندانه نیست و مغلطان است. پس به خاطر آوردم که از وشهر که روانه شدیم به هر گارواستر که رسیدیم زیر لبه پام لاهعای کروری که به لاله پسرشو مشند بود دیدیم که در واقع لاله مغلطان بود. تاکنون ندیده بودم که این حیوان کوچک‌نشان در چنین دسته‌های انبوهی در پرواز باشد.

قشردستم

در دماه این کو، بقایای صعلی قهقه مانند واقع است. در فاصه‌های از آن در سوی کو، دقتی در دل صخرای بزرگ رانشیده بودند و بر یکک دیوار این نقش شاه‌صما و در دور دیگر نقش دستم‌سور بر اسب که سوی شری که در حال دردمان روی است. کسان کشته‌گان، کشته شده بود، و گشتند. که رسم با آن‌که سنان‌های بسیار از او آمده است، نمی‌توان دانست که در طمع واقع وجود داشته یا نه. چندی که در این غله آمودیم، با سرکیس خان که از شیراز تا اینجا ما را بارقه کرده بود، بدرود کردیم و از او جدا شدیم و باز با به راه نهادیم. رمانان در میان کوهستان و از سرازیر و سیم‌لا می‌گشتند.

زرقان

حدود ۵ فرسخ که رفتم در ساعت ۲ صبح به زرقان رسیدیم. و با ایلیع حکم وافی قارس ما را در خانه‌ای بزرگ و آژانسته منزل دادند. این [آمانی] - چهارموز نظر جمعیت دارد: اینجا یک‌سره چاه‌های عمت و کچی بود و میدان داشت. امروز که از شیراز روانه شدیم، به مقراتی وافی ۲ سرازیر همانان کردند تا محفظ ما باشند.

سفرنامه فورو کاواو من: ۲۲۳

لی تسکی

صبح شنبه ۱۲ صاف، ۹۶ درجه:

در ساعت سه و پنجاه دقیقه بعدازظهر از زرقان روانه شدیم و در امتداد حبه راست کو، پیش رفیم تا به دشت وسیع و خشکی رسیدیم. هر سوی این دشت را کوه‌ها احاطه کرده و در میان این شش‌ها جلگه هم‌واری با شندی - سه- چهار ی (ی) - دو - سه فرسخ (از هر سو بود. از این جلگه گدازش و حدود دو فرسخ که رفتم به رودی رسیدیم که پنجاه - شصت کن [- حدود یکصد فارخ] پهنای جریان داشت و آبی پاک و گوارا داشت. بر این رود بانی سنگی سیسه شده بود، و از آن گذشتیم و رمانان را دنبال کردیم و باز به جلگهای رسیدیم. در این‌سو، رود یکم یل، کنشوار قطع دیدم که آن‌جا کنشوارزان سرگرم دور بودند. عودنه‌ها را از پایین می‌ریختند و حاصل را در زمین نود می‌کردند و ما عرض کوپ. گرد آن می‌گشتند و بعد هم راه را از ساهما جدا می‌کرد و دیگر قهرمان نمی‌کردند. طراز خرمن کوبیدنشان بسیار ابتدایی و کند بود.

چاپارخانه تخت‌فلوروس

از اینجا ۴ فرسخ رفقیم و ساعت ۱۰ شب در چاپارخانه تخت‌فلوروس فرو آمدیم. اینجا فقط چاپارخانه بود (مزل گاهی که با کارواستر که در فصل اردو و حیل‌وچل و در بخش معری احوال ایران دارند، آن به تعلیق ترشمن، فرق دارد. دربار چاپارخانه شرحی نیامردم). همه اطراف اینجا را کوه احاطه کرده و جلگهای وسیع در میان شش‌ها افتاده بود. در چشم‌انداز از اینجا فقط یکی - دو قهقه در فاصله دور و تا هفتصد - شصتده سال پیش کاررو داشت. تا نخست از کاش‌های تخت‌چمنبیدیه دیدن کردیم. که چاپارخانه که روانه شدیم چند تا به سوی شمال غرب پناه رفیم تا به سنگی یا پناهی که هر شش حدود ۶ شاکر (۱۸۰ گراو) در دو مرتبه ساخته شده بود رسیدیم. بدانستیم که این چه کاررویی داشته است. به گمانم پایه ماشینان بود. اینجا را تخت فلوروس می‌خوانند.

نخت‌چمنبید

جمعه ۱۳ صاف، ۱۰۲ درجه:

از چاپارخانه تخت‌فلوروس در امتاد حبه جنوبی کو، و به قاصعه یکک میلی انگلیسی بقایای معروف کاش‌های باستانی تخت‌چمنبید است. این کاش‌ها را ۳۲۰۰ سال پیش از این شاهنماهان ایران داریوش و خشایارشا ساختند و اسکندر را آتش را آتش زد و روان کرد. در سوی شمال شرقی این چاپارخانه تخت‌فلوروس، ویرانه‌های باستانی دیگر که استخر بنامیده می‌نود هست.

اینجا در روزگار باستان پایتخت بود و گویا پس از حمله شاهان بارخا جنگ و آشوب به

سفرنامه فورو کاواو من: ۲۲۴

خود دید، تا که سرانجام جو دشمن موروک از آن بر جای نماند.

قلندروسم

در سوی شمال اینجا کوه صخرهای طبیعی است. بر کناره این کوه صخره را بریده و چهار حجره آژانگه ساخته‌اند که گویا مقبره شاهنماهان ایران باستان است. در فاصله دورتر، در سوی شمال‌غربی این چاپارخانه هم سه شندی صخرهای به ریف‌افاده است که گویا اینجا قهقه قدیمی بود و تا هفتصد - شصتده سال پیش کاررو داشت. تا نخست از کاش‌های تخت‌چمنبیدیه دیدن کردیم. که چاپارخانه که روانه شدیم چند تا به سوی شمال غرب پناه رفیم تا به سنگی یا پناهی که هر شش حدود ۶ شاکر (۱۸۰ گراو) در دو مرتبه ساخته شده بود رسیدیم. بدانستیم که این چه کاررویی داشته است. به گمانم پایه ماشینان بود. اینجا را تخت فلوروس می‌خوانند.

مظهر لرزه‌خیز اول

در سوی جنوب اینجا در دماه کوه صخرهای، دیدیم که در رنگه نخستنگی را بریده و نقش کسان زبانی را بر آن کشانند. در این نقش‌ها تصویر شاهشور ساسانی بود که بر اسبی سوار شده است و حلقای را از مر سوارزی به هدیه می‌گیرد. این نقش می‌نمایاند که خواننده فرمان پادشاهی را به او می‌دهد. گویا این حلقه را زینت گردن می‌ساختند. بر این نقش کشی کسان دیگر

سفرنامه فورو کاواو می: ۲۳۰

و به دشت بهنزاری رسیدیم و یک فرسخ که در پایان پیش رفیقیم در ساعت ۵ بعدازظهر، به چابارخانه مرخاب رسیدیم. گویا منزل امروزمان ۴ فرسخ بود. مرخاب در ارتفاع ۶۰۰۰ تاکی (۱۸۸۱ متر) از سطح دریا دارای خانه‌های بسیار، و جایی آباد بود. در راه امروزان در جنگه و دشت، رسج، چاه‌ها، کشتیانی دیدیم که در چادر زندگی می‌کردند. در اینجا کشتار گندم و خدوشه و صیفی‌های دیگر بود. در مسروان دور و دور جویبار کوچک بود که می‌شد آب برای آشامیدن برداشت. در این یکی دو روزه خوراکم فقط نان بود که ذخیره داشیم.

پس امروز (۱۰ این کوهستانی) هرچه پیشتر خسته شدیم پس از رسیدن به اینجا کمی کتو و خیار گرفیم و با سنگ چاشنی زدیم و پختیم و گرسنگی‌مان را فرونشاندیم.

خلع گرگان

یکشنبه ۱۵، صاف ۸۵ درجه:

ساعت پنج و نیم صبح از مرخاب روانه شدیم. حدوده یک ری (فرسخ) که رفیقیم به چنده آب زلالی رسیدیم؛ و بر کف دست آب گرفیم و نوشگیمان را فرونشاندیم و از آن در تنگ شیشه هم برای ذخیره برداشتیم. از اینجا رانمان به مسافت ۴ فرسخ از تپه و کوه و فراوشلیب بود؛ تا ما در ساعت ۱۰ صبح در کاروانسرای خان گرگان فرود آمدیم تا پیاپییم اینجا به خوراک و به هضم بدست آوردیم و تاهاجر از رنجی که برامان مانده بود عیس کردیم و با آتش که از پهن خشک گاو فروختیم آتش را دیدیمکنی درست کردیم. روزهای بود که در سفر از کوه و جنگله دچار تشنگی می‌شدیم و آب نمی‌یابیم؛ این روزها گرسنه‌مان می‌شد. خوراکی پیدا نمی‌کردیم. علاوه بر کوهستانی، سر و تنمان هم گریوهاک گرفته بود و با همه خستگی‌های می‌یابیم-آبمی‌یابیم.

دیدیاد

ساعت پنج و نیم بعدازظهر از اینجا باز به راه افتادیم. در جنگه مرتفعی ۴ فرسخ رانندیم، و ساعت ۱۱ شب به چابارخانه دیدیم رسیدیم. اینجا جز ساختمان چابارخانه و ایستگاه خط گرگان صاف چیزی نبود. فقط مردمی گاوچاشنی دیدیم که پیست- سی چادر برپا کرده و منزل ساخته بودند. آب اینجا هم بسیار بد بود و نمی‌شد آشامید. پیشتر شیده بودیم که اینجا در ارتفاع ۷۵۰۰ تاکی - ۲۲۳۴ متر از سطح سرد است. چون چند لاشی روی هم پوشیده بود.

سفرنامه فورو کاواو می: ۲۳۱

حرکت بودیم. احساس سرما نکردیم یا که در واقع چندان سرد نبود که در تصور داشتم.

خلع فوره

دوشنبه ۱۶، صاف، ۸۸ درجه:

ساعت ۵ صبح از دیدید به راه افتادیم و ۵ فرسخ که در نیمه‌فورو و پایان بهنزار پیش رفیقیم در ساعت ۱۲ شب، در برابر کاروانسرا و چابارخانه خان‌فوره گذشتیم و اینجا فرود یابادیم.

مورق

ساعت ۱۷، صاف، ۸۸ درجه:

از شب گذشته سوار (و در راه) بودیم و دچار گرسنگی یا تشنگی و بسیار خسته بودیم. سحر که از آب پیاده شدیم تا در جنگه وسیع که از میان باران پرتابه بود در جایی بیابانیم اما سرما بیش از حد طاقت‌مان بود پس برجامیم و دهانه آب‌ها را گرفیم و پیاده پیش رفیق و چندین جو (چند صد متر) که در پستان‌رفیق باز بر آب‌سبب نشستم و راندمیم. چندی که در نزدیک جبهه راست کوهی پیش رفیقما آباد و ناگهان هوا را سوزان احساس کردیم.

گویی که سرما در لحظای جایی خود را به گرما داد و هوا سخت آزارنده بود. هنوز به سوزن نرسیده بودیم این آبدی از دور در چشم‌اندازمان بود و ما سوار بر اسبمان پیش می‌رفتیم. در ساعت ۸ صبح در چابارخانه سوزن فرود آمدیم. گویا این منزل که آمیم ۴ فرسخ بود و از آنجا تا نزد ۴۴ فرسخ راه داشت.

اینجا آبشاری بزرگی بود. آب آن گرازا و پیدهای فراوان کشتارآه حبه یا بیزارهای سخت و گلی آمیخته شده؛ و بیرون به خانه داشتند. آینه آسمان این دیو بود. فقط کشتارآه سنگ بود. قوه هم صافری در برابرم داشت. بیشتر از دیوار کشتارآه؛ در رخ گرد در چهار گوشه آن در تنگ ضلع دیوار هم دروازه‌ای باز شده بود و با این وضع و با این وضع و سامی‌شدن آن را از دیوار و حصار کشتار به آسانی تشخیص داد. از یکب دعات و آینه‌ها همه‌جا چنین بود.

آباد

پس از آمدن (و در ساعت‌های روز) در ساعت شش و نیم عصر از اینجا به راه افتادیم. میان دو رنده کوه به پهای حلدو سه- چهار ری- دو- سه فرسخ (دشت خشک و خشک و بی‌حاصل بود که در آن هیچ درخت نداشتیم و فقط برنوع‌های غار در آن رویده بود. منظره پایان چان را با یاد پاکر که نزدیک می‌آمد احساس داشتگی به ما داد. این دشت چهار گذشتیم و ساعت ۱۲

سفرنامه فورو کاواو می: ۲۳۲

شب، در چابارخانه آباد فرود آمدیم. در منزل امروز ۴ فرسخ راه آمده بودیم و اینجا ۴۹۰۰ تاکی - (۲۰۹۱ متر) بالاتر از سطح دریا بود. آبادفره‌ای بزرگ و ایستگاه خط گرگان بود.

زیر نور ماه

چهارشنبه ۱۸، صاف، ۸۴ درجه:

با پوشیدنا و اندرپاش فرا گذشتیم که ما سه نفر تا دو عصر عصر کتیم و آن‌گاه با اسب چاباری بازیم تا به دیگر همه‌امان برسیم. یوکریما و دیگران پیشانی‌ش و در ساعت پنج و نیم عصر به صورت گزروانی روانه شدند. شب از مره انگلیسی ملور خط شگراف در اینجا یکک شیشه قرق و گرم و با پوشیدنا زیر نور ماه نوشیدیم.

قلعه آباد: قلعه‌های

پنج‌شنبه ۱۹، صاف، ۸۴ درجه:

ساعت و نیم به قلعه [آباد] رفیق. این قلعه یا حدود ۴ کی- (۱- هکت گر) ازخاع دارای حصار و خشت و گچی بود؛ و چهار برج گرد در چهارگوشه آن اندازه هر بر این صفا چهار- پنج جو- (۱- هکت گر) می‌شد. [آباد] یکی- دو هزار جمعیت داشت. مردم اینجا با صنعت دستی چوب‌ریز نشی و درست کردن چوب‌های سم‌دوی ساخته قاشق و ستودگی چوبی یا با کشت‌های زرنگی می‌کردند، و تن‌دم که به حوض و کنار سنگر مشغول قاشق‌ساز در روز فقط چهار قاشق درست می‌کند، که با این کیش بیش از ۱۲ خان جایشان نمی‌شود و معلوم نیست که زندگی را (با این تر آمدن کم) چگونه می‌گار. شد. از قلعه بیرون آمدیم و سامان انگلیسی شگراف‌قلعه همی در اینجا دیدار کردیم؛ و آن‌گاه به چابارخانه برگشتیم و آسودیم. ساعت ده و نیم شب سوار اسب چاباری شدیم و به راه افتادیم. با من و دو همسفر یکک اسب گنجه‌دار سامور چابارخانه هم سواره می‌آمد. در لطف در نشان دادن او و بارش که در چابارخانه همدی اسب‌امان را عرض کرد و اسب‌های عصب را پندک کشید و بر گراندند، همچون پرند شده شد سواریم؛ و پیداشت که بسیار راحت پیش رفیق.

نور استار

من و شادریاس فورسخ راه را در دو ساعت پیسودیم و در ساعت دوازده و نیم، پس از نیمه‌شب، در چابارخانه شور گستان فرود آمدیم. پوشیدنا و دیگران هنوز رسیده بودند. اینجا اسب‌ها را عرض کردیم و بی‌درنگ راه را دنبال کردیم. بعد شدیم که دیو گردن پوشیدنا به علت

سفرنامه فورو کاواو می: ۲۳۳

تراخواری و گندروی اسبش بود. من فراترسمه بودم اسب خوب و چابک‌سری بگرم و شد ناختم اما اسی که از اینجا سوار شدم بسیار نازگار در آمد، و هرچه به آن شلاق می‌زدم نت نمی‌رفت و خسته و خستگیم کرد.

اسب تراخوار

جمعه ۲۰، صاف، ۸۵ درجه:

از دلشپ یکسره با این اسب تراخوار در جلال و تازانه می‌زدیم که در تندر بود. چندنگه من و اسب هر دو سخت خسته شدیم و از نفس افتادیم. علاوه بر این آفتاب سوزان هم بالا آمده و گرما رفتار به تحمل ناشدنی بود. در این پایان بهنزار درختی که در سایه آن پیاپییم نبود، و آب هم هیچ پیدا نمی‌شد. چنان درمانده شده بودیم که گویی در میدان جنگ در محاصره دشمن افتاده و به هر راه می‌گوشیم تا محاصره را بشکنیم و راه گزویی پیدا کنیم. با فراید به اسب‌ها شلاق می‌زدیم و به خود عزت می‌دادیم تا پیش برویم.

ایروختاست

سراجمه در ساعت ۸ صبح به سخفی و جان کندن به کاروانسرای ایروخواست رسیدیم.

احساس کردم که به زحمت از مرگ جنگه و جان و بر دهمام. گویا در این منزل ۶ فرسخ راه پیسوده بودیم. همان‌که زین را برداشتیم، اسبم زود افتاد و محلی از دینکته به مرگ داشت. از شال سوزن دو رنده کوه در چپ و راست جنگه به فاصله دور- سه ری (۱- یکی- دو فرسخ) از هم کشیده است. که جنگه باریک و بلند و صوفاری راه می‌پیوسیم. این مسویمان نسبت‌گذار نودها اما اسب تراخواری که یوار بود نالوستیم. چنان‌که می‌خواستیم خوب و تند برانم شیده بودم که در ایران اسب خوب فراوان است؛ اما اسب‌های چابارخانه‌ها هم مرغی و بی‌حال و کندرو بودند، و زخم و تاول‌های نشان پر کن و معفن بود. با این اسب‌ها نمی‌شد تند و به ناخت رفت. با این اسب‌ها سفر کردن کار آشنایی است.

ایروخواست در میان دره عمیق رنگ‌ریز بود و نزدیک کتار، شالی دره که حدود ۵ جو- (۱۵ گر) گودی دارد (و بر صخره‌ای در میان این دره) ساخته شده بود. بر این صخره یابند- ششده‌هاله بود؛ و این آبادی مانند قلعه‌ای ساخته شده و ساختمان‌ها در شیب صخره پله مانند روی هم افتاده بود. هر مرتبه از این خانه‌ها ایران ناشدنی در طول داشت با ساعت‌وساز تاخوار. این ایروا‌ها کاررو ستراح را داشت. از اینجا که به دره نگاه کردیم، دیدیم که فصولات [آسانی] همچون کوه روی هم ایستاده شده و به عاکزیر بالای لاله مورچگان در

سفرنامه فورو کاواو می: ۲۳۴

کسریمس همت مانند است. البته این کلمات کیوشش بر متر ارتفاع داشت و برپی بسیار زنده از آن برمی‌خاست. کاروانسرای که ما آنجا آسودیم در پایین این برآمدگی که خانه‌ها بر آن ساخته شده بود جایی داشت.

امین‌آباد

ساعت ۱۱ نیمه‌شب از اینجا روانه شدیم و در دشت وسیع آب تاخیم؛ و سه فرسخ که رانندیم در ساعت ۲ بعدازظهر به امین‌آباد رسیدیم. در کاروانسرای اینجا فرود آمدیم. یوکریما و صمراغان (و که جدا آمده بودند) از این منزل به ما پیوستند. اینجا مرحد ولایت قرق و عراق بود.

برکت نشکیم‌ها

در این منزل ۲ سراز که برای حلقه‌امان در راه از شیراز با ما همراه شده بودند. خداحافظی کردند (و برگشتند). ۱۰۰۰ قان به رسم پادش به این دو خاندیم. ساعت ۴ بعدازظهر پوشیدنا و من سوار شدیم و پیش‌تر از همدسترمان به راه افتادیم؛ و ۴ فرسخ که پیسودیم در ساعت ۶ بعدازظهر، در چابارخانه مسعود یکک اسب عرض کردیم و ساعت ۱۱ شب در چابارخانه قلعه‌ه که گویا در ۴ فرسخی مسعود یکک است، فرود آمدیم.

قلعه

این قلعه دارای حدود ۵۰۰۰ جمعیت و نیز ایستگاه خط گرگان، و آبادی معضری در مسیر راه [جنوب به تهران] است.

میار

شنبه ۲۱، صاف، ۸۷ درجه:

پیشتر با پوشیدنا و اندرپاش چاباری سفر کردیم. اما برامان راحت نبود، و از این‌رو خواستیم که از امروز همان کاروانی سفر یکیم. باز خاندیم. در ساعت ۵ صبح به راه افتادیم؛ از راهی کوهستانی اما صوار گذشتیم و در ساعت ۴ (صبح) به میوار رسیدیم. با این منزل پنج فرسخ راه پیسودیم. اینجا قلعه‌ای و نیز خانه‌های بسیار داشت، و کشت‌زارهای این آبادی در چشم‌اندازمان بود.

سفرنامه فورو کاواو می: ۲۳۵

قرق

یکشنبه ۲۲، صاف، ۸۵ درجه:

ساعت ۴ صبح پروکاشا با اسب چاباری پیش از ماروانه اصفهان شد تا که، به گمانها، با رامچندرا که بطور به اینجا رسیده بود گفتگو کند. ما در ساعت ۲ بهادزلفهر به راه افغانبد و دو فرسخ که رفیق می‌بایست از مسافر، کوه بنگامند. جانب غروب کرده بود. گرد سخت گذری را پیسودیم و باز به دشت هوار رسیدیم و در ساعت ۱۲، نیشبد، در مرق فرود آمدیم. در این منزل ۴ فرسخ راه طی کردیم. مرق میان پیان پریه‌های است و جز چارخانه‌های و کاروانسرای هیچ تا در آن نیست و ساکنی ندارد. به چارخانه که رسیدیم، مسافران دیگر (که پیش از ما آمده بودند) همه اتفاق‌ها را گرفته بودند و تابهار بر سگویی میان حیاط چارخانه فرود آمدیم و آسودیم.

چهارماد اصفان

دوشنبه ۲۲ صاف، ۸۵ درجه:

ساعت ۵ صبح از مرق روانه شدیم و کیویش دو فرسخ که رفیقیم از رشته کوهی گذشتیم و به جلگه آن سوی این کوه که رسیدیم دورانی شهر وزیگی دیدیم. اصفهان در چندشادزمان بود. این شهر در میان جلگه‌ای است که اندوه هر بر آن حدود سه فرسخ و پهنای شهر حدود نیم کیورت (اینشت قدیم عربی) (زاین استاد و گریبا ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. به دهنه‌های کوه که رسیدیم گویم گرم وارد شهر شدیم.

زاده‌مرو و بی‌های آن

کنار این شهر رودخانه‌ای است، و دیدم که پراچه‌های چیت (فلنگنار) بسیار در آن می‌شستند و این منظره از اندازی به شستن پراچه‌های تازه غش انداخته در کامم گوازا (— رود کانمو در کیورت مانند بود. در این رود خیلی آبرو می‌ریختند که رویک ۲۰۰۰۰ فرخ طول دارد و زیر چشمه‌های بی همه با سنگ فرش شده است، و از آن جا آیه میان و بالای بی یگان ساخته‌اند. آب از میان چشمه‌های فزان که زیر بی باز گرداند روان است. در دیواری قوسی چشمه‌ها که پایه بی آخر آخر کار شده، و بالای آن راه عبور است که کف آن هم با سنگ فرش شده و کنارش دیواری ساخته‌اند که قلعه‌های قوسی دارد و در هر چهار- پنج فرخ یک‌نگه قلی دارند. در میان بی و بالای این تعلق‌ها ساختمانی چند انگشبه ساخته شده است. از یگان سنگی این صارت که پایین مرود می‌توانند به پایه سنگی زیر بی برسد. دیوارهای این

مسافرانه فرود کار می. ۲۲۶
حصارت میان بیل با کاشی‌هایی که نقش‌ونگار گی‌های گوناگون بر زینت لاجوردی دارد پوشیده شده است. بنای به وزیگی و شکوهندی این بی نادیدم.

چهارخ

با گذشتن از این بی به دروزه شهر رسیدیم و حیاتی را به خط راست که حدود یکگور درخ طول داشت پیسودیم. هر دو سوی این حیاط با دیواری به غش‌ونگار گندیدی (— کاشی‌کاری شده) پوشیده است، و در هر یکصد تا دوست فرخ دروزای ساخته‌اند که از آن می‌توان به درون رفت. طول حیاط هم به سه راد تقسیم شده، که دوازده جایی پاریک و سنگفرش شده و دوازده جایی پهن و جویباری با کف سنگپوش در میان آن است. این جویبار که به دروزه می‌رسد، به آبشاری وزیگی که با سنگسپین ساخته‌اند رز داشت. این حوضی هشت گزشت به چهار گزشت بود. اما در هیچ کدام از این حوض‌ها آب نایندیم. در این حیاط چهاره‌ای شده و راست‌استاد کاشته بود. در چپ و راست حیاط بر روی هم ۴ ردیف درخت استاد داشت که مظهری بسیار باشکوه می‌ساخت. گردا این حیاط و بی که وصف آن را آوردم همه در زمانی که شد عباسی پایتخت را به اصفهان آورد ساخته شده و می‌توان روی و شکوهای این شهر را در آن روز کار تصور کرد. اما فقط با گذشتن دوست سال همه آن ساختمانی‌های شکوهندی و به وزیگی رفته، دیوار میان دروزه‌ها که در دو سوی حیاط بود خراب شده و لبه‌ها دروزمه ریخته و قطع بخشی از آن حوز برجاست. قله نمی‌تلم که میان این دیوار و حصار چه بناهای باشکوهی ساخته شده بود. اکنون باز گزرجه‌هاک فزان از آثار آن بناها را به اطراف می‌بردند.

جفا

این حیاط را که طی کردیم، پروکاشا را دیدیم که به استغاثان آمده بود. از او پرسیدیم که در کجا منزل می‌کنیم، و گفت که در جفا اینجا به دوشنبه روزگوار در جایی آن سوی رود، پیش از رد شدن را بی در این مسیر است) در شنبه شرکت جاری می‌شود. **Hot** می‌شود. ما عواضه که در آن برگردیم تا از این‌رو پیدا کردیم (از آن شبیم که از مسیر برگردیم، پس رمان از دور کردیم و حیاطی را که وصلش از آوردم پیسودیم. در میان راه بسیاری از خانه‌ها و کاروانسراها و خانه‌های دیگر که می‌دیدیم هنوز از حلال و شکوه قدیم نشان داشت. این ساختمانه‌ها همه با آبر ساخته شده اما دیوار و نمای آن با کاشی‌هایی بازنده زرد و لاجوردی و با نقش گله‌های گوناگون زینت شده بود. زیبایی و گزلی این بناها را می‌توان در

مسافرانه فرود کار می. ۲۲۷

عبور آورد. دیگرکار به رودخانه رسیدیم و از طبیی گذشتیم. ساختمانی این بی به شکوه و زیبایی بی که پیشتر دیدیم نرسید، اما باز دینی بود. رمان را دایل کردیم و به محل شرکت حوش در خطا رسیدیم و پس از دیدن کران از قلی گوردوی رئیس این شعبه شرکت بارمان را گلویم. اینجا در جفا شش بسیاری ازمنه زندگی می‌کردند و خانه وروانه هم (نشانه روی پیشین این شهر) بسیار بود. اما دکان کم بود.

حکومت اصفان

مشنبه ۲۲ صاف، ۸۵ درجه:

حاکم اصفهان سر سوم شاه ۱۰۱ قلی السلطان بود که ۲۵ سال داشت و هنگام ورود ما به اصفان با خدم و حشمی که ۲۰۰۰۰ نفر به آن را می‌کشید، سرهم یلک گردش می‌ود و به محصره رفته بود. از این‌رو، تقسیم‌وی سلاح و مرق عبث از او دیدن کردیم. اصفهان تیریمی بر یک از دو- سه هزار سوار بود. به فرماندهی مسعود الدوله درازن قلی السلطان این واحد قشون، به احتمال قدرت پتمانی ندارد و وضع افراد آن مانند سربازهای است که در پیشتر دیدیم.

کاخ‌های سلوی

چهارشنبه ۲۳ صاف، ۸۵ درجه:

ساعت ۲ عصر از محل اقامتمان روانه شدیم و از آس و ساد بی که گذشتیم وارد شهر شدیم.

به کاخی که پیسودیم ارتفاع او(ان اینجا حدود ۵۰ متر و مانند صحنه نمایشی است که مسقف آن بر هفت- هشت سون استوار باشد. نمای ساختمان و سقف و ستون‌ها همه آب‌نکاری شده است، و زیبایی آن در وصف درمی‌آید. نقش و طرح گوناگون گیزی اینجا چشم را خیره می‌کند. (در نمازای این کاخ) کف مسطحه با آجر فرش شده و در میان آن حوضی چهارگوش از برمر با فوارهای در میان آن ساخته شده است. گشتند که درای این حوضی پیش از ۵۰ متر است. عظمت و زیبایی این ساختمانی بسیار نظر گیر بود. گردا این کاخ هم از بناهای شاه عباس است.

نقش جهان

در اینجا از سی و سه بی گذشتیم و حیاتی را که سه معر (در میان ردیف‌های درختان) دارد

(۱) به احتمال، منظور رده قطعی با ترتیب چاشنی است.

مسافرانه فرود کار می. ۲۲۸

پیشتر وصف کردم پیسودیم، و رویک دهنه بازار به میدانی راست‌گوشه رسیدیم که ۴۰۰۰ فرخ درازا و حدود ۱۲۰۰ فرخ پهنا داشت، و پیرامون آن سراسر ساختمانی چندطبقه با ایوان جلو و پنجره‌های گندیدی که به میدان نگاه می‌کرد. در این میدان به حیاط میان سرای وزیگی مانند بود که یک سوی آن دروزای معظم است. این دروزه در مرق وزیدی مسجد وزیگی است که ساختمانی آن نهایت عظمت و زیبایی را دارد. مانند همه مسجدهای اوق، بر پام شیبان اینجا هم گنبد زده و سطح این گنبد با کاشی پوشیده شده است. کاشی‌های نمای مسجد و گنبدها گله زین است، و کاشی این مسجد همین‌بود. این گنبد سر به آسمان کشیده بود. و حلال و حوی انگشتی‌نگیزی داشت. دروزه مسجد به دالان چارگوشی باز می‌شد (که به حیاط مسجد و شیشان می‌رسید).

بازر

از این میدان که گذشتیم، به بازار رسیدیم. بازار ماهیانی گندیدی شکل دارد و (در محصره‌های آن) چوهای گوناگون برای فروش به نمایش گذاشته‌اند. شرح آن پیشتر یاد شد.

چهل‌سوی آب‌تخته خانه

پس از دیدن بازار، به میدان (نقش‌جهان) بازگشتیم و از یک دروزه آن بیرون آمدیم، و پس از گذشتن از چند دروزه، و فیصعی (— حیاطان سرپوشیده) باز به کاخی مانند آن که وصفش را آوردم رسیدیم. جلوی این کاخ حوضی چهار گوش‌های ساخته از سنگ و آبشاری باغ بود که حدود یکصد فرخ درازا و ۱۰۰ فرخ پهنا داشت. قسمت پشت این کاخ چند انگشک و بری سکونت ساخته شده بود. شاید که اینجا حرم‌خانه پایتخت (صفوی) بود. پیرامون ساختمانی باقی بود یا نبود، درختان چنار، و این باغ با دیواری بلند احاطه شده بود که دیواری در میان داشت و در اینجا قزاقان به پاشنداری ایستاده بودند. گشتند که اینجا هم کاخ شاه عباس است. با دیدن این کاخ، عظمت آن روزگار و پادشاهی را می‌توان تصور کرد. از اینجا یی شهر رفیقیم باز دیگر حیاطی را که ردیف‌های درختان چار در طول آن بود پیسودیم. از بی گذشتیم، و ساعت ۸ شب به محل اقامتمان رسیدیم.

امپلیان، نصف جهان

پنج‌شنبه ۲۴ صاف، ۸۵ درجه:

اینجا هوا بسیار خشک و عرش است، و پهرین جای اوان است. زمین هم برای زراعت مساعد.

مسافرانه فرود کار می. ۲۲۹

است، و غلات و محصول گوناگون بار می‌آید.

امروز تا بهادزلفهر معطل ماندیم که کارهایمان را آماده کنیم و از اصفهان راه یقیقم. اما پیش آمده‌ی شد که توانشیم حریت کنیم. اندریش آلمانی را که از شیراز به قندشمان در آمده جواب گفتیم.

قر

جمعه ۲۵ صاف، ۸۵ درجه:

ساعت ۵ بهادزلفهر از جفا را به راه نهادیم و به سوی شمال اصفهان راشدیم، و بیابان هزاری را پیسودیم تا در ساعت ۱۱ شب به آبادی گز رسیدیم و در چارخانه‌ها اینجا فرود آمدیم. گردا فاصله تا این محل که امروز آمدیم ۴ فرسخ بود. امتداد در بیابان در قغم کردیم، پس به این منزل دیر از آن که باید رسیدیم. گردا شد که در تن از خرماهان، پوشیدا (ازم جمه شیشان) ورامچندرا با اسب چاباری روانه بشوئیم. پس هنوز در اصفهان ماندیم. من و دیگران از آنها جدا شدیم و (کاروانی) به راه افغانبد.

مور به خورت

شنبه ۲۶ صاف، ۸۵ درجه:

ساعت ۴ صبح از گر به راه افغانبد و در بیابانی برهنه راشدیم، و آن گله از کوهی سخت‌گزار عبور کردیم. زمان از تپ و هوانون می‌گذشت، و سراسیم در ساعت یازده، و پنجاه دقیقه شب به مورچه‌خورت رسیدیم و در چارخانه فرود آمدیم. گردا در این منزل ۶ فرسخ راه پیسودیم. اینجا قلعه‌ای (— آبادی منصور) داشت با خانه‌های بسیار و آب آشامیدنی خوشگوار.

خوراک ماهی

یکشنبه ۲۷ صاف، ۸۵ درجه:

پیش از ظهر در جویباری که جلوی چارخانه‌ها روان بود، با نور پشندیمان پیست- سی ماهی کوچک گرمیم و (آکاب کردیم و) خوردیم. در راه مسافران، سس قریا (پاشنی غلیظ زاپی) و سرکه بدست نمی‌آید، اما این‌ها مهچون سی روز می‌شد که ماهی بخوردیم. بدین غذا خیلی مزه کرد.

مسافرانه فرود کار کرد. ۲۳۰

منزل سه

ساعت ۳ نیم بهادزلفهر که داشتیم از اینجا روانه می‌شدیم، پیشدا رسید و او را دیدیم. ما ندت آسب رانقیم تا پایان کاروری را که در پیش بود. در این منزل پیساییم. حدود ۴ فرسخ که رفیقیم رمانان به گردنه افاد. ساعت یکم و نیم بهادزلفه‌شد. در کاروانسرای سه فرود آمدیم.

اینجا ایسنگه، غش‌ونگار داشت. اما چارخانه نبود. این آبادی در دره‌ای میان کوهستان ساخته شده و جایی عرش آب و هوا بد و گردا این منزل که آمدیم ۴ فرسخ بود.

فروید

دوشنبه ۳۰ صاف، ۸۰۰ درجه:

ساعت ۴: نیم‌هخازظهر از سه روزه شدیم و در بارنگه راه کوهستان پیش رفتیم. در و راست مسیرمان صخره‌های کوهستان بود، به نشانی که پنداری آن را تراشیده و استوار کرده‌اند. رانمان در این مسیر از تپه و کوه می‌رفت و خاکند، اینجا و آنجا به رنگ سرخ یا کوبه یا خاکی می‌شد، چنان‌که گویی زمین را رنگ و نقش زده‌اند. در بارنگه راه کوهستان که بالا رفتیم و حدود ۳ فرسخ راهشود، به جایی به ارتفاع حدود ۲۵۰ متری از سطح دریا رسیدیم، و در اینجا مرشپب تندی را پائین آمدیم. در این مسیر، در تاریکی، صدای آب چشده‌ای که در کوهستان بی‌م‌جوشید و روان می‌شد به گوش آمد. در ساعت ۱۲ نیمشب در چهارخانه فهورود فرود آمدیم. گویا مسافت مژنی که امروز پیمودیم ۴۰فرسخ بود. گفتند که بیشترین کوه در میان بیش‌هایمی که امروز از آن گذشتیم حدود ۲۵۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

رایانک:

سه‌شنبه ۳۱ صاف، ۹۲ درجه:

ساعت ۱۰: و چهل دقیقه از فهورود روانه شدیم. اینجا آبادی بیان کوهستان و در دره‌ای بود و درای درخان میوه بسیار. درخان تاور گزود سر به آسمان کشیده و گلابی و سیب‌د و زردآلو و درخان بیب و درخان دیگر نیز بود. میوه‌ای مانند آغوزی چکنک که بره بسیار جوی دارد خوریم. درخت آن با شاخ و برگ انبوه دره‌های پیرامون این آبادی را پوشانده و میوه‌های سرخ‌رنگ لایه‌لای برگ‌ها در زیر درخان منظره‌ای باج ساخته بود. در میان راه جویری روان دیدیم و به صدای آب که از برخوردن آن به کف سنگی و قعرسنگ‌های جویرابه به گوش می‌رسید احساس خستگی کردیم.

سفرنامه فورو کوار می: ۲۲۱

سه شنبی

از اینجا رانمان پنج‌سج‌شد و حدود نیم فرسخ که رفتیم از درخان دور افتادیم و یک‌دو سنجی که کنار رودخانه راه پییمودیم به سادی که جلوی آب بسته شده بود رسیدیم. میان دو کوه، مسخت، در فاصله‌های حدود ۲۰۰ متر سادی با خشت به عمق حدود یکزده- پست فرخ ساخته بودند. پشت این سد در این هنگام آب نودا نودا با ذخیره شدن آب، گنجایش چند ده هزار متر مکعب آب داشت. حدود یک فرسخ که رفتیم، به جلگه رسیدیم و در دشتی هموار و برهته حدود سه- چهار فرسخ راه پییمودیم و ساعت ۷ صبح اینجا دقیقه دقیقه‌هخازظهر وارد شهر کاشان شدیم و در چهارخانه فرود آمدیم. گویا مژنی که امروز پیمودیم حدود ۷۰ فرسخ راه بود.

کلان، بر کله و کور:

کاشان شهر بزرگی است یا سه- چهار هزار خانه، و تولید و تجارت گوناگون در اینجا رونق دارد. گفتند که از اینجا به سوی شمال(یا دیگر جزو ولایت اصفهان نیست و تابع حکومت تهران است.

چهارشنبه ۱ میامبر، صاف، ۹۵ درجه:

پوشیدای هوا کتون به این منزل رسیدیم و در ساختمان ایستگاه تگراف بود. گویا امام‌چندرا پیشتر روزه شده بود. از این‌رو، پس از مشورت با یکدیگر، در تهران که پوشیدای و یخ‌گوشا باشند با اسب چاقیاری راهی تهران شدند. شهر کاشان نزدیک دشت فهوروداز کور است، و در سوی راست مسیرمان تا یکی- دو فرسخ که چشم کتار می‌کرد می‌دیدیم که سراسر تپه و کوه و بیابان است. باد صحرای پرمسته و رنگ‌ها می‌وزید و با روی هم آباشتن رنگ‌ها کوه و تپه درست می‌کرد: با این اقبال، آب اینجا همه شور است و هوا هم پماد و دماغ چنان‌که این روزها حرارت از تود و چهار- پنج درجه(افزاینده‌تأیین نشده بود.

سراپاک:

ساعت ۴:هخازظهر از کاشان به راه افتادیم. در سوی راست مسیرمان تپه‌های رنگی و در سوی چپ کوه‌های صخره‌ای می‌دیدیم اما حدود ۲ فرسخ که رفتیم دیگر تپه رنگی پیدا نبود، و همه جا تا چشم کتار می‌کرد، بیابان و زمین بی‌حاصل می‌دیدیم و چنین نمود که زمین

سفرنامه فورو کوار می: ۲۲۲

و آسمان هم به پیوسته است و ما در قاقوسی پیش می‌رویم. ۱۰۰ راه هم رنگبار بود، و هیچ سنگ و صخره‌ای نبود. ۳ فرسخ که رفتیم به فرجه نهار آمد رسیدیم و در چهارخانه اینجا فرود آمدیم. گویا در این منزل ۵ فرسخ راه آمده بودیم. اینجا فقط چهارخانه و کاروانسرا بود، و در حدودت دو- سه نفره روستا به چشم می‌خورد.

سمن، توباب، باستان

پنج‌شنبه ۲ صاف، ۱۰۰ درجه:

ساعت دو و نیم‌هخازظهر از سمن روانه شدیم و میان دشت هموار رانشیم و حدود یک فرسخ که پیش رفتیم رانمان به میان دو کوه صخره‌ای که از چپ و راست کشیده می‌شد رسید و تپه و هاعور شد. پس از آن راه به همواری رسیدیم و در ۴ فرسخی سمن‌س از روستای توباب گذشتیم. در توباب کاروانسرای بود و کار آن بنا بر روزه‌های دنیای رانمان هم هموار بود و ساعت ۱۱ و پست دقیقه شب، در چهارخانه باستانگن فرود آمدیم. گویا در این منزل ۷ فرسخ راه پییموده بودیم. اینجا همه مانند سمن‌س فقط چهارخانه و کاروانسرای بود. در سوی چپ مسیرمان کوه و تپه‌های صخره‌ای اشاده داشت و سوی راست سراسر بیابان هموار بود. در بیابان می‌حاصل می‌یابید، می‌شود، و نمی‌توان داشت که انهایی آن کجاست: و اینجا آب‌انبارهای استفاده‌ی داشت و دو آب‌انبار با پام گیندی بوده اما آبش زائد بود و نمی‌شد نوشید، و شای آن هم جلازار بود.

ف:

جمعه ۳ صاف، ۱۰۳ درجه:

ساعت ده و نیم از باستانگن به راه افتادیم و در دامنه کوه صخره‌ای که در سوی چپ مسیرمان بود پیش رفتیم، و حدود ۲ فرسخ که راهشیم از فرجه مسکوران و در دشت فراخی رانیمد تا که در ساعت ۴:هخازظهر به قوم رسیدیم، و در چهارخانه اینجا فرود آمدیم. گویا این منزل که پییمودیم ۴ فرسخ بود. فم شهر بزرگی است و عاودست کلاهی گوناگون، و به واسطه این روی تجاری حلت- حلت‌ها جمعیت دارد.

(۱) خیر زانی است ای وصف احساسی که در پیمناد بیان بر حوت دست می‌دهد.

سفرنامه فورو کوار می: ۲۲۳

فوزنای مودان:

شنبه ۴ صاف، ۱۰۰ درجه:

ساعت ۵: ده دقیقه از قم روانه شدیم. عصر دیروز که وارد قم می‌شدیم از یک پل آجری که بر رودخانه(یا کنار شهر) بسته‌اند گذشتیم. پس از حرکت از اینجا راه کفاره این رودخانه را در جهت شمال شرق پیش گرفتیم و رانیم. تاکنون در سوی شمال راه پیموده بودیم اما از اینجا جهت غرب کتمان‌های تغییر کرد. چندی که رفتیم، رانمان از کنار رودخانه دور شد و در میان تپه و هاعور مرلاا و مرشپب می‌رفت. پیشتر روی رومنان کوه بلندی سر به آسمان کشیده بود و تله برف و برفه سید آن مانند فرعی بمانی ازین بود. این همان کوه مشهور مودان، نزدیک تهران بود، و دیدن آن دانشیم که به مقصد سفرمان نزدیک شداییم. دوی نگشت که رانمان به جلگه هموار رسید.

بی‌دالک و بی‌آبی

دو- سه فرسخ که پیش رفتیم، در ساعت ۱۱ شب، به رودخانه‌ای به عرض پنجاه- شصت متر رسیدیم. از بی آجری روی آن، بی لاکند، گذشتیم و در چهارخانه‌ای به همین نام فرود آمدیم و آسودیم. گویا منزل امروزان ۲ فرسخ راه بود. اینجا در چهارخانه و کاروانسرا ساختمانی نبود. در رانمان در این دو- سه روزه در سوی چپ، مسیرمان و در فاصله حدود یک فرسخی فقط کوه‌های پست و بلند می‌دیدیم اما در سوی راست مسیرمان بیان بر حوت بهخار گشته بود و دیگر هیچ‌چیز به چشم نمی‌آمد. رودی که اینجا روان بود اما آشامیدنی نبود. چون فرما می‌یاست در بیابان راه پیسیم، از بودن آب نفوس خوریم و چندین کیلومتر به اطراف رفتیم تا مگر آب بری ذخیره پیدا کنیم اما سرانجام نتوانیم آب بری راه فرما بگیریم.

فروزن میرزا

یکشنبه ۵ صاف، ۹۸ درجه:

امروز پیش از ظهر گرمی از راه رسیدند. یکی‌شان *سوار کاشک* فرنگی بود. این مسران از سوی شمال از تهران آمده‌اند و جلوی چهارخانه که آنجا منزل کرده بودیم رسیدند و پناهه شدند و به دیرن آمدند. گفتند که این مرد (کاشک)نشین آتوروز میرزا(۱۱) را فرارزنده شده و فرنامه قتلون در شیراز است، و به محل مأموریش می‌رود سه- چهار سوار بر پی او می‌آمده، و یکی- دو تن از ملازمان او را بی‌کفاری بر دست داشتند. از پس از توفینان

سفرنامه فورو کوار می: ۲۲۴

جای و فهور و کیندای قاتل، نمازش را بخواند، دشتی و رفتارش به ملاحظه مانند بود.

راه رانکار:

در ساعت ۳:هخازظهر از اینجا روانه شداییم، و حدود دو- سه هزار گام که پیش رفتیم رانمان به تپه‌هاعور رسیدیم و نزدیک یک فرسخ که راه پییمودیم به دامنه رسیدیم و باز در بیابان می‌حاصل و دشت گسترده رانیم. در این دشت که می‌رانیم، رانمان پر از سنگ و رنگ و بسیار دماغ بود، و تا چند فرسخ که رفتیم، سدر و سرخ نداییم. فقط در سوی چپ مسیرمان کوه‌های صخره‌ای می‌دیدی از جلوی چشم می‌گشت. مسواری این راه بسیع نگرانی کشیده بود و از دور که این خط را می‌دیدیم، دماغ تیرهای تگراف مانند برچین می‌نمود. ما هم نزدیک خط تگراف می‌شدیم. نسیم از این منزل راه رفتیم، بودیم که تا دشت شمال تگراف رویدان گرفت، باد چنان گرمی بود که رنگ از ما شده، گیلوه به سر و رویمان زد و ما را حیران و هراسان کرد. آفتاب هم غروب کرد و دور و برمان را نمی‌دیدیم. به زحمت رانمان را ادامه دادیم، و دنبال کردن مسیر را به اسب‌هسان وا گذاشتیم. ساعت ۱۰ شب به راهی بر از سنگ و رنگند افتادیم، و ساعت ۱۰ و پست دقیقه توفانیم به کاروانسرای حوض سلطان برسیم. در این منزل ۴ فرسخ راه آمده بودیم.

حوض سلطان

حوض سلطان فقط چهارخانه و کاروانسرای ورنه‌ای داشت. به اینجا که رسیدیم، باد تند خوز آرام شده بود. با پیچیدن بگ بگو، خود را از آب ریگ و گرد و خاک که به هوا بلند شده بود، حفظ کردیم. عصبیت دکتیور اسب را بالای سومان می‌دیدیم او ما مسافرها و اسب‌هایمان را یک مرتبه پیاده کردیم. اینجا آب اندر آورنده اما ترشیده بود و نمی‌شد خورد.

بیابان و تپه‌ها:

دوشنبه ۵ صاف، ۹۰ درجه:

در ساعت ۵:هخازظهر از کاروانسرای حوض سلطان به راه افتادیم. دیشب با آن سختی راه آرزو کردیم که هرچه زودتر راه بیابان را پشت سر بگذاریم اما نفوس که پیش رویمان هوز بیابان رنگبار و پررنگ بود، رفته‌رفته پست و بلند راه بیشتر می‌شد و درخت و سوزهای نمی‌دیدیم. باد تند شمال‌غربی هم خاک و رنگ را به هوا می‌راندت. با آن که آفتاب می‌تابید، با این توانا خاک و شن هیچ‌سور را نمی‌دیدیم و گرمی که در درای توفانی کشنی

سفرنامه فورو کوار می: ۲۲۵

مرادیم، دیدیم چینی را که باید برویم تشخیص نمی‌دادیم، و از این‌رو جای پای اسب‌ها و پادگان را بر زمین ندان می‌کردیم. بر زمین اسب نشسته و کلاهمان را پایین کشیده بودیم تا رنگند و گرد و خاک به صورتمان نخورد، و به این حال پیش رفتیم. دیدیم که در میان تپه‌های اینجا و آنجا اثری از جاری شدن آب نداده است. (در مسیری که آب جاری شده بود، رنگ خاک از سنگ خشک شده، یکسره سفید بود. چندی که راه پییمودیم، خورشید کم‌کم بر پشت کوه‌های مغرب پائین شد و شب آمد و هوا تاریک شد و باد سردی وزیدن گرفت، وضع دشواری پیدا کردیم. در این حال و در مسیر پررنگ و سنگند، رانمان را گم کردیم. همدیگر را آواز می‌دادیم تا از هم دور نشویم، و پیش می‌رفتیم.

میرزا راهوان:

باد تند رنگند و راه هوا رفته‌رفته بود، و نمی‌توانسیم سواره قطعی را ببینیم و جهت‌مان را تشخیص بدهیم. در این میان، بارده مرده هم که حال و وضع غریبی داشتند از حوض سلطان که روانه شدیم در پیش‌رویس ما می‌آمده، و چون راه کم‌گرد هودیم، هنگامی که به آنها پیشانی ما می‌رفتند، هراسان شدند و تکران که مبادا قصدی دربار ما دارند، چندندگه گشای از ما بیابان اسباب سربازان(مدان) پانچ‌هوا می‌گفتند. کسی پنهانی شمشیر را آماده در دست نگه داشته بود، ده‌های خدمت مغرب، بارو انتساب بودند، کسی دیگر به نهایت تلاش ندان پشای برده و یکی به چشم آمده و دیگری را ترس برانته بود. گویا آن‌که آمده‌اند، همان‌ان در آن وضع هرون از حد وصف بود. به علاوه، باد سردی هم می‌آمد و تا بعد استخوان شوره‌ای می‌کرد. با آن که بار به خود پیچیده بودیم، از سرما می‌لرزیدیم. در نهایت نازمی و پریشان‌حالی بودیم. تا بخت یکنگ، تیر تگراف که از نزدیک هرون

ارک شاهی در میان این ناحیه مرگزی جای دارد. بنشدر هر بر ارک به پانصد فرخ می‌رسد و با حصار بشد عشت و یگی احاطه شده و مانند کاخ سلطانی در پانجاست غری زاین [کپورآو ارک کاخ امیرآقوری چین در یکن است. میان حصار چند درواز ساخته‌اند که آن‌ها گنبدانی آن‌جا ایستاده و در آمدورته‌ها برقی‌اند. میان صدارت کاخ حیاطی بود. من پنهانی وارد یگی از صدارت‌های کاخ شدم ۹۱ و از آن دیدن کردم. دیورها و سقف اتاق‌های این ساختمان به صورت نامواری که به وصف درنی‌آید گلج‌کاری شده و از رنگ‌های طلایی و قرمزی و آبی و سرخ نقش و زینت شده و بر دیوار این ساختمان صورت‌ها پیشین [سجد شده] و شاه گوی [ناصر الدین شاه] کشیده شده بود. در میان صدارت [اصلی] ارک تخت شاهی – تخت مرمرآجی دارد که از سنگ مرمر سفید مایل به روزه کشیده شده. بنشین حدود ۱۰-۱۵ فرخ، پهنایش ۲۵ فرخ، و دروازش ۳۵ فرخ است. در اینجا شاه برای سلام عام می‌نشیند. جاهای دیگر این محوطه نیز با سنگ مرمر ساخته یا فرش شده است. چنان‌که یگانگ و سوزنها همه از مرمر است، و سیار تماشایی.

کاشی و شمش الصابره

در میان کاخ [گلستان] حوضی راست‌گوشه و بشد و فرورآرد، یوده ساخته از سنگ و کف حیاط را همه [فرش کرده بودند. هر حیاط و پانجهایی در این کشور در جاهایی که زمین هموار است و آب در دسترس، حضا حوض و فرورآرد بزرگ یا کوچک دارد. در این کاخ هم از لِه حوضی آب و آب گرمی بریز می‌شد، و میان این محوطه صدارتی چهار طبقه به نام

۱) شایده این حسان ساختمان متروک حرم‌خانه است که پوشیدنا در سرفراخ خود یاد کرده و از دیدار پنهانی خود از این‌جا [بی‌اجازه مقامهای رسمی] شرح نوشته است. بنگرید به سرفراخ پیدایش، ترجمه فارسی، می ۱۷۶.

سرفراخ فرور کوار می ۲۵۴

«شس الصابره» بود که کاخ اصلی شاهی و وزیرترین و بشترین بتانی سلطنتی است. ما در همین کاخ [آرد ابرار] مشرب شادیم. شرح این شرفایی را به تفصیل فرامام آورد. در حصار الصابره، صدارت حرم‌خانه و کاخ‌های دیگر بگرد، و برای تهور و بیرون آن بر روی همه ۱۵۰ کاخ شاهی بود. کاخ آبسانلی [اصطخرآباد] در دامنه کوه‌های البرز بسیار شکوهمند و در تری باغی پردرخت بود. در این سرزمین گروه شاه تابستان‌ها حبیده به این کاخ‌ها پناه می‌برد و گریا چهار زن حنفی و ۱۴۰ زن صیبه شاه در این کاخ‌ها بسیار خوش می‌گذراند.

باغ ابله‌خانی

باغ ابله‌خانی که ما [اصطیحات صدارت زاین] در آن قسمت داشتیم از کاخ‌های آبسانلی است. گریا این صدارت را در اصل برای کاخ و به حکم شاه ساخته‌اند، و آن را دوزخی ساخته و سپس به شاه پیشکش کرده است. از این‌روز ساختمان آن محتر است و چیزی دیشمی ندارد جز اندکی در آلاصاح که دیوار و سقف آن را آینه‌کاری کرده و با شیشه [رنگی]نقش‌ورنگار دارند. این شیشه‌ها دیشمی شده و نیز روی ستون‌های زرکش نقش گل‌بوته داده و پنجره‌ها را هم شیشه‌های رنگی افراشته‌اند که چشمگیر است. این نقش و نگارها مانند زبد و زینت عیاد بودنی چیده‌ا یا غیر می‌م‌باشد، اما تحسین‌ورنگتر نبود. بر کف اتاق، در میان آن تا یک‌دوازده فاتی ابرامی کشیده بودند و سه سوی دیگر اتاق را کنده‌چوب شش‌پای در شده بود که بر آن می‌نشستند. هم‌جا در صدارت‌های ایرانی چین است، و [رسم نشستن بر کف اتاق] مانند زاین است. در حانه روزگار و احوال ممکنات، در هر حانه که وارد می‌شدیم، هم‌وزن می‌نشستیم و در شیشه‌ها و درخت‌های چیده‌چوب که در روز روشن هم اینجا تارنگه بود، و به حیاطی دروسید که درون آن گل کشیده و در پیشانی حوض و آبسانلی در کشیده بودند.

ساختمان [اتاق‌های] این‌ان و ستون‌ها در این محال بسیار زیبا بود. ساختمان‌های طرز رنگی که ساخته‌شدند به ما در کنار [کاشی‌های]۱۴۰ طلایی و سبز بسیار چشمگیر و آریایی [۱۲۰] مانند عید بودایی است. خانه‌های مردم عادی هیچ دیدنی نودا زیرا که با خشت و گل ساخته شده و بنافرود و تازیانه است.

ارک و بازار

دروازه کاخ ارک شاهی رو به شمال باز می‌شد و این دروازه حبیده سته بود. جلوی دروازه آبر مرمر [۲۰] چراغ برقی نصب شده و زیر آن گنبدانی با لایس رسمی پانی شده اما دیدم که این گنبدان نقشگر از در کنار خود، نهاده و بر سنگی نشسته و کلاهی را بایش ساخته بود. او

سرفراخ فرور کوار می ۲۵۴

حوت می‌زد! از اینجا که حدود دصت فرخ به سوی شمال رفیم، باز به دروازه‌ای رسیدیم.

میان این دو دروازه دوشی و میونی، زمین سنگفرش و در دو سوی گذر درختان کشته شده و بسیار پاکیزه و آراسته بود. اما در پس درختان در دو سوی گذر و در چپ و راست، صحر عام بود و مردم شهر حمود و دکاه‌های کوچک داشتند و آن‌جا پیوهایی گوناگون می‌فروختند. این ترکیب از عظمت و حرمت شاهی می‌کاست.

میدان قلعه‌ها

از این دروازه که بیرون رفیم، فضای عالی بود که حدود دصت فرخ چپا و چهارصد فرخ دراز داشت – میدان ترحله‌ها و کف آن با سنگ و قوس‌سنگ فرش و میانش سنگی سلی درست شده بود. صدارت گوناگون این میدان همه آلاصاح داشت و روی آلاصاح‌های آن به خانه‌های کوچک [یگی که زیر یکک سقف دراز می‌سازند و تانگیه‌ها، عوامه می‌نمود مانند بود. در طبقه زیر این بناها توب و راه و پیوهایی دیگر گذاشته، در هر طبقه بالای آن ترحی‌ها و فرخ کوچ کرده بودند. از پنجم آلاصاح‌ها که باز می‌بودند تا افاق هرا یکی و حنک نبود، دیدیم که سیرازها نشسته و شیش [زحمت و تشنان را] می‌گفتند. بیرون این میدان شای دروازه باز می‌شد و گنبدان با ششتر برعه در دروازه‌ها به پشادری ایستاده بودند. ساعت باز و بسته شدن این دروازه‌ها معین است. به این ترتیب که به ساعت از روز گذشته باز و شب رفته بسته می‌تود و آمدورث افراد در میان شب متوج است.

دروازه شهر همچنین است، و مردم نمی‌توانند در ساعت دیر شب [آزاده] وارد و خارج بشوند؛ و اگر کسی از این مقررات نظف بکند دستگیر می‌نود.

سار قلعه‌های آریایی

چون از دروازه آن سوی میدان که رودری دروازه ششایی منتهی به ارک بود خارج می‌شدیم، در خیابانی که به شمال می‌رفت به

صدارت میل قلستان در باغ ابله‌خانی می‌رسیم.

مقارن چهار محکمات آریش، ولسند، ترک، و انگلیس همه در این محوطه بود. در دو سوی این خیابان درخت کشته بودند، اما سایه‌کنک نبود و مطاف نمی‌نمود. در درخت‌های کنار این خیابان چراغ‌های شش‌سوز کار گذاشته بودند تا در روشن کشد اما شیشه‌ها که تا ته می‌رفت، باز هم‌ما را تاریکی می‌گرفت و زو پا را نمی‌شد دید. در این کشور، امروزه در شای صدارت و خیابان‌ساز و پیوهایی دیگر بگسرد، از طرز رنگ برود می‌گفتند. گریا درین ۵۰ سال پیش از این که شاه‌ایران به اروپا سفر کرد در پیش گرفته شده است.

سرفراخ فرور کوار می ۲۵۵

بازارچه و نیچه

بازار محله جداگانه‌ای است در جنوب ارک، در اینجا پیوهایی هرگونه [انی؟] و هر روز کار [معبود و قدیم] را عرضه می‌کنند، و می‌ان خرید، وضع و ترکیب بازار باز با بازارهای ششوار و اصفهان و جاهای دیگر که دیده بودیم تفاوتی نداشت. همه مویه‌ها و گدازهای بازار با ماهی‌های گیندی پریشده، مانند توتلی است به پنهانی سه تا پنج فرخ که در دو سوی آن دکاه‌ها و جمع‌های تولیدی، و تخری دایر است. پشت این مکان و حموره پیشتر نیچه است. در هر صفه از توبه فرخ صفاقت که در گذر بازار می‌رویم دروازه‌ای به یگی از این نیچه‌ها باز می‌نود. به نیچه که دازه می‌نویم، پیوهایی گوناگون مانند پارچه و فرش و پوست و ... می‌فروش چیده و گذاشته‌اند. این کالا را همه با کاروان از اطراف می‌آورند و کاروانان در این سرها می‌نشد، حمود و کان ترتیب می‌دهند، و مامشان را می‌فروشند. کاروان به بگنبار، او بی‌ترسی [آی و دود می‌رود. از این‌روز کاروانا را بازار گنگان [که کلاشان را با کاروان می‌فرستند] ساخته‌اند؛ گریا نباید دولت برای بار شاهان [کاروان‌ها درست کرده است. گوئد این که عقل ایشان کار در بازار در واقع کاروانسرا نیست، و دعا نیچه و کاروانسرا را هم بازار را درست کرده و گوی که بازار که دشمن زرگی است] که به حیوانات بازار روز در زاین که روز معینی [در ماه یا هفته] دایر می‌شود و آن‌جا خریدم‌فروش می‌کنند و بازارها به‌طور کلی شای زنده و بسیار پرجمعیت‌ش است. در میان بازار که می‌رویم، مردم از الوهی جمعیت به نام ته می‌زنند و می‌گزند، و جایاز و دام درهم می‌لشد. از بازار که بیرون برویم، دیگر مقله و حمور نیست، جز یکی دو باب و تروک متروک.

بیرون بازار همه محله سنگری و خانه‌های اقل دولت و مردم است.

حکومت تهران

حکومت تهران با نایب السلطه [کامران میرزا] شاهزاده دوم [از نظر ترتیب جانشینی، پس از ولیعهد] است، و وزیر او به نایات حکمرانی می‌کند. گریا ملاً وزیر تهران صدیق الدوله است، و با وزیر فرمان داشتن دو گردان ژاندارمری به عده پانصد نفر، تهران را اداره می‌کند.

عزل سیه‌سال

روژ ۱۲ سپتامبر در دستگاه دولت تخیری داده شد و یکی از وزیران امیرزا حسین خان، سیه‌سال، اعظم از وزارت خارجه بر کنار و به تیر فرستاده شد. با این پیشامد، شرفیانی ما نزد شاه به تعویق افتاد. روژ ۲۲ این ماه از صدیق الملک باب وزیر امور عیاد دیدان کردیم.

سرفراخ فرور کوار می ۲۵۶

و در روز ۲۷ سپتامبر فرصت بارینی اول به ما داده شد. درامچندراز مطرح و زاهدانی هندی جامان را که تا این تاریخ در استخدام داشتیم و بایر زحمت شده بود، روز ۱۹ این ماه اخراج کرده بودیم، و در شرفیانی روژ ۲۲ سپتامبر او هم‌امان نمود.

دیدار با نایب وزیر خارجه

ساعت ۱۲ و نیمروژ ۲۲ سپتامبر کلب و سینه‌هایان [حاجی هدایا و تسویه‌های کالا] را آماده کردیم و برداشتیم و با دو کالشنک چهار اسبه روه [ارک] شدم. حمود میرزا عبد الله خان پس صدیق الملک باب وزارت امور خارجه از محل قلستان [در باغ ابله‌خانی] به راه افتادیم و از دروازه بیرونی ارک سلطنتی وارد شدیم. در خانه صدارتی [مترک] در کاخ که روز گذشته به آن‌جا مرز بوم و حوضی فورارد، یک دهسته سرباز دیدیم. این سربازها تنگ‌نشانان را در گشاری به هم تکیه داده و گذاشته بودند. از دستهای‌شان ازاد و از آن میان فقط یکنگ درجه‌دار و یکنگ سرباز به ما سلام نظامی دادند و ادای احترام کردند. اینجا از دروازه‌ای که رودری ساختمان اصلی کاخ باز می‌شد وارد شدیم، و از چکان سمت راست صدارت بالا رفیم و به اتاق وزارت امور خارجه رسیدیم. صدیق الملک باب وزیر امورخارجه از ما استقبال و به اتاق زاهدانی‌مان کرد و نشنیدیم و ریاضت‌های و قیادن و سیگارت آوردند و در این میان او پیرامون باریانی تر شاه توضیح داد. ایامی که او در این‌روز درواشت فیلی شال گلنورندوزی شده بود. این کار لایس برابری ایران است.

باریانی تر ناصر الدین شاه

حدود یک ساعت در آن‌جا ماندم تا که از آمدن امپراطور نداشتنه‌ها شارت دادند. پس از آلاصاح‌ها پامین آمدیم و باز به سمت راست رفیم و از در گروچگی داخل حیاط و پانجه صدارت شاهی [ازتجهان] شدیم.

چند حمود بزرگ فورارد، یکسره ساخته شده از سنگ، میان این باغ دیدیم. ردیف‌های درخت و گلدانهای سفالی هم چشم می‌دود و مقلد شاه‌انگیزی ساخته بود. آب آن، از حوضی سرریز می‌شد. در چوچری که با کاشی فرش شده بود، می‌نش و گوی برده‌ها را زدن سیه‌ها انداخته بود. از بناگره‌هایی که بخور موزاب میان پانجه‌بندی صیاده کشیده بود، گذاشتیم و مطابق یگان [آجری] اسراج‌زنی رسیدیم و از اینجا در افتاد چند حمود پیش رفیم و جلوی صدارت شمس الصابره رسیدیم.

سرفراخ فرور کوار می ۲۵۷

نشر بایان باریانی

حدود ۲۰ سرباز لایس سرخ در چپ و راست یگان این صدارت ایستاده بودند. به اینجا که رسیدیم، بابیوزر خارجه از ما رسد که آن‌ا گنبدانی را بدوش می‌آوردیم! گریا در این کشور درسم است که هیچ‌گاه نشدن به خانه کسی. کاشی از ادبی آورد. آریا [با پسند صدیق بود دروازه کاخ خلایق رسود و آدامی [آدمی] است] پس از یگان حمود بالا رفیم و در سمت راست، دروازه اتاق پیش رویمان شاه را بر هندالی کشیده نشنیدیم. به دیدان شاه سلام و عرض ادب و انعام کردیم و دو سه صبت اتاق رو به سمت راست آن رفیم و راه فاصصاتی از شاه که رسیدیم! به صف ایستادیم و ادای احترام کردیم. در اینجا شاه بشخص خود ما را دعوت به نشستن کرد پس از میان اتاق رفیم و نشنیدیم. شاه دعوت کرد که بطور رودیما پس رویکنار کشیدم و به فاصصاتی در حدود سه چهارم راهی شد. رسیدیم پس از سلام و عرض و مرسمود، شیشیدا موضوع مأموریت خود را که از دولت زاین به او راگزارش شده بود، به [یگی گفت، و یگی فرمود: ما ماکزیچروسخن او را به انگلیسی ترجمه کرده و مترجم ایرانی هم آن را به فارسی برگرداند و به سمع شاه رساند. ۹۰]

مخانی وشدیا

در ساعت پنج و پنج دقیقه از اینجا رواله شدیم و باز در جاده هموار رانندیم تا که در ساعت هفت و نیم در گاروآسرای یکنی انجام فرود آمیدیم. اینجانب همسایری برای اسراحت شده و با حصار و برج بلند به کانج باستانی مانند بود. ما در اتاق طبقه اول این ساختمان منزل گرفتیم.

فصلی کرند

جمعه ۲۹ آبری و گاه صاف:

ساعت هشت و ۴۰ دقیقه صبح رواله شدیم و در ساعت ده و نیم در چاپارخانه قشلاقی آب عرض کردیم. فاصله اینجا تا منزل پشین را چهار فرسخ می‌گفتند. در ساعت ۱۱ و ۴۰ دقیقه از اینجا به راه قادیم و ساعت یک و چهل دقیقه به گونده منزل بندی و در ۴ فرسخی، رسیدیم. تاآخر عورید و آب عرض کردیم. در ساعت دو و ۵۵ دقیقه باز به راه قادیم و در ساعت چهار و ۴۰ دقیقه به قزوین در چهار فرسخی اینجا رسیدیم.

قزوین و میهنخانه آن

قزوین بر سر دره‌ای تریز و رشت است. این شهر دارای حصاری قلعه مانند به طول حدود یکهزار و پنج ار [هر آر آن است. اینجا را حدود دویست سال پیش از این شاه عباس به پایتختی برگزید. پیرامون قزوین همهجا باغ و درخت و کشتزار و زمین و سبز بسیار حاصلخیز دیده می‌شد. اما خانه‌های درون شهر بیشتر به ویرانی افتاده و فقط حدود یکشهرام خانه‌ها مسکون بود. راه‌های دیگر همه فرورفته و متروک و ویران بود و دیدن نداشت. اما میهنخانه ای که در آن منزل گرفتیم ساختمان شده به طیف‌های بود. راه‌های سی و چند درخ هر آن که طبقه بالایی اسراحتگاه شده و آذر و دیوار و سقفش را زر و سیم و لاجورد و رنگ‌های دیگر نقش‌اندازی شده بود. تنگرایی که غیر از ورود ما می‌داد به قزوین رسید و حاکم فرستاده‌ای را حامل هدیه ماعی و سبزی برای احوال‌رسی رواله کرده بود. نوکران و فرشتان هم برای

(۱) در ضبط فرورکاوا امراسنگه خوانده می‌شود.

سفرنامه فرور کاوا ص: ۲۷۲

کارهای گوناگون آمدند و باپیری بسیار خوبی از ما شد.

سلام فروری رو به قله وطن

شنبه، اول آذر به سال ۱۲ محبی (۱۸۸۲ م.) صاف:

هوا آرام بود و آفتاب مطیع. امروز نوروز (ژانی) زاری بود، و از این‌رو در میهنخانه مادم و از ره دور به سوری شرقی [–] این سلام فروری گرفتیم. بعدازظهر از عزالدوله حاکم (قزوین) دیدن کردیم، و شب را در میهنخانه گذرانیدیم و جشن گرفتیم.

حسین آباد آلی‌بابا

یکشنبه، دوم صاف:

ساعت یک و نیم بعدازظهر از قزوین به راه قادیم، و مسافتی که رانیم پانجاهی پیرامون شهر را پشت سر گذاشتیم و در فاصلهٔ دو فرسخی شهر به روستایی به نام حسین آباد رسیدیم. شهرهایی که تا قزوین در آن می‌راندیم دیگر ندیده نداشت. اما اینجا هم جاده هموار بود و سطحی آسفالت نمی‌کردیم. از حسین آباد که ره شدیم، راه را نه و هاعور شد. پس از چند سیمیلان به راهی پورشده از طرف افتاد تا که در ساعت سه و پنجاه دقیقه به قله آلی‌بابا رسیدیم. این قله را شاه به طاق الدوله وزیر دربار بخشیده بود، و اینجا چاپارخانه نداشت. در یکی از خانه‌های روستایی اقامت کردیم، که کثیف و فراخمت بود، چنان‌که در سیمیلان از جنوب تا تهران دیده بودیم.

دقیقه لاکتگی

دوشنبه، سوم صاف:

صبح روز از این منزل رواله شدیم. کالشیگی‌ها گفتند که از اینجا هرچه که پیش برویم راه بیشتر پورشده از طرف است و نمی‌شود کالشنگ راندند، و اینتر است که از آب سببیتیم. با هم فرار گذاشتیم که اما خزان با کالشنگ رویم و از آن‌جا با آب سبب اما کالشنگ‌گی سر نشان‌گیری داشت. هرمان شد. سرطام زیر بار رفتند و کالشنگ را آمده کردند، و در ساعت ده و ۱۵ دقیقه به راه قادیم. در راه کوهستانی و گردهای سخت و پورشده از طرف حدود دو فرسخ رانیدیم، و در ساعت یازده و ۱۵ دقیقه به خزان رسیدیم و در چاپارخانه اینجا دیدیم. که مانند چاپارخانه‌های مسیر آستانان از جنوب تا تهران (مطر و کثیف) بود. فرود آمدیم به گامام این وضع برای آن است که ساختمان و نگهداری این بخش از راه دجانی بسخت اینجا هم

سفرنامه فرور کاوا ص: ۲۷۵

فره‌ای کوهستانی میان دره‌ای برف‌ده و به جایگاه س‌آین آمده، مانند بود.

خرزان

به این منزل که رسیدیم، خوب‌آباد و آذوقه گرفتیم و نیز کالشنگ را باورگذاشتیم تا از اینجا راه را سوار و اسب شاتل کنیم. کالشیگی‌های با این‌که در منزل پیش ما ناسازگار نبودند، هیچ کینه‌ای نشان ندادند و برای عوشتان رفتار کردند. عهدهان است به آنها احساسی وطمع‌ری و اعتماد داشتیم و به رسم تمام پرل طرف پیش از صد موصول به آنها دادیم. بسیار خوشحال شدند و اظهار تشکر کردند. از دلیلی آنها عوشتان آمد.

دعکده پاجار نشین

بر اسب‌های چاپاری نشنستیم و ساعت دوازده و نیم از این منزل رواله شدیم. در زمین پوش راه پیویدیم و سرازیر و سه‌رلای کوهستان را گذرانیدیم و در سر زمانمان در ساعت سه و ۲۰ دقیقه از قریه‌ای کوهستانی به نام نوره (۱) گذشتیم. و خانه‌های کوهستانی را تعلقه بالا قدم و سپس سرازیر سخت‌تری را پیمین آمدیم. گویا اینجا چند هزار و چند صد خانه شاکلا لا از سطح دریا بود. در یک‌تک یک‌تک از درخ و زمین نشسته و در مسلمان راه همهجا پیع شده بود. آب و آب به ذخوری پیش رفت. هر س که نگاه می‌کردیم، منبع کوه‌ها پشت‌پشت هم ایستاده بود و چینه‌ها را آن‌که هر لحظه از حرکت باخیر می‌کرد، بسیار دیده بود. پس از چندی که به مراتب، افتادیم، در به دره پرگانه در سمت راستمان دعکده کوهنگی کوچکی دیدیم. اینجا را دعکده جاورنشین می‌گویند. ما هرگاهندما جایی رفت و پیمانان از نظر بود، و احساس می‌شد که جمعیت اشکی خرد اگر به اینجا می‌رفتیم، شاید که می‌دیدیم که درمنش زده‌ای مدامی خرابه و خوز عود را در روزگار جنگی یا آمو تسویر می‌شدت و نمودشان نیز نمی‌گفت. که دوره پندشان نیز گذشته و عصر قاجاران آمده است. به اینجا که رسیدیم با نگاه‌ها تعجب کرد و بسیار گرم‌شان شد برای که زمین را پوشاده بود یکسره و از چشومان تابیده گشت، و وفاته‌قه به سوری گیاه و درخت کوهستان نمودار شد. به یاد آوردیم که بر کوه‌ها بر آبشسته و در بخشی‌ها رانشان بود. از اینجا دانستیم که کوه‌های که پشت سر گذاشته بودیم بسیار بلند بود.

(۱) در سنت کاتولی Taoism چین و ژاپن، س‌آین رهاب (رشد کوه‌نشین است که از دنیا کناره گرفته و در گوشه کوهستانی عزلت‌نشین است.

(۲) فرورکاوا به همین لفظ جاورنشینی، ضبط کرده است.

سفرنامه فرور کاوا ص: ۲۷۶

پاجار

راه سرازیری که اکنون در آن می‌رویم خیلی سخت‌گیر بود، و چندبار به تپاجار از آب پناهه شدیم و راه پیویدیم. آفتاب گرم‌کم در سوری غروب می‌رفت، و تاریک و زار تابنگ و راه پیویدن دشوار می‌شد. فقط در تور (کم سوری) هلال ماه نو در به سخی که مانند روده گوسفند پیچ از پیچ بود، می‌رفتیم. در ساعت ۷ شب در مسیر شرق به غرب افتادیم و درروانه یوزگی رسیدیم. در اینجا راه سرازیر یکسره تابانیده شد. ساعت هفت و ۱۵ دقیقه در چاپارخانه یا پاجار فرود آمدیم. گویا مسافت این منزل که پیویدیم ۴ فرسخ بود. در اینجا که از بخشی‌های مسیر چند متر پایین آمده بودیم هوا معتدل و مطبوع و همچون بهار بود.

محتل و درخان زینون

ساعت ۹ صاف:

در ساعت هشت و ۵۵ دقیقه صبح از این منزل به راه قادیم و به رودخانه یوزگی به پنهانی حدود چهارصد– پانصد ذراع که از جنوب به شمال جاری بود رسیدیم. آب رودخانه‌ای که دیروز از آن گذشتیم می‌بایست به این رود می‌ریخت و به آن می‌پیوست. این آب گلی آلود بود، اما چیرانی پس شد و قری داشت. حدود فرسخ در طول کناره غری رودخانه راه رفتیم تا به یک بل سنگی رسیدیم و از آن گذشتیم و باز دیگر در کنار شرفی رودخانه راه پیویدیم، و دیواره و دره را در کوهستانی شدیم و ۵۵ دقیقه بعدازظهر در چاپارخانه محتل فرود آمدیم. گویا در این زمان چهار فرسخ راه پیویدیم. محتل از هر سو در اطراف کوه‌ها، اما قریه یوزگی بود. یا هرهای معتدل و محیط سبز و درخان همیشه‌بهار. مرغ درخان آن زینون! هشتاد و یک (۸۱) زاین بود. حاکی بسیار حاصلخیز داشت، و اینجا کشتزار گندم هم دیدیم. در این قریه تاآخر عورید، اما آب‌های آمده، نبود تا مرگیمان را عوض کنیم. پس به انتظار شدیم تا آب آبروند.

فر راه کوهستان

در ساعت ۴ و ۱۵ دقیقه عصر از اینجا رواله شدیم و مسافتی که رانیم به کنار رودخانه رسیدیم و از بل آجری یوزگی گذشتیم و به سوی غری رودخانه رفتیم. در انشاد آن راهی بود که در دامنه کوه، مسگی سست قرب رودخانه بریده و ساخته بودند. این شگه فقط سه زپا داشت.

(۱) Blackpine، کاج سیاه)

سفرنامه فرور کاوا ص: ۲۷۷

و چنین می‌نمود که بالای پرگانه و راه شکافته و راه ساخته‌اند. آب در نه دره در میان آلود برف سفید روان بود. در سوی چپ این پرگانه پنداری که صخره‌ما از هم شکافته و سنگ‌ها چندبار خراش شده است و داره می‌افتد. پنداست که چه گذار که هر س انگزو و برطری بود. ما همه با احتیاط پیش می‌رفتیم و آب آهسته آب می‌راندیم. حدود دو فرسخ که رانیم آفتاب یکسره غروب کرد و تاریکی همه‌ما را پوشانده و دورور خود را هم نمی‌دیدیم. فقط آفتاب آبی، همچون رعدی از دویست، از پایین در به گوش می‌آمد. چون قدم بر می‌داشتیم عرق سرد از ترس بر تنمان می‌نشتست، و گله که باز در کوه می‌روید بسیارنگ می‌شدیم که مادام‌ا را به تدره پندازد، و می‌انجامد ترس برمان می‌داشت.

رحمت آباد رسا آباد

مسافتی که رفتیم از گونده پاپین و به دامنه کوه آمدیم، و به قریه‌ای به نام رحست آباد رسیدیم.

اینجا قریه یوزگی بر کنار رودخانه بود و دکان‌ادر گذار، اصلی آن از زبانه دیده می‌شد. راهمان را دنبال کردیم و در مسیر هم‌واری بر کنار رودخانه که پورشده از درخانی، همچون سامانی، مانند پنداری بود و منظره روستاهای زاین را با به می‌دیدیم. پیش رفتیم. باز دیگر به سه‌رلا و سرازیر پرگانه کنار رودخانه افتادیم، تا که در ساعت ده و ۱۰ دقیقه شب در چاپارخانه کثیف رسا آباد فرود آمدیم. در این منزل ۵ فرسخ راه پیویدیم و حسنگی‌مان به نهایت بود. سفرنامه فرور کاوا ۲۷۷ س‌آین بر سریم گیلان … ص: ۲۷۷

س‌آین سرس کاجان

چهارشنبه ۵ صاف:

در ساعت هشت و ۵۵ دقیقه صبح از این چاپارخانه رواله شدیم. از اینجا به سوی شمال، و در هر دو کنار رود، کوهستان یکسره پوشیده از جنگل بود، و در آن میان درخان تاور گرد زبانه دیده می‌شد. به زمین جنگلی که رسیدیم، همه جا کشتزار گندم بود. و پیاده می‌نمود که سراسر کارخانه رودخانه حاصلخیز است. ما در انشاد گذار، غری رود که شگه و پرگانه بود راه می‌پیویدیم. همه‌ما درخت پوشیده از مو و پیچیده به شاخه‌های شکاف درخان پیچیده. بر گها زرده شده و ریخته و فقط بهود سرخ و درخت بود! ما جایی دیگر باقی چشده آب زلالی که میان سنگ‌ها جگه‌جگه می‌ریخت. عمر بسته و سبز روینده بود. منظره را یکسره عوض می‌داد. مانند این بود که در زاین سفر می‌کنیم. در راه رشتیپور از این شگه، از گذار گه سختی که فرود می‌آمدیم باز به کنار رودخانه می‌رسیدیم و مسافتی حد از آن دور می‌شدیم و بر زمین رنگی می‌راندیم و زمان دوباره به بخشی پرگانه افتاد. س‌آین شیشپور از راه

سفرنامه فرور کاوا ص: ۲۷۸

گذار شدیم، و در این میان از جایی باغ بلند که چشم‌اندازی بسیار زیبا داشت. گذشتیم. حدود سه فرسخ که رانندیم به جنگل هم‌واری رسیدیم و زمان از مسیر رودخانه دور شد و در زمین هم‌واری پیش رفت.

فندی و نود و ششاد

^[1] در سنت کاتولی Taoism چین و ژاپن، س‌آین رهاب (رشد کوه‌نشین است که از دنیا کناره گرفته و در گوشه کوهستانی عزلت‌نشین است

هر دو سوی راه جنگلی اتوم بود، چنان‌که فراز از فاصله ده پایی دیده نمی‌شد؛ اکنون زمستان و برگ‌ها ریخته بود، و ندانستیم که این‌ها چه درخت است؛ اما درخت شندق بیش از درختان دیگر بود. در میان این جنگل، آن جاها که هنوز سرس بود همه درخت شنداق بود. طرح و ترکیب شاخه‌ها که در اینجا دیده می‌شد، با شاخه‌های سوی جنوبی تهران یکسره، فرق داشت؛ چنان‌که ستون‌خانه از چوب ساخته شده و پام آن با گیاه پوشیده شده و شیب‌دار بود، همانند شعله‌های زاین. با که دیرازها را با گل‌اندود کرده و فاصله چوب‌بست‌ها ساخته بودند. شالی بود، که هوا کثور درو کرده بودند، اما من متوجه بودم، و زمین ماتهه بود، و با دیدن آن می‌شد دانست که حاصلخیزی وروشته‌اند. در بسیاری جاها هم پشه و جنگل را هموار کرده و درختان توت کاشته بودند، که شاید که کار پرورش گرم ارزشم بودند. ما در میان مناظر چشمگیر راه می‌پیمودیم تا که در سمت پیک ۳۵ دقیقه بعدازظهر به چهارخانه گندوم رسیدیم. در این منزل ۵ فرسخ آمده بودیم.

چهارخانه گندوم

ساعت و ترکیب این چهارخانه هم با پایی چهارخانه‌های مسیر جنوبی تهران تفاوت داشت. دیرازها و ستون‌ها و تک‌آهک‌ها همه از چوب، و درها از چوب سبزل درخت آژاد. ۱۱۰ ساخته شده بود. یادگرمی است که این‌گونه درخت در این ناحیه زیاد بود. به دیدن این خانه‌های چوبی، پناه وطن در شلمان آژاد. در اینجا نوشیم برای تاهامان پنج پندا کتیم، و همه خوشام شدیم. با این پنج دهنجک درست کردیم و خوردیم. در ساعت سه و ۴۰ دقیقه باز به راه افتادیم، و در ساعت پنج و ۴۰ دقیقه به شهر حصاردار قلعه ماندیم. موسوم به بازار سنگر (۲۲) رسیدیم، و در اینجا (کمی آلودیم و) چای خوردیم و باز در راه هموار راندم. اما همان‌که آفتاب در پس کوه‌های مغرب فرورفت، از زیادی طرقت (آب) بر تنام خیس شد، چنان‌که پنداری زیو باران ماتهه باقیمن، و پنداست که چه اندازه تراخت بودیم.

 Zelkova Carpinifolia ^(۱)
 سفرنامه فورو کرد می: ۲۷۹
علمی نام: کار کارا انور خارجه
 در ساعت هفت و نیم شب به چهارخانه‌های یون شهر رشت رسیدیم؛ اما اینجا کتیم بود و توانستیم منزل کتیم. ناچار [همان شب‌ها] وارد شهر رشت شدیم و سراج علی کار کارا از انور خارجه و سرپت سوم را گرفتیم، و نامهای را که از تهران همراه آورده بودیم به او رسانیم. علی خان (به اشتقاقان آمد) و ما را به بالاحانه مژانی برد و پانزایی گرمی از ما کرد، و نوشیم در اینجا باساییم. این منزل آخر، از شدم تا درشت، ۶ فرسخ راه بود. سفرمان از تهران تا اینجا هفت روز کشید، و بر روی هم ۵۶ فرسخ راه پیمودیم. در این میان یک روز در قرین ماندیم.

رشت

پنج شبه ۴، صاف:

شهر رشت که مرکز جمعیت ناحیه جنوبی دریای خزر است، والی‌نشین ایالت گیلان است و حدود ۴۰٬۰۰۰ نفر جمعیت و حاکمی حاکمیت دارد، و فرآورده‌های مناجد و ابریشم و چوب و خاربار، که نظم ماعلی شکستند و فشرده است، و بسیاری چهرهای گوناگون دیگر در اینجا فرامی می‌آید. این ایالت را از آذربایین و پروت‌ترین خاصی ایران می‌دانند. حکومت ایران در اینجا والی و کار کارا از انور خارجه و ساموران دیگر گذرانده است تا به انور صومری و روابط خارجی است. شهر رشت هم آباد و پرورق است. ساختمان‌های اینجا از چوب ساخته شده و پاهای با سیمارنگ پوشیده شده و پاهای لباد و جلر آمده است تا آب باران روان شود، و کپوشش به طرز زیبایی چینی است. این بناها با ساختمان‌های [اصت و گنجی] خاصی آمیگرزی (و آمیزی ایران یکسره، تفاوت دارد. کشش و بلغم‌ها هم آباد است و انواع گل و میوه بسیار، اما هوا مطیع نیست؛ همیشه مرطوب است و این طرقت در تابستان بیشتر می‌شود.

دیندار با والی

امروز صبح از سوی والی چای و شیرینی و چیزهای دیگر هدیه آوردند، و بعدازظهر والی حدود ده نوکر با کاشک و اسب فرستاد و برای دیدن ما و به هنگامش رسیدیم. ما او چند ساعت در حدود ۴۰ دقیقه با هم دیدیم. با هم در مسنگه بارب نشستند. کاروان مرزا وزیر جنگ از پیش بوده و راه‌رفته تری کرده و مقام همگن گیلان را گرفته بود. در میان گفتگو گی یادآور شد که دو سال‌وزیر دیوان شده است. سخن می‌گفتند و ما را به این جشن دعوت کرد.

سفرنامه فورو کرد می: ۲۸۰

از نو تشکر کردیم و به خانه کار کارا انور خارجه (اصلی قلندمان در رشت) برگشتیم.

کنسول روس

صهر این روز از کنسول روس در رشت دیدن کردیم. کنسول گفت: در یکم معامله تجارتی، کارگانی در اینجا به ناخر روسی حدود دو کرور تان رانداز شده و هر چند که فزادند و مست بعد سخن می‌آید. آگه‌است، هست اما سرانجام طلب ونداشت نندند. ناخر روس به این شکایت رده، اما نتایجی نگرفته است. کنسول فرود که این ایالت جزء خاک ایران و حاصلخیزترین جلی این مملکت است؛ اما ساموران به امور صوم دل نمی‌دهند از به کار مردم نمی‌رسانند؛ مسنگه حکومت به مردم نظم و آهیا را بهبود آژام می‌کنند، و همه فکر و تلاش ساموران اسرف سوجومی و پرکاران چیب خوششان است. پس، مردم هر چه قدر می‌توانند، و درجه‌ای برای کار و فعالیت ندارند. کنسول فرود که همه تلاشش در اینجا نوجه این بوده است که طلب [ناخر روس] وصول بشود.

راه‌های سار به تالش

دیراز مسیرهای که در ادامه سفرمان از اینجا می‌توانم اختیار کنیم، کنسول گفت: برای رفتن به تالش، کر می‌نشین قلقلز در روسیا، چون راه هست؛ یکی که از بناهای به تالش می‌رسد، حدود ۵۰۰۰۰ پورت اهر و درست برای ۱۰۴۴ می‌است. تا یک سال و نیم دیگر در این مسیر راه‌مان کشیده خواهد شد، اما امروز فقط با در شنگه می‌توان رفت. راه دیگر از طریق پازفسک و ولادی قلقلز به تالش می‌رسد. سال این مسیر از پازفسک تا ولادی قلقلز ۱۲۰۰۰ پورت و از اینجا تا تالش ۱۹۴ پورت، و روی هم نزدیک ۲۰۰۰ پورت است و بسیار نزدیکتر از راه پاکو. نیز در این مسیر در شنگه پس می‌رود که دو نفر می‌توانند به هر در شنگه بنشینند، و هر در شنگه را به اسب می‌کنند. کرابه راه برای سفر رسمی و مأموریت دولی ۹ کیک *Капыка*، در هر پورت است، و برای سفر شخصی ۱۶ کیک. از ولادی قلقلز تا پایخت روسیا (سین‌پترزبورگ) میان‌کون راه‌مان دایر است، و قطار راه‌مان چهار روزه این راه را می‌رود و کرابه آن برای درجه یک ۱۹ روزه، درجه دوم ۲۶ روزه، و درجه سوم ۳۳ روزه است.

(۱) یک صدم روزه، واحد پول روس.

سفرنامه فورو کرد می: ۲۸۱

سار و آژاد ابرامی می‌همانان تالش

پس از دیدار و گفتگو با کنسول روس، به محل قلندمان برگشتیم. در اینجا علی خان میزبانان برای پذیرایی و وقت گذرانی ما ساز و قاقچمی و مطرب فراخوانده بود.

گیزای علی خان از گروه اصلاح‌طلب بود، و مقام بالایی داشت، اما به او سادگان شندده و سه درجه تزلز مقام یافت و به کارگزاری امور خارجه [اینجا فرستاده شد. پراشی همچین یافت که او مردی کللی و کردان و بشدهنگر است؛ به زبان فرانسه بسیار خوب حرف می‌زد، و ما از محاسباتش دلمان و با پذیرایی‌اش آسوده و خوش بودیم. پس، به نام حسین پاشا خان، ۱۴ سال داشت و او هم با زبان فرانسه آشنا و بسیار باهوش بود.

جید میلا، شاه

جمله ۷، صاف:

امروز هوا گرم بود، و حرارت تا حدود ۴۰ درجه Fahrenheit رسید. عصر هنگام برای رفتن به جشن جید میلا، شاه که والی ما را به آن دعوت کرده بود، من و همه همساران با کالکس با اسب نشنیم و روزه برای حاکم شدیم. جلوی در این صهارت خلق غرضی زده و بر آن چندین چراغ آویخته بودند، و اینجا هم بر سه پانه‌های چوبی چند ده چراغ سفالی گذاشته و چراغانی کرده بودند. این پانه‌های چراغ را نمی‌شد بشرد، و شاید که چند صد تا در یون و ورودی و بلخ خانه چراغ گذاشته بودند و نمای آن مانند ستاره‌های روشن در آسمان بود. به صهارت اصلی که رسیدیم دیدیم که نشان زرنگی از شاه آویخته و والی و دیگر مقامهای حکومت همه با لباس رسمی نشنندند. ما هر کدام خودمان را معرفی کردیم. ۱۱ و پس از خوردن چای و شیرینی به اتاق تاعاری‌خوری که به طرز فرنگی میه شده بود رفتیم. از خارجی‌ها فقط کنسول روس و ما [ازین‌ها] بودیم و دیگران که سر میز نشنندند همه ایرانی، و میهمانان بر روی هم ۲۲ نفر بودند. در این مهمانی (شام نشنند) سخنری نهایت پوشش و مظهر والی و مراسم دیگر انجام شد. در مدت این مهمانی، گروه نوازندگان در بیرون تالار آهنگهای ابرامی می‌نواخت؛ چون شام تمام شد و به صهارت اصلی رفتیم، آرای موسیقی رقص‌های نزدیکتر به گوش آمد که وارد اتاق شدیم و آندیم که (او سرپسجه که موشان را تا دوش کشده و دامن برچین گرفته زانه پوشیده بودند، دایرستان سه برابر میزدان و میهمانان به آهنگ موسیقی که نواخته می‌شد می‌رقصیدند، که بسیار خوشایند و دلپذیر بود.

(۱) جمله ژاپنی را می‌تواند چنین معنی کرد که هر کس از حاضران نام خودش را گفت.

سفرنامه فورو کرد می: ۲۸۲

آنتی‌باری

پس از پایان برنامه موسیقی و رقص، از صهارت مرکزی بیرون آمدیم و به بالاحانه سرور دار الحکومه که پنده و جایگاه دیدن جشن بود رفتیم. در صحنه پیش رومنان (در داخ) هفت پرسپجه دایره می‌زدند و با مهارت می‌پرخند و می‌رقصیدند. چر این چند گونه آنتی‌باری هم شد. مردم شهر به نشان آمده و کارگزاران صهارت سکومنی را گرفته بودند. برای مطلق کردن آنها هم آنتی‌باری به کار بردند، به این طرز که مردی که اسبی ساخته شده از کالبد را که میانش مورعانی داشت به کمر بسته و صورت سوارکار پیدا کرده بود، بر پشت اسب کافلی رفت و اسباب آنتی‌باری گذاشت و آن را روشن کرد، و دم اسب با آنتی‌باری گرداب مانند روشن شد و او تند میان مردم فرود و با ترفه و جرفه آتش آنتی افراری داد.

مردم از هر سو مشتاق و با سرور صدا می‌زدند و این منظره نمای شامی [میهمانان که از بالاحانه سرور نگام می‌کردند] شد. ساعت ۱۰ شب شده بود که جشن پایان گرفت، پس خاضعانی کردیم و برگشتیم.

مرکز کرین میهمانان با سار و نظره

شبیه ۸، ایرو:

فردا از اینجا روانه می‌شدیم تا به بنار ژرفی که ساحل جنوبی دریای خزر است برویم. پس اسباب سفرمان را آماده کردیم. بعدازظهر به سفرشان میزبانان در شنگه سوار شدیم و در محوطه رشت گردش و تالاناً کردیم. دیدیم جاسمی نبود. اما صحر کردیم که مناظر چشمگیر و دهانت حال‌وهوای زاین را دارد. اسب هم میزبانان سه نوازنده سکور و تینگ آورده بود که بوزانه و ما را از دنگلی در آوردند. سکور و تینگ مانه همین سازه‌ها بود که در تهران دیده بودیم.

میهمان‌داری علی خان

یک‌شنبه ۹، صاف:

چون امروز روانه می‌شدیم، میزبانان یک ناچیه با گنده‌های آن به من هدیه داد، و به دیرگان هم کتاب یا چوبی دیگر پیشکش کرد تا آنجا، بعدازناری را به‌جا آورده باشند. در ساعت ۴ (بعدازظهر از خانه میزبانان به راه افتادیم. او کالکسکه و اسب در اختیارمان گذاشت و چهار سوار و یک سوار و یک نفر هم و نیز یک اسب پادگی همراهان کرد.

سفرنامه فورو کرد می: ۲۸۳

بیرابزار

اگر عیان حاکم اثرلی که به آنجا می‌رفتیم، ما میان راه به اشتقاقان آمد. از او به گرمی تشکر کردیم. در ساعت سه و نیم به بیرابزار رسیدیم. این آبادی کنار رود گونگی به پهنای حدود ۴۰ فرسخ است. در اینجا می‌بست به مقصد اولی به کرچی نشنیم. چندی سطر رسیدن آنکه ستون‌های که از بی می‌آمد] نشنید و در ساعت چهار با کرچی به راه افتادیم. این کرچی که ساعت رنگ بود و تالار و قلل در چند قطه داشت، به امر حاکم برایشان آمده بود. درشت.

کرچی بازویی به سوی پایین رودخانه رده، و در این مسیر دیدیم که خاک‌ها حاصلخیز و زمین پوشیده از جنگل است.

مرداب اثرلی

عصر هنگام که هوا تاریک شد، می‌شد به میان مرداب که بی بسیار در آن روییده بود رسیدیم. مردابی زاید دیدیم که بر آب نشا می‌گرفتند. این رودخانه بسیار پاباب بود و کرچی چندبار به گل نشست. سرانجام از رود رنگ

و پیکاری گاشنیم و گاشیم ۸ ساعت ۸ شب به بندر اترلی رسیدیم. گریا در این منزل ۴ فرسخ راه پیودیم.

بندر اترلی

اترلی در ساحل جنوبی دریای خزر است. راه آبی به اینجا باریک و آب کم‌صقل بود. در ناحیه مرمانی این مسیر هم که در خاک اتران و ناحیه وسیعی است، اینجا و آنجا آب‌ها به هم پیوسته و مسیر آبی باریکی ساخته است. در سوی چپ دهانه مرداب که به دریای سی‌رسد ناحیه شزار هموار آسمان بندر اترلی افتاده است که گریا حدود ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. در اینجا یک همدرست سطلنی در میان باغ هست که با طرح هشت گوشه و پنج طبقه ساخته‌اند و مانند مرجع معبد بودایی [–اگرودا] می‌نمایند. رنگه و طرح و طاق‌اندازی نوری این عمارت بسیار بدینوی بود.

در محوطه باغ اینجا درختان زیتون [ارنج] کشته‌اند که در این فصل میوه‌های بسیار آن رسیده و همچون گردن‌بندهایی به شاخه‌ها آویخته بود. ما در عمارت اصلی اینجا منزل داشتیم. اکثر حاکم خان اترلی و کارگزار امور خارجه ما را [به شام] دعوت و پاییزی بسیار خوبی کرد.

سفرنامه فورو کاواو: ۲۸۲

خلیج ایران

دوشت ۱۰۰ صاف و معتدل، ۶۵ درجه:

در انتظار کشتی پستی روسی بودیم؛ اما تا شب نپایند. شش‌هیم که در اینجا خلیج‌آر بسیار به دست می‌آورند، [ماهی‌آغلاری را روس‌ها در نزدیکی‌های این ساحل می‌گیرند، پس گریا مالا‌ه پاصند هزار روبلی‌حق به دولت ایران می‌دهند.

کشتی‌های در خزر

ساعت ۱۱ بارانی:

در ساعت ۱۰ صبح کشتی پستی روس به نام [شماره] [به ساحل اترلی] رسید. گریا شرکشی که کشتی پستی در این مسیر دارد، و [قتضای نیاز گروز] [Krasnovodsk Kikslar] خوانده می‌شود، ۱۴ کشتی‌بزرگ و کوچک‌تر ۶ کشتی‌بایدهای میان‌ناحلی مانند [Kikslar] و [Krasnovodsk] را شامل شریفی؛ در سوی آسیای مرکزی، اترلی در ساحل ایران، و [استراخان] [Astrakhan] [بندر خاندان] و [ولگا] [Volga]؛ لنگران در جنوب روسیه و جاهای دیگر به ره اندیشه است. کشتی پستی [تاساند] [عطفانی] به بار به اترلی می‌آید، اما در فصل [درستان] که آب‌های [ولگا] و کار هنر خان پنج می‌باشد آندان برخانه معین ندارند. این شرکت کشتی‌های سالانه ۳۰۰ هزار روبلی کمک مالی می‌گیرد، و از کرابه حمل به نرخ ۹ روبلی برای هر میل دریایی نیز در آمد دارد.

سیاحت روسیه

قرار بر این است که اهل نظم روسیه که [به مأموریت] به آسیای میانه می‌روند، [کرابه سفر] با کشتی از خوزفشان کسر و به این شرکت پرداخت شود. سیاحت نفوذ و قدرت روسیه در آسیای مرکزی را می‌توان از این نمونه قیاس کرد، [اگر هندوستان یکشمار باد سره روسیه به پیشش بخورد، همه آسیا دچار سرماخوردگی می‌شود و به سراف و آب شدید می‌افتد. این است که روسیه مقصد ضعف مزاج و گشایش این ناحیه است، و از این‌رو [آسیای] [پایند از خلط سلامت خود عطف غافل] باشند.

نشتی به کشتی‌ها

با رسیدن کشتی به ساحل اترلی، [تاق‌نگهدان را ترک کردیم و به کشتی پستی] [شماره] [نشتیم.

کشتی در ساعت ۱۱ و پنجاه دقیقه صبح لنگر برداشت و سرانجام از خاک اتران جدا شدیم.

سفرنامه فورو کاواو: ۲۸۵

ساعت ۸ صبح به بندر استراکسیدیم و نیمه‌شب نیز کشتی در بندر لنگران ایستاد و پس از بگی دو ساعت باز به راه افتاد. این کشتی وسعی داشت و به سفاین کوچک [زبانی] که، با ظرفیتی حدود ۲۴۰ تن بار، در دریای درونی [زبان] [Isetonak]، میان جزایر اصلی از در و رفت و آمدند، مانند بود.

در راه باکو

صبح ۱۴ صاف:

از دوروز کوه‌های رنگ‌بگ ساحل غربی دریای خزر به فاصله چندساعتی پیوسته در چشم‌اندازمان بود تا که عصر هنگام به بندر باکو در مملکت روسیه، که گریا ۱۸۰ میل دریایی از اترلی فاصله دارد، رسیدیم. امروز که مطابق با یکم ژانویه [به تقویم روسی] است، کمر گدازه بسته است و مسافران نمی‌توانند اجازه پیمانه شدن به خشکی بگیرند؛ پس در کشتی ماندیم. باد تند می‌وزید و امواج خیلی بلند برمی‌خاست.

غلت باکو

صبح ۱۴، کمی آبری:

در ساعت ۹ کشتی‌مان پیشرفت و در بندر گاه، [بعلر] [گرفت و به ساحل پیاده شدیم و در محل دوزرمانی [آموزش] [آموز] گردید. اینجا [–با کار] [بازی در یک طلع کوچک کادر غربی دریای خزر بود. جمعیت این شهر ۴۰ هزار نفر و حال و هوایش تا اندازه‌ای اروپایی است، و در کنار زیاده، اما جای دیدنی‌اش نداشت. بر سر کوهی یک قصر و قلعه قدیم بود. مرگب در عمارات و گورها دیده می‌شد. در فاصله ۱۵ میل [تنگینی اینجا یک‌دکان سفلی است. نقشه کلاسی تجاری عمده این بندر است، که بیشتر آن به ایران صادر می‌شود. آب آشامیدنی اینجا بسیار شور و تجرباً غیرقابل خوردن بود.

سفر به مرشکه

شب ۱۵، کمی آبری:

در ی کرابه گردن درشک‌های برای رفتن به تقلیس، کرسی‌نشین قفقاز بودیم و در باکو ماندیم.

امروز باد کشتی نمی‌آمد و غواشیم بیرون روم.

سفرنامه فورو کاواو: ۲۸۶

یکشنبه ۱۶ صاف:

حاکم باکو یک‌بارود مود پیشاند فرستاد و او را مأمور کرد، ود که مرشکه برای سفرمان تدارک کند.

دوشت ۱۸، کمی آبری:

باد جنوبی بسیار تند می‌وزید، و در این هوا می‌بایست یک‌مزل به مسافت ۱۵۰۵دورست طی کنیم. در ساعت ۹ صبح هم‌زمان به دو درشکه نشینیم و به راه افتادیم. از شهر و کوه‌های باکو بیرون آمدیم و در راه به دو مأمور رانندیم؛ اما اینجا همچون میدان ایران یاز بود، و دهات آباد شده، در این فصل زمستان که سفر می‌کردیم، محیط سرسبز نبود؛ اما همه زمین‌ها کشت شده بود.

سرای نظم چایار خانه‌های روسیه

در ساعت یازده و ۲۷ دقیقه به ایستگاه‌سرای رسیدیم و در اینجا آب تازفشی به درشکه پیستند. گریا این منزل در فاصله ۵ ۲۷ دورت از باکو بود. این ایستگاه در باغ کاشانه یا چایارخانه‌های در میان بود. در این مسیر، دولت روسیه در هر ده تا بیست دورست فاصله یک چایارخانه ساخته است که در این ایستگاه‌ها آب درشکه مسافران و زاده‌های حمل بار را عوض می‌کنند. بر این سرزمین، راه چایار نظم معینی دارد. مگم دولتی را بالای دیوار [زمین‌دار تا [استفانان خلق خودشان را بنیشتند، و حق آنها را رعایت نمود. در این روز مأموران ایستگاه برای آن‌که مقرری خود را بگیرند، به پیش این طوطی را رعایت می‌کنند؛ و کادرها مانند اتران می‌نظم و آشفته نیست. موازی جاده نیز و سون‌های نگارشان نشسته شده بوده و نیز در هر یک درست فاصله یک‌میل بدون تری‌های اعلام مسافت اسوار شده، و جلوی چایارخانه هم نام آن ایستگاه و فاصله آن‌جا تا چایارخانه‌های پیش و پس از آن نوشته شده؛ این معلایم و نوشته‌ها به چراغ روشن شده بود تا چشم‌هنگام هم مسافران بتوانند نام دقیق جای منزل را بنیشتند. این موضوع کوچکی است؛ اما رسیدن به این جزئیات نظم و ترتیب درست در کارها را می‌رساند. با این نمونه می‌توان تفاوت حال و هوای اداره امور عمومی در ایران و روسیه را قیاس و تصور کرد.

کوه‌های تالش

نظم هنگام از اینجا به راه افتادیم و در مرزایر و سرپلاهی کوه، و تپه رانندیم. در سمت راست

سفرنامه فورو کاواو: ۲۸۷

مسیر، در دورست‌های یک‌طلع کنار آب‌های خزر در شمال باکو تسوار شد، و دیدیم که از انتهای این طلع رشته کوه‌های بلند قفقاز دمان می‌گذرد و آغاز می‌شد. در ساعت یک و ۲۰ دقیقه به چایارخانه [۱۱]] رسیدیم و اینجا آب عوض کردیم. در ساعت یک و ۲۷ دقیقه، پس از این ایستگاه به راه افتادیم و تا که در ساعت سه و ۲۵ دقیقه به ایسگاه...

رسیدیم، و پس از این‌که آسودن در ساعت چهار و ۱۰ دقیقه [زمان را] دنبال کردیم، در ساعت ۵ و ۲۰ دقیقه به جلگه‌نیکسی رسیدیم. در چایارخانه اینجا فورو کاواو رسیدیم. گریا مسافت منزلی که امروز پیودیم ۱۲۵ دورست بود.

نیمه‌ده در مرشکه

ساعت ۱۸، کمی آبری و باد شدید:

بداظر نظر امروز ارف آمد. راه امروزمان ۵۵۴ دورست است. در ساعت هشت و ۳۰ دقیقه صبح روانه شدیم، و ساعت ده و ۲۰ دقیقه به ایستگاه ... در فاصله ۱۸۵ روسی رسیدیم و توقف کردیم تا آب‌سب عوض کنیم. اما چون آب تازفشی نبود، پس از چند ساعت آسودن در ساعت دو نیم [به نیم [این ایستگاه] باز به راه افتادیم. در این هنگام برقی سیگنی می‌بارید و باد سردی می‌وزید. ساعت ۱۱ دورت که پیش رفتیم، در ساعت چهار و ۱۰ دقیقه در غرازنیکسی [۱]] آب‌سب عوض کردیم اینجا آبادی بزرگی بود. نامعنا مانند [ندانه‌های شاه مرتب کنار هم ظاهر و منظم گزایی ساخته بود. پس از پیودن ۱۵ دورست، در ساعت شش و ۴۰ دقیقه [آزاداری [۱]] رسیدیم. در این وقت بارند شد و در اندک‌زمانی برف به پشتی یک‌لگشت هم‌جا را پوشاند. [در انتظار چند آمدن فرف] و هم چهارمرد آمدند آب‌سب، چند ساعتی اینجا ماندیم و ساعت نه و نیم که از این آبادی راه افتادیم برف سنگین همچون چادری برمین همه کوه و دره را پوشانده بود. پس از طی کردن ۱۲ و ربع دورست ران، یک‌میل ساعت از نیمه‌شب گذشته به ایستگاه [شوا] [۱]] رسیدیم. نوری این چایارخانه‌ها سراسازی پیشتر رسیده و غواشید بودند، و به‌علاوه اینجا فقط یک‌میل اتاق کوچک داشت که برای هم‌زمان جا نبود. پس من، از ناچار، در میان اتوبه بار و اتان درشکه بخاری به خود پیچیدم تا بخوابم؛ اما باد و برفان کوهستان از درزهای پرده درشکه به درون می‌آمد و سرمای آن همچون تیغ نیز در پوست نفوذ می‌کرد. توبه برف که روی لباس و پشم می‌نشت با گرمای بدنام آب نمی‌شد و لباس

۱). از اینجا نام جاهای کوچک که با حروف الفبای معیای، کاتای زبانی نوشته شده و اکثراً با قسبط اصلی متفاوت است و در نقشه‌های در مسیر نشلخی دانی نیست، در ترجمه فارسی آورده نمی‌شود، و این خلاف‌ها با نشانه سه نقطه [– آسوده می‌شود. سفرنامه فورو کاواو: ۲۸۸

و تیم را از جیب می‌کرد و نمی‌گذاشت. عوایب به چشم‌م بنیشتند. گد گاه از عوایب می‌بریدم و باز چشمم گرم می‌شد. آفتاب که زد و هوا روشن شد، از درشکه بیرون آمدم و با یک‌میل جانی خود را گرم کردب و بخنداری که جان تازه یافتم.

واقع در راه پوروف

چهارشنبه ۱۹ آبری:

راه امروزمان ۸۸ دورست بود. جانی که دیشب منزل کردیم روزگربین آبادی سر زمانان بود و خانه او [دکان] زیاد داشت. پس اینجا عوارک و آفرقه خردیم و در ساعت نه و نیم به راه افتادیم. هواگون برف از باریدن باز ایستاده بود. در راه برف پوشیده واقع بود و بالای کوه رسیدیم دیدیم که همه‌جا را [دورست‌ها] برف گرفته و چشم‌اندازمان یک‌دست سفید است. در ساعت یازده و نیم در ایستگاه غرازنیکسی [۱]] آب‌سب عوض کردیم. تا اینجا ۱۸۰۶۵ دورست آمده بودیم. ساعت دوازده و ربع باز روانه شدیم، و زمانان به کوهستان شرف‌گازی که بگی از رشته‌کوه‌های قفقاز بود، افتاد. [در دوروز رفتارده ران از ارتفاعات قفقاز شدیم. در این بخشی‌های امر و به هوا دور و برون را گرفت چنان‌که بیش از یک‌نصفی خود را نمی‌دیدیم؛ اما بیکار، بادی وزید و بار به ناپایند شد و در دورست‌ها کوه‌های بلند راست‌استاد در چشم‌اندازمان آمد. این دگرگونی تند و ناگهانی هوا شگفت‌انگیز بود.

کوه کجایی

از ساعت ۴ کوه‌م به راه سرسازیر کوه افتادیم. اینجا در کمرکش کوهستان راهی بسیار خوب ساخته‌اند که ماریج می‌رود. سرانجام به پایین کوه رسیدیم. در ساعت دو و ۲۷ دقیقه در چایارخانه فریه – فورو آمدیم. در این بخش از منزل امروز ۱۹ دورست و ربع راه پیوده بودیم. اینجا که رسیدیم هیچ برفی نشسته، و زمین سرسبز بود و باغ و کشتزار پیش‌پیشیم. کوهی که از آن گذشته بودیم در پشت سر دیده می‌شد. بار کوه‌قله را گرفته و بالای کوه را تا پندا ساخته بود، و از اینجا می‌شد بشی از آن امور کرد.

ساعت سه و بیست دقیقه از اینجا به راه افتادیم و در میان جلگه پیش رفتیم، و در ساعت ۵ و نیم به گوربور [۱]] رسیدی

رسمیدیم. کمی آمودیم و در ساعت ده و پنجاه دقیقه باز روانه شدیم و ۴۵ دقیقه پس از نیم شب که ۱۵ ورست پیش آمده بودیم در گارامان[۱۲] اسب عوض کردیم و شبانه راه پیوندیم تا که در ساعت سه و نیمه نزدیک سمرگلد در چهارخانه گجر کجایی فروه آمدم. در این بخش آخر منزل منزل امروز ۱۵ ورست آمده بودیم.

مفرنامه فورو کاوا می: ۲۸۹

کوهانی سر به فلک کشیده افشار

پنج‌شنبه ۲۰ صاف.

راه امروز ۲۱ ورست بود. گجر کجایی قریه بسیار بزرگی بود و دارای خیابانی، پس به اینجا رفیقیم و از دکان و بازار قریهٔ شرباب و گوشت خریدیم تا زارامان باشد. ۱۵ دقیقه تا گذشته از اینجا به راه افتادیم و در ساعت ده و ۴۵ دقیقه به واگانش [۱۳] تا فاصله ۲۱ ورستی رسیدیم. اینجا شد که زود اسب عوض کنیم و بانچه را بماندیم. از دیور که به راه جنگل قدیم کوهانی افشار در فاصله دور- سه فرسخی در چشاندانمان بود- به رشته کوهی برف گرفته و بشد رسیدیم که در نظرمان مرتفع نبود، اما گنجی باشترین فشان ۵۱۵۱ متر ارتفاع دارد. این رشته کوهه از دریای خزر تا دریای سیاه کشیده، دیموترو و بندرشد، چنان که گنجی دریاری است که میان آسیا و اروپا ساخته‌شد. طایف می‌توان این رشته‌ها را کوههانی سر به آسمان کشیده خوانند. چندبار رانمان به شمال کشید، و از این کوهه عبور کردیم. اما راهی که از کنار غربی دریای خزر از باکو به پارهوفک می‌روود و راه دیگر که از نخفیس تا ولایتی افشار امتداد دارد هر دو سخت‌گزر است. می‌گویند که مسافر این راه‌ها دشوارترین سفر را تجربه می‌کند.

سرب‌های آسیای صاف

جمعه ۲۱ کمی ابری:

امروز ۸۹ ورست راه پیوندیم. در ساعت ۲ صبح به راه افتادیم و ۲۴ ورست که پیش رفتیم، در ساعت شش و نیم به چپاگوری [۱۴] رسیدیم. در ساعت ۷ باز روانه شدیم و سرب‌ها و سرازیرهایی را پشت سر گذاشتیم و در ساعت ۹ به رودهانه بزرگ گورو [۱۵] رسیدیم.

پهنای این رود ۲۰۰ متر است و مردم با کرسی از آن می‌گذارند. این کرسی با غلب و قرقه به رشته‌ای که از این سر به آن سر رودهانه کشیده‌اند و با قرقه می‌گرد و وصل است، و به این وسیله مردم و چارباگان را از رود می‌گذارند. در واقع گرنه‌ای بی [اشکوار] فشان است. از این رود که در شدیم، در ساعت ده و چهل دقیقه، در چپاخرهانی اسب عوض کردیم. تا اینجا ۱۹ ورست آمده بودیم. در ساعت دهانه و ۴۵ دقیقه باز روانه شدیم و در راه عبوری رانندیم و بگک ساعت و نیمه به فراچای [۱۶] که در فاصله ۲۱ ورستی از این میدان بودا رسیدیم. پارهوف زارال روس را که به باکو می‌رفت، در اینجا ملاقات کردیم. چون اسب [ترمس] چارباژی خود، خوشتم پیشتر پیشتر پیرویم و به بانچه را شدیم، امروز در مسیرمان کالکسه‌کلی را بر از بار و وسایل که از سواقل مقلی می‌دانند دیدیم. شمار این کالکسه‌ها چنان زیاد بود که گمان کردم که شاید حایل وسایل و مهمات لشکری است که به آسیای مرکزی می‌فرستند.

مفرنامه فورو کاوا می: ۲۹۰

ایران‌بول

شنبه ۲۲ [صبح] صاف، و بخارظهر باد و باران.

راه امروزمان ۳۰ ورست بود. ساعت هفت و نیم روانه شدیم و ساعت ده و نیم به ایوانات پول[Elisabethpol: ۳۰ ورستی رسیدیم، و چون اسب برای عوض کردن آماده بود در هتل Hotel Ameriques[۱۷] ماندیم. اینجا شهر و از مرکز بزرگ جمعیت است، و رودهانه‌ای [در میان آن] می‌گذار که بی آغلی بر آن زده‌اند، و بناهی بلند چندمر به پشت‌پیشتم و فاده و به خصوص ماشین‌ها زیاد است، و جایی عبور و پیرونت. پس هلی بود که ما در آن منزل کنیم.

قریه باقر شاه

یکشنبه ۲۳ صاف و پریاد:

در این روز ۳۵ ورست راه پیوندیم. در ساعت ۸ صبح به راه افتادیم و در سوب جنوب مسیرمان در ساعت حدود یک ربع ری ژانی (در وقت فروخ) از کوهی می‌دیدیم که از شرق به غرب کشیده بود. این رشته کوه از دو روز پیش در چشاندانمان بود و در فاصله نزدیک می‌آمد. این رشته کوه که در شمال کوهانی افشار بود و در فاصله پنج- شش فرسخ از رانمان بود، رانمان از میان بانچه می‌جولید و در نیمه‌ایم می‌دیدیم. در ساعت نه و چهل دقیقه به فراترسی [۱۸] تا فاصله ۲۴ و نیم ورستی رسیدیم. اسب از آسیارانی در ساعت ده و ۵ دقیقه از اینجا روانه شدیم و پس از پیوندن ۲۴ ورست راه ساعت چهار و نیم به آیدانی بکر [۱۹] رسیدیم. در ساعت ۱۲ و پنج از اینجا به راه افتادیم و ساعت ده و ۴۵ دقیقه در ساگام [۲۰] در ۱۹ ورستی توقف کردیم. بایشتر فروه آمدم. از اینجا هم در ساعت ده و ۴۵ دقیقه روانه شدیم و ۱۸ ورست دیگر پیش رفیقیم تا که در ساعت شش و پنج در کوس [۲۱] فروه آمدم.

کنده‌ن راه‌ها، فوج پناه

دوشنبه ۲۴ صاف:

امروز ۵۴ ورست راه پیوندیم. ساعت ۸ صبح در مسیرمان از راهی کوهستانی گذشته و در اینجا ۲۷ واگن برای دیدیم. شش نای این واگن‌ها هر یک هفت- هشت قطعهٔ آهن، صلب در زمین کشیدان راه‌ها، می‌برد و سایر واگن‌ها بارهای گوناگون دیگر داشت.

دانشدیم که این خط آهن‌ها را در کجا کار می‌گذارند، اما در غرب باکو در چندجا دیدیم که در حال ساخت راه‌ها شد. این

ریل‌ها را هم شاید برای آن راه می‌روند. نوز، به یک یک فوج

مفرنامه فورو کاوا می: ۲۹۱

فلوک که پناهه می‌رفت بر عرویدما اما افرایش صاف می‌ماندند. این میزما همه هنگام ورودمان Werdan[۲۲] داشتند، و نیز ۳۰ تنی اسب لشکری که بکوت و سایر اسباب و مهمات نظامی باز آنها بود، و هفت- هشت درکنه به نشون، این همه را شاید به آسیای مرکزی می‌فرستادند.

قارن تیمور ایروم قار نشین

پس از طی کردن شازده و نیم ورست، در ساعت ده و ۴۵ دقیقه به قارانشور [۲۳] رسیدیم.

ساعت یک بخارظهر از اینجا روانه شدیم، و دوازده و نیم ورست که راه سیریم در ساعت سه و ۴۰ دقیقه به ایسنگهی رسیدیم. در این مسیرمان از سرازیر و سربلای کوهانی که ساکنان آن نواحی همه در قاره‌ها زندگی می‌کردند و بیرون مازندشان به خاکریز بالای لاله مورینگان شبیه بود، گذشته گمان دارم که امروز نوبه‌ای از رسم و ران زندگی مردم اقصای نخستان را دیدیم. ساعت شش و پنج از اینجا به راه افتادیم و ۱۱ ورست پیوندیم، و ساعت هفت و ۴۵ دقیقه به زارتسکی [۲۴] رسیدیم. از این ایسنگه هم در ساعت شش و پنج روانه شدیم و ساعت ۸ در ۱۴ ورستی اینجا، به مراگزل [۲۵] رسیدیم. چارباغان این ایسنگه بسیار کوچک بود و افشار گنجایش همه ما داشتند، پس این‌بار هم شب را در درشکه گذراندیم. باد و باران بسیار بود و سخت و از آن فروان داد.

نخفیس

شنبه ۲۵ باران، و بخارظهر باد تند شمالی و بسیار سرد:

امروز ۵۵ ورست پیش رفتیم. در ساعت هفت ده دقیقه روانه شدیم و پس از ۱۲ و ۱۵ ورست راه پیوندن ساعت نه و ۴۰ دقیقه در ایسنگه- اسب عوضی کردیم. در ساعت نه و ۴۰ دقیقه باز به راه افتادیم و در ساعت ده و ۴۵ دقیقه، در ۱۵ ورستی ایسنگه پیشتر، در ... فروه آمدم. ظهر هنگام از اینجا روانه شدیم و پس از پیوندن ۲۲ ورست در ساعت ۳ به پاکوجا [۲۶] رسیدیم. در ساعت سه و ۴۰ دقیقه از اینجا حرکت کردیم. و پس از پیوندن ۱۲ ورست، در ساعت چهار و ۴۵ دقیقه به ایسنگه بندی رسیدیم. در این مسیر باد شمالی چارهای سردی همراه داشت که تا سفر استخوانم نفوذ می‌کرد. ساعت ۵ و ۴۰ دقیقه از اینجا روانه و در فاصله ۱۰ ورستی وارد شهر نخفیس شدیم و در ساعت شش و پنج در محل اروپا، فروه آمدم.

امروز در میان راه به چند درشکه بر عرویدیم، و چنین بدانشتم که [وسایل و مهمات نظامی] برای جنگ با ترکستان می‌برد.

مفرنامه فورو کاوا می: ۲۹۲

ایران و روسیه

ما از روز ۱۷ این ماه که از بندار باکو حرکت کردیم، در نه روز گذشته ۵۰۶ ورست و برای ۱۲۷ و ۵ ری ژانی راه پیوندیم. در این مسیر بحر الطابت پول جانی آید، و پرویدی نایندیم، اما [آثار دیگر کارهای عمرانی به چشم می‌آمد، چنان‌که] در دماساری و راه‌داری کرشمی می‌کردند، و بر رودهای کوچک هم بلی زده بودند. تا وقت‌آمد مسافران سبل و راحت باشد. در مقایسه این احوال [روسیه] با اوضاع ایران، تفاوت این دو از زمین تا آسمان است. این کارهای عمرانی را [دولت] روسیه همین چندساله و پس از دست یافتن این نواحی به انجام رسانده است.

برافکنان خاتلانی در افشار

حاکم افشار پیشتر مسلکت گرجستان بود که به حدود ۵۰۰ امریشین تقسیم می‌شد. جدا شاه کوزلی مسلک قنار، آکا محمد خان، در بی تصرف این نواحی را برآمد و به آن‌جا کشید و [در افشار] پیروزی یافت. دولت روسیه فرصت را غنیمت شمرد، و به امریشین‌ها اینجا باری رساند تا لشکر آکا محمد خان را به جنوب رانند. به دنبال آن، به ملت درگیری وزد و عورزدی که میان امریشین‌ها افتاد، امن و آسایش از مردم این سرزمین سلب شد. سرانجام روسیه به حکومت خاتلانی این ناحیه پایان داد و امریشین‌ها را برانداخت و این نواحی را به یو پست [در خود تقسیم ساخت] و عواین را هم به روسیه فرستاد. فقط سده معاشی وراثتی معین کرد که زندگاری را [در او را] بگذراند.

عمرای افشار

به تازگی این امرمین را ناحیه افشار نامیده و فرمانروایی برای اینجا معین کرده‌اند. از این پیشاده‌ها پنجاه- شصت سال پیش گذشته است، اما در همین مدت از نظرسن [در بندر بی‌Poli: کنار دریای سیاه کنشیده‌اند و از راه‌ها را مرتع کرده و حیایان و شهر ساخته و کنترازها آید کرده، و به هرگز کار عمرانی برافندند. کوزه این کوه روسیه در سال‌های اخیر نیز با دشمنی جنگیده و پیروز شد و نواحی Kar[۲۷] را گرفت و به زانسی افشار پیوست، و کاری نامده است که برای روی [آبادی] افشار شد. فروغ است که جانی که ایران می‌خواست بگردد گندگوب سربازان روس شده، و زود عورزد عواین با یکدیگر نیز عمر دولت آنان را سر آورد. این رویداده‌ها تصادفی نبود.

مفرنامه فورو کاوا می: ۲۹۳

محکم افشار

چهارشنبه ۲۶ ابری:

نخفیس، کرسی‌نشین افشار، در ازانسی میان دو کوه و بر کنار رودهانه گورو [۲۸] افتاده، جمعیت ۱۱۰ هزار نفر و شهری آید و پیروزی و ودت است. از اینجا راه سخت‌گزر کوهانی افشار شد. فشان است، اما پس از گذراندن این کوهه و دو روز طی مسافت، به ولایتی افشار که روسیه راه‌مان هست و از اینجا چهار روز و نیم‌توان به سین‌پازوگند، پایتخت روسیه، رفت. نیز از سوی [دیگر] در فاصله ۲۴ ورستی به بندر یوپی در ساحل دریای سیاه می‌رسد، و در این مسیر هم‌کسرن راه‌مان کشیده‌اند و این مسافت را یکدیگرزده می‌زان رخت. همان دیگر یک جز یکت راه ۵۰۴ ورستی [در دست مضافان] که تا دهانه بندر باکو از [غرب] دریای خزر می‌رسد، نیست. می‌گویند که این خط در یکت سال و نیم آید، ساخته خوانند.

واسع راه‌ها و ازخانات در داخل روسیه از روی همینست است. افشار و کرسی‌نشین آن نخفیس جایی همیش ساخته شده، و گردانندگ محافل بکیرالایچ را در کوچگر ایستاد. به مقام نایب الشفقه افشار معین شده، و این ناحیه ۱۴ ولایت تقسیم و در هر کدام حاکمی نصب شده است. نیز از اینجا چهار روز ۲۸ هزار نفر مسافر است، و جز این چهار هزار سیهی اخیر، مهمات است. اگر پیش‌آمدی بشود از نیاز فشان، ۲۰۰ هزار نفر از غرات ذخیره سرباز بگیرند. نهایت زجهور [آندگی] را دارند. این سرزمین از چندسو و با چند مسلکت سرحد دارد: در غرب با خضانی، در جنوب با ایران و نیز در شرق که به دریای خزر و آسیای میانه می‌رسد. این است که سال‌ها پیش با قوای حکومت انگلیس هند هم درگیری پیدا شد.

خندم حوش شور

بخارظهر از منزل بیرون آمدم و گردشی در شهر کردم. رود کوره از این سر تا آن سر در میان شهر روان است، و بر [دو] کنار رود و در [دو] طرف آن حیایان ساخته‌اند و خانه‌ها بر آبشپ نیمه مانند قش‌های سامی بنا شده‌اند. فشان [شاه] [یشتر] و پشت کار در کنار [آید] شده است.

رود رودهانه بی آغلی پهنی زده‌اند.

قوای سربه بود، و در سبزو و سوما بندری که باد گیش‌هایم را می‌کشد، می‌برد و آب در رود عورتان و قریه‌هاکان می‌رفت و یک چاه‌های بزرگ عمیق ساخته‌اند، و با خود می‌برد. در این سبزو و سوما همجین می‌داند که کب در گری و حیایان بندش با گاز و از کاکا با زوی [و بر مشرق] و در آمدودت درشکه‌ها قطع نمی‌شد. بداییم که در این درشکه‌ها برای پویشن پیش نشسته و خندان و شادمان می‌روند. این‌ها معمولاً لنگران بودند. به مهربانی هم کتاب به

سفرنامه فورو کاروا من. ۲۹۲

دست: که خودشان را گرفته بودند و (در خیابان و بازار) می‌رفتند برخوردیم، که ایوان طبقه و متصل بودند. گوی و خیابان پراستی از آلود مردم پر بود، که نگاهکن یکدیگر می‌رفتند و به هم تنه می‌زدند، و همه‌ی و سر و عیاشان‌ها را پر کرده بود.

اینجا پیشتر جزو مملکت گرجستان بود و در تصور کسی نمی‌گنجید که چنین شکوفاوی و رونقی پیدا کند. پراستی که کفایت مملکتداری است که باید و موجب اعتلا یا انحطاط می‌شود.

بازاری والی قفقاز

پنج‌شنبه ۲۴ صاف:

اتفاق که از آنش بخاری گرم است عورت هایش با بیرون ۴۰ درجه اختلاف دارد.

پوشیدای و یوکریمای و دیگران به دارالعمکوه ایالتی رفتند تا از والی دیدن کنند. من بیرون رفتم و شهر و خیابان را مشاهده کردم و (سپس) ساحل گرفتیم و چرخ روزهای سفر را از آن ششم و حال خوش و راحتی پیدا کردم. افسد آب‌های جریح یک [۱] ما را به دیدن نمایش سواری برد. گمان می‌کنم که این کار را به دستور والی کردند یا به یاد نگذار.

راه‌های قفقاز

جمعه ۲۵ صاف:

سپیددم امروز کسی برف آمد. ظهر هنگام برای دیدن آقای گرج‌نوشاف [۱] سرسپ سوم میهنسپ به خانه او رفتم. او پیش از پنجاه ساله می‌نمود. پیاپیری گرمی ما از گرد و گشت و گیری دوساله دلتشمن در اینجا کشیدیم که به زودی میان ولایت قفقاز و تلیس راه‌های کشیده می‌شود. بشدی شداری از کوه‌های قفقاز تا پیش از ۵۰۰۰ متر، و ساختمان عظامن در این مسیر کاری بسیار سخت است از این‌رو عظامن از ولایت قفقاز تا باکو را از طریق پارسنگ کشیدند، که مسافت آن ۴۰۰۰دست است. سخن از این بود که این خط به راه‌های باکو به تلیس که کشیده خواهد شد، وصل بشود. اما هنوز قراردادی داده نشده است. پیشتر کشیدیم که هاکنون از میان کوه‌های قفقاز راهی بریدند تا مسافران و چارپایان (سواری و بار) بگذارند. اگر این کار انجام داده‌باشد، کشیدن عظامن هم دشوار خواهد بود. هنوز دربار این (موضوع) خوب و دقیق نمی‌دانم. آیا پیشرفت آن به دشواری خاصی برخورده است؟

پیشروی روس‌ها در آسیای میانه

در آسیای مرکزی اکنون ژنرال اسکیروف [۱] با ۱۶ گردان مستقر است، هر گردان دارای

سفرنامه فورو کاروا من. ۲۹۵

۱۰۰۰۰ سرباز و در کنار جنگ و پیشروی، به تازگی دو ناحیه گیوگ تپه و گلی تپه [۱] را گرفته‌ا اما تا امروز ترک‌نشان، هنوز نپاشد- ششده‌دست فاصله دارد و (در این‌سو) هنوز کاری پیش نبرده‌اند. مسیر حصد ارسان نیرو و لوازم و مهمات لشکری به آسیای میانه بر گری از دو بندر کبیره غری درسیای باکو و پارسوسنگ، به ساحل شرفی آن چوگیشدار **Chikishar** و کراسنودسک **Krasnovodsk** و از اینجا به تشر به فولزباط **Gyzlbat** [۱] و روستی این بندر است. راه‌هایی که از دو بندر یاد شده کنار شرفی دراز می‌آید، در اینجا به هم می‌رسد. افراد و محموله نظامی را از اینجا به نقطه دیگری در بنی [۱] از جادهای دیگر حمل می‌کنند. گویا هواکنون شروع به کشیدن راه‌های نظامی از کراسنودسک تا یامی کرده‌اند، که تا چندنی دیگر دایر خواهد بود. ... در آسیای شرفی هم تا چند سال (پسند شروع به احداث راه‌های خواهد شد. طرح ساختمان راه‌های برای پوسن‌سنگ و یکی از مسیر اسکند، لشکر (را ترک‌نشد و ... در میان است) و (با امیری آن) ... سفر در این مسیر و در مجوری از راه آرا کراسنگ و چچی‌هر و لایوسنگ بسیار راحت خواهد شد. گویا دیر یا دود این طرح‌ها به اجرا درخواهد آمد. شایعه چچی‌هر چون کراسنگ است، اما روس‌ها چنان درباره آن سخن می‌گویند که پیداست اینجا را سرانجام متعلق به خود می‌دانند، و شوق و امید خود را برای فتحان غریبی شرفی چین پنهان نمی‌دارند. امروز والی یک فرودان فرستاد تا شش‌موز مسیقل **هاتنگام** باشد.

اتشب به دعوت والی برای دیدن نمایش به مشاهده رفیم.

نقشه قفقاز

شنبه ۲۶ صاف:

ظهر به اداره جغرافیایی فنون رفتیم. این اداره که گرج‌نوشاف [۱] سرسپ سوم میهناس ریاست آن را داشت، در میان شهر بود. اینجا چند ده نفر سرگرم تهیه نقشه‌های گوناگون بودند. من همراه ژنرال ژورو و دیگران از نقشه‌های قفقاز که در کار کشیدن آن بود دیدن کردم. این نقشه به طلیس ده‌دست طول در یکت اینج ترسیم می‌شد، و بسیار دقیق و تفصیل بود. در اینجا نقشه ایران و قفقاز و نقشه‌های جایی کوه‌های اینجا را دیده کار دند.

بازاری کاب لایله

یکشنبه ۲۷ صاف:

در گوی و گذار شهر گوش کردیم، و تا باغ و بوستان (کاتار شهر) رفیم.

سفرنامه فورو کاروا من. ۲۹۶

دوشنبه ۲۸ کبی اری:

شب‌هنگام به دعوی که از سوی استر افسلکسی [۱] بابت لایله شده بود، به عیاشی رفیم. در این مهمانی هم‌افراد گروندف [۱] و علواندشی و کسانی دیگر هم بودند. پس از شام از اینجا و آن‌جا گفتگو می‌داشتیم و نیمه‌شب به منزل برگشتیم.

موزه قفقاز

مشانه اول فور، کسی امری و در عصر بارانی:

مداخله‌ی امروز همه ... به موزه‌ای رفیم که ساختمانی حوز به اتمام رسیده، اما نقشه و اسناد و پروت حیوان ایشان از کنگه و چیزهای دیگر به نمایش کشیده شده و چیزهای شکلی رنگر زیاد بود. اسلب هم بار دیگر به دعوت ژنرال گرج‌نوشاف به عیاشی رفتیم و آنجا با والی یکت ایالت قفقاز ... ملاقات شد.

چهارشنبه ۳۰ اری:

همسفران همه بر گرم آمدند، شنبه برای عیست از اینجا در پس‌فرما بودند.

پنج‌شنبه ۳۱ اری:

به خانه با حمل کار گرج‌نوشاف افسلکسی و دیگران رفیم و عیاشی‌هایی کردیم. شب به دعوت استر افسلکسی به دانشگاه اعل نظام رفیم و سخنرانی و موسیقی شنیدیم؛ و پس از آن هم در خانه او با چای و شینی و پیاپیری نشدیم، و آن‌گاه عیاشی‌هایی کنیم و ساعت ۲ پس از نیمه شب (به **هاتنگام**) برگشتیم.

سفر با قفقاز راه‌های

جمعه ۳۰ اری:

امروز ۲۹۶ دست راه در پیش داریم. مسافت شت و نیم صبح به درشک نشستم و از منزل به ایسنگاه راه‌های رفیم. به مسافران والی برای ما واگن مخصوص و محلی آماده ساخته و نظام‌های محکومتی برای بدرقه‌شان آمده بودند. برای این همه اتفاقات و مهمان‌نوازی لشکر کردیم (و سوار قشار شدیم). این واگن ما چندین ردیف مسافلی، چراغ و آینه و قالی و میز و صندلی و صندلی و مخصوص امیران و ششپایگان است.

ژن در ساعت نه و ۲۵ دقیقه به راه افتاد. [مناظر گوناگون از پیش چندشان گذشت و در

سفرنامه فورو کاروا من. ۲۹۷

ایسنگاه‌های متعدد توقف کرده‌ا ... و در ساعت ده و ۴ دقیقه به ... پایتخت قدیم گرجستان رسیدیم ... در چندساعت زمان، پاتین رنگدار، در کوه قلیزنده، خانه بودند. این طرف‌ها از دور به نقش مهرهای (ز دامن طبیعت) مانند بود ... در جادهای بسیار در مسیرمان نمای عمارت‌های قدیم بود، و بر سر کوهی دو سه زیارتگاه، و قصر قدیمی دیدیم. آب (فرشان) زرو به سنگ و صخره می‌خورد و صدای آن که در گوش‌های طنین می‌انداخت، گویی فریادی است در قفسوس و روان دشان (آب‌های قدیم) ... پس از چندی در سری راست مسیرمان فرهای دیدیم که در آنجا جریان آب رودخانه سنگ و صخره را سوراخ و عیاشها و صخره‌هایی در آن درست کرده بود ... در ساعت یازده و ۵۵ دقیقه به جایی رسیدیم که گوی و گذار پهن داشت، بالای ده میان این آبادی قصری قدیمی دیده می‌شد. اینجا و آنجا ده‌هایی می‌دیدیم با کشتزارهای آباد.

ژن کوششانی

قشار رفته‌رفته به راه سرپالی کوشسان افتاد، و یکت فرگوپو تو هم به پشت ژن رسیدند تا یوازند سرپالای را بگذارند. اینجا انتهایی خاک‌گ گرجستان بود. کمی جلوتر از اینجا در جنوب مسیرمان نامه‌ای است که می‌گویند که مرمنش از زن و مرد زیباروی‌ترین انسان‌های روی زمین‌اند. کم‌کم به راه گرجستان افتادیم، و اینجا برف نگاه‌کنه میان کشتزارها پفی مانده و منظره‌ای بسیار دل‌انگیز ساخته بود. اراضی غرب تلیس پیشتر از کاشان بوده‌ا اما در این ناحیه همه‌جا پیشتر کاشته بودند ... قشار در کوه بالای کوه راند و در ساعت دو و ۱۵ دقیقه به پونی رسید. از اینجا که قله کوه است راه سر ژویر می‌شود، پس فرگوپو تو را که به پشت قشار وصل کرده بودند باز کردند ...

پونی

سر رادمان (ژوندیک پونی) چندی پیش رود طلیان کرده و اینجا و آنجا هنوز بر زمین آب ایستاده بود. پس ژن آهسته می‌راند، و ساعت نه و ۵۵ دقیقه به پونی **Poni** رسیدیم. پیش از آن که پیاده شویم، رئیس پلیس شهر و چند نفر دیگر که به استقبالان به ایسنگاه آمده بودند به ما خوشامد گفتند. آن‌گاه به هتل جاگوست [۱] (راضی‌مان کردند، و یک پلیس برای حفاظت از ما گذاشتند. چون از رسیدمان از تلیس دستور گرفته بودند، استقبال گرم و توجه و مرفت‌های شایمان دادند. تا به هتل برسیم و اسباب سفر را باز کنیم ساعت ده و ۱۰ دقیقه شب شد. امروز ۲۹۰ دست راه پیچودیم.

سفرنامه فورو کاروا من. ۲۹۸

با کشنی به پاونی

شنبه ۱۰ کبی بارانی:

پونی بندری است بر کنار رود در ناحیه اسیل‌چی [۱] در ساحل دریای سیاه اینجا هستند-- دو هزار نفر جمعیت داشته‌ا اما شهر و بازار آن چندان با رونق و رونق نبود. بازار اینجا از بنادر غرب [اصفاد] ساحل شرفی دریای سیاه است، ما می‌خواستیم با کشنی سوی دیگر دریای سیاه و به خاک‌نشین برویم؛ اما کشنی از سیندا بندر باتومی **Batum** در فاصله ۵۱ دست جنوبی پونی به آنجا می‌رود. پس می‌بایست نخست به باتومی برویم. در ساعت یازده و نیم به کشنی بخاری کوچک به نام ژن نشستم، و کشنی در ساعت ۱۲ و ۱۵ دقیقه روانه شده و پس از بیرون آمدن از بندن، با جریان آب پاتین آمد و مواری کنار شرفی دریای راند تا که در ساعت سه و ۵۰ دقیقه به بندر باتومی رسید. اینجا هم در اجزای حکمی که از تلیس (۱۵) شده بود، حاکم بندر رئیس‌پس را همه را مترجم به دیدارمان فرستاد تا در کار تسهیل مرفت کند.

برج زاین و فراژ کشنی روس

ساعت دو نیم سوار کشنی دیگر، به نام امپراتور الکساندره ششم، این‌بار، پرچم شمس طالع را به نشانه این که فرستاده ژان بر کشنی است، و برای احترام، بر فراژ کشنی افراشتند. پورتن [۱] (ناخدای این کشنی گفت که هنگام انعقاد نخستین سفینه‌نامه میان ژانین با ژوندیک ۱۰۰، او را از کشنی بود که پوچاپین (اماینده روس‌ها) را در مقام سفر تروی دریایی همراهی می‌کرد، و به ناگهان کشی آمد. در گفتگو گریمال باو از ژانین و احوال آن هم سخن گفتیم. شب‌هنگام، دریا‌سلا فرمانده واحد بحری روس که در کشنی بود؛ با دیدن ما آمد.

بندر پاونی

یکشنبه ۱۱ صبح صاف و بهادرفرما به‌آواز:

بندر باتومی پیشتر در خاک‌گ حدانی بوده‌ا اما به دنبال جنگ روسیه و حدانی در سال ۱۸۶۲ میلادی ۴۱ در روسیه نقل گرفت. اینجا هفت هزار جمعیت داشت، و میان اهالی شهر مردم ترک زیاد بودند. اما ترک‌ها با این دید که با غارت زینی و وضع سیاسی نمی‌تواند تبعه

۱) در پی عقد پیمان ژانین و آمریکا در سال ۱۸۶۲ و به فشار نوگان آمریکایی به فرستادن **پری Perry**، که به مد ورن و نیم نواری (ژان) پاتین پادشاه روسیه هم پیمان‌های مشابهی با ژانین بستند.

۲) هنگام روسیه و حدانی در سال‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۹ بر گزیر بود.

سفرنامه فورو کاروا من. ۲۹۹

روسی باشند بسیاریان کم‌کم به مملکت حدانی مهاجرت می‌کردند.

آواران نوک

^[1] در پی عقد پیمان ژانین و آمریکا در سال ۱۸۶۲ و به فشار نوگان آمریکایی به فرستادن پری Perry، که به مد ورن و نیم نواری (ژان) پاتین پادشاه روسیه هم پیمان‌های مشابهی با ژانین بستند

^[2] هنگام روسیه و حدانی در سال‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۹ بر گزیر بود



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹